

منتخباتی از مکاتیب
حضرت عبدالبهاء
جلد چهارم
لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی
آلمان

ص الف

مقدمه

در سال ۱۹۷۹ میلادی تعدادی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در ۳۰۹ صفحه بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی در ویلمت (امریکا) تحت عنوان منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء انتشار یافت و به سال ۱۹۸۴ میلادی جلد دوم آن کتاب که شامل تعداد دیگری از الواح آن حضرت بود بوسیله مؤسسه مطبوعاتی مرکز جهانی بهائی در ۲۸۵ صفحه در انگلستان منتشر گردید. سپس در سال ۱۹۹۲ میلادی این لجنة به انتشار جلد سوم این مجلدات در ۲۲۸ صفحه توفیق یافت و حال با نهایت مسرت و خوشوقتی جلد چهارم کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را که براساس نسخ موثق مکاتیب آن حضرت تهیه گردیده منتشر میسازد و صمیمانه امیدوار است که این مجموعه نفیس مورد استقبال و مداقه اهل بصیرت قرار گیرد و چشم مشتاقان آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء را روشن و منور سازد.

لجنة نشر آثار امری

لانگنهاین _ آلمان

ص ۱

هو الله

۱ _ ای بنده حضرت مقصود وقتی است که مشارق و مغارب مطالع صبح احديت گردید شمس حقيقت اشراق کرد ولادت موعود کل وقوع یافت حلول این روز مبارک ترا شگون است و سبب فرح و سرور. ع ع

هو الله

۲ _ ای طالب حق مکتوب رسید از من خواهش نگارش تاریخ نموده بودی و همچنین نبواتی که در حق حضرت باب و حضرت بهاء الله است این هر دو از پیش مرقوم گردیده جستجو نمائید خواهید یافت. اما حضرت بهاء از نسل اسمعیل نیستند از سلاله برادران دیگرند که به صفحات ایران و افغان

هجرت نمودند . زیرا حضرت ابراهیم غیر از اسحق و اسمعیل شش پسر دیگر داشت و آنان به ایران و افغان رفتند .
 ای طالب صادق تا توانی ندا بملکوت آسمانی کن تا نفوس انسانی را به هدایت ربّانی ملائکه آسمانی کنی و در این عصر بزرگوار سبب نشر صلح عمومی شوی و خدمت به وحدت ملکوت انسانی نمائی و زندگانی جاوید یابی و متابعت حضرت مسیح نمائی و رفیق راه عبدالبهاء شوی و علیک التّحیّة والتّناء .

ص ۲

هو الله

۳ _ ای هموطن عبدالبهاء هر چند مولد در طهران و سنین متوالیات آواره عراق و مدّتی سرگون بلاد رومیلی و چهل سال محبوس عکّا با وجود این وطن مازندران است یعنی میان رود بلوک نور لهذا ترا هموطن خطاب نمایم .
 باری نامه نامی سبب تأثرات روحانی گردید خواندم و تحسین بر زبان راندم نغمه توحید بود و رایت تجرید من نیز اشتیاق روی تو دارم چون اسباب فراهم آید که به روح و ریحان بیائی در زمستان آینده مأذونی . سبحان الله در نهایت هر نامه چون نام مازندرانی قرائت شود سبب سرور و حبور گردد زیرا موطن اصلی خاندان جمال مبارک است و قلب خواهان آن است که آن اقلیم جنّه التّعیّم گردد و نفوس به نبأ عظیم مؤمن و موقن گردند و علیک البهّاء الابهی . ع ع

هو الله

۴ _ ای بنده آستان الهی شمس حقیقت را موطن اصلی مازندران و منبت قدیمی اقلیم طبرستان ، ما را گمان چنان بود که این نار موقده ربّانیّه را در آن اقلیم فوران عظیم حاصل گردد و این بحر موهبت را در آن سواحل هیجان شدید ظاهر شود . حال از جمیع آفاق حتّی زنگ و فرنگ ندای یا بشری یا بشری بلند و از آن خطّه و دیار صدا و ندائی نه خاموشی و بیهوشی و خمودت احاطه کرده است یا للعجب یا للعجب ، باری انشاء الله تو سبب حرارتی گردی . ع ع

ص ۳

هو الله

۵ _ ای هموطن جمال مبارک مرا از نامه تو سروری زیرا از اهل نوری و آرزویم چنان که اهل آن سامان در ظلّ حضرت رحمان در آیند زیرا هموطنان دلبر آفاقند و منتسبان نیر اشراق . تو حال الحمد لله گریبان به محبّت الله دریدی

و پرتو شمس حقیقت دیدی و جام معرفت الله نوشیدی و مانند ستاره روشن از
افق ایمان دمیدی زهی زهی ای جان پاک که به چنین موهبتی تابناک گشتی
منظور لحظات عین عنایتی و مشمول الطاف حضرت احدیت از خدا خواهم که
کامران در دو جهان گردی و سبب ایمان و ایقان هموطنان شوی . اگر
ممکن وقتی مرور به نور نما و در آن صفحات نفعه ای به کمال حکمت بدم
شاید آن بیچارگان بیدار شوند و از این موهبت کبری بر خوردار گردند . به
والده محترمه تحیت ابدع ابهی ابلاغ نما و بنویس که من در حق ایشان دعا
نمودم و از درگاه احدیت طلب عون و عنایت کردم و علیک البهاء الابهی . ع ع

هو الله

۶ _ ای یاران ممتحن عبدالبهاء از قرار معلوم شخصی شیر در آن صفحات بر غنی
و فقیر هجوم و ایلغار نمود و یار و اغیار اذیت و آزار کرد تالان و تاراج
نمود و باج و خراج گرفت نفسی را معاف نداشت و فلسی نگذاشت .
فی الحقیقه مصیبت عظمی بود و بلیه کبری چه که یاران در محنت و زیان
افتادند و بیگانگان در مشقت بی پایان . اگر چنین نمی نمود شاید گرفتار

ص ۴

جزای این رفتار نمی گشت عنقریب پریشان و بی سرو سامان گردد نام و
نشان نماند . ولی جمیع این مفاسد از شامت سوء تدبیر و خطا و تقصیر آیات
منسوخه حصول و رسوخ یافت و از فتاوی حجج غیر بالغه این صاعقه ظهور و
بروز نمود . با وجود این باز گروه نادان پیروی آنان مینمایند دست و دامن
بوسند و در آتش فتنه و فساد بسوزند . باری احبای الهی باید از بلایای
نامتناهی ملول نگردند ، محزون نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهیم جمال
ابهی شوند چه که هر چند آن مه تابان عموم خلق را رحیم و رؤف و مهربان
بود ولی نادانان چنان آتش افروختند و پرده حیا سوختند که آن مرکز جمال
به سلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجه روز و شبانه دید
سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون
گشت بیست و پنج سال در زندان بود و معذب و مهان . پس باید یاران
شکر حضرت یزدان نمایند که تالان و تاراج شدند و سهام ظلم و ستم را
آماج گشتند . قریه جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلم هجوم
نمود چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتی غله از برای اهل
قریه نگذاشتند کاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بی گناه را

شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند. حضرت روح الارواح ملا عبدالفتاح را ریش با چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود این که پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت

ص ۵

و خون از زنج بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن اسیر به صوتی جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الآیات مینمود که در سبیل جانان مورد تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با محاسن به خون رنگین قطع طریق مینمود و به وصول طهران در زندان جان به جانان داد و قربان یار مهربان گشت و مسرور و خندان فدای آن مه تابان گردید. نعم ما قال الشاعر: ماند آن خنده بر او وقف اید همچو جان پاک احمد با احد باری یاران باید شکر حضرت رحمن نمایند که از بلایا بهره و نصیب بردند و صبر و تحملی عجیب کردند البتّه این شام ظلمانی را صبحی نورانی در پی و این ابرکشیف را افقی لطیف از عقب. این سمّ نقیع را شهدی فائق و این زخم شمشیر را مرهمی نافع در پایان به عون و عنایت حضرت رحمن و علیکم البهّاء الأبهی. ع ع

هوالبهی

۷ _ ای استاد پاک نهاد چه نعمتی اعظم از این که در بلا شریک حضرت اعلی گردیدی و در صدمات سهیم جمال ابهی. حضرت نقطه بیان را در آذربایجان چوب زدند و آذره جان روحانیان زدند و جمال قدم روحی لاجبائّه الفدا را همین سیاست در مازندران ارزان نمودند زمین و آسمان بگریست ولی تو خندان باش که در صدمه و بلا انباز آن بی نیاز گشتی چه

ص ۶

فضلی اعظم از این و البهّاء علیک. ع ع

۸ - ... از فقره ای در رساله خطاب به ذنب موجود سؤال نموده بودید. ارض میم مازندران است جمال مبارک را در شهر آمل حبس نمودند و چون علما در مسجد جمع گشتند و جمال مبارک را تسلیم علما نمودند و آن بی انصافها به ظلم برخاستند و انواع ستم و زجر روا داشتند و بی نهایت اذیت کردند از

جمله جمال مبارک را چوب زدند به قسمی که پای مبارک مدّتی مجروح بود ...

هو الله

۹ _ ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم نامه شما رسید و بی نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور ظهور و بروزی گردیده و نامه ای از نفسی رسیده که از سلاله یاران قدیم است و هموطنان عزیز . سبحان الله شرق به نور اشراق منور است و غرب به رائحه محبت الله معطر افریک و امریک و ترک و تاجیک و اروپا و صحرای آتربیک به نفوذ امر الله پرشور و شعله گردیده و لکن موطن جمال مبارک با وجود آن که عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند . بلال حبشی و صهیب رومی و عداس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابولهب و بستگان و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند . در

ص ۷

انجیل میفرماید که جمیع انبیا در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم میآیند و داخل ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند . حال صیت امر الله و آوازه ظهور بهاء الله اقالیم سبعة را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته ، فاعتبروا یا اولی الأبصار . جمال مبارک در مراجعت از مازندران به طهران چون مرور از نور فرمودند در تاکرو در دارکلا و لوله و شور انداختند جمّ کثیری مؤمن و موقن شدند و روز به روز در ازدیاد بودند . در تاکر مرحوم آقا میرزا حسن و آقا میرزا غلامعلی و ملا زین العابدین و ملا عبدالفتاح و ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای صغیر و محمد تقی خان و آقا محمد تقی و عمو علی و آقا علی پسر ملا زین العابدین و عبدالوهاب بیک خلاصه جمع کثیری منجذب به نفحات قدس گردیدند . بعد از یک سال یحیای غیر حضور توجه به نور نمود در ایام قلیلی تزلزل و اضطراب انداخت و چون عرصه را تنگ و احتمال خطر در آن بلد دید یاران باوفا را بگذاشت و سفر نمود و به لباس درویشی فرار به گیلان و مازندران و کرمانشاه کرد و جمیع آن بیچارگان را به کشتن داد قَرَّیْفَرُ قَرَّاراً و ابرار را گرفتار کرد . آن نفوس اکثر شهید شدند لکن وضعی که در آن قریه گذاشت و رفتاری که نمود سبب شد که نار محبت الله در آن قریه بکلی مخمود شد حتّی بعض نفوس را واداشت که میرزا خداوردی مرحوم را زدند .

به خاطر دارم من وقتی که طفل بودم و در نور بودم میرزا خداوردی مرحوم

ص ۸

های های میگریست میگفت که من پنجاه سال خادم این خانواده بودم آیا جایز بود که به تحریک میرزا یحیی گل بابا مرا علی رؤوس الاشهاد بزند و دشنام دهد و براند . باری از سوء حرکات آن شخص نور ظلمت شد و میان رود مخمود گردید . در دارکلا روزی در مجلس جمال مبارک چنان بیان فرمودند و دلیل و برهان گسترده که چون برخاستند چهار مجتهد که دو تا داماد میرزا محمد تقی مجتهد ملا عباس و ملا ابوالقاسم بودند دویند که کفش مبارک را جفت کنند . آن وقت چنان شد و بعد چنین گشت . باری حال الحمد لله تو هدایت یافتی و پدرت را آن وقت که من بودم نام عمو علی بود و من او را بسیار دوست میداشتم و همچنین مرحوم میرزا خداوردی را . شکر خدا را که وجود آنان ثمری داشت حال تو باید که بی نهایت شکرانه نمائی که به این فیض موفق شدی و سبب شوی بلکه در نور شمعی برافروزی .
جناب آقا میرزا محمد تقی ناظم و جناب ملا محمد عطار و جناب میرزا یوسف علی و جناب ملا یوسف علی و جناب میرزا عبدالعلی و جناب آقا علی محمد را تحیت ابدع ابهی برسانید و علیک البهاء الابهی . ع ع

هو الله

۱۰ _ ای دوستان حقیقی شمائل مبارک آن یاران رسید و به نهایت اشتیاق به کرات و مرآت دقت گردید وجوه نورانی بود و شمائل رحمانی چون نظر کردم یاران را در محل انس حاضر دیدم و نهایت انبساط قلب و انشراح صدر

ص ۹

یافتم . سبحان الله این چه الفت است و این چه محبت پرتو تجلی انوار است که از ملکوت ابهی احاطه نموده و قلوب را چنین محبت و ارتباط بخشیده و نفوس را روحانیت و ابتهاج مبذول داشته که حکم یک جان و یک دل یافتند هزاران فرسنگ مانع از دیدار نه و بعد مسافت مانع از استماع گفتار نیست .
ای یاران الهی ایامی که جمال مبارک رو بقلعه طبرسی تشریف میبردند تا به قریه نیالا که قریب قلعه بود رسیدند میرزا تقی نام حاکم آمل که برادرزاده عباسقلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو به قلعه تشریف میبرند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشته

نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نمود و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را با یازده سوار به آمل آوردند و جمیع علما و بزرگان آمل بر شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی خان بسیار از این مسئله خوف داشت به هر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمودند ولی صدمات دیگر وارد گشت . تا آن که نامه ای از عباسقلی خان رسید که ای میرزا تقی عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی الابد فراموش نشود البتّه صد البتّه مهاجمین را متفرّق نمائید و ابداً تعرّض نکنید .

لکن چون حکومت آمل مطلع شد و اردو نیز خبر دار گشت که جمال مبارک را مقصد آن است که به هر قسم باشد به قلعه برسند بلکه این آتش ظلم و

ص ۱۰

اعتساف و حرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرّب به قلعه شدند . پس جمال مبارک روحی لأحبّائه الفداء در بندر جز تشریف بردند و سرکرده های جزّ نهایت رعایت و احترام را مجری داشتند . پس محمّد شاه فرمان قتل جمال مبارک را به واسطه حاجی میرزا آغاسی صادر نمود و خیر محرمانه به بندر جز رسید . از قضا در دهی از دهات سرکرده ای روز بعد مدعو بودند . مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد بلکه روز ثانی صبح با جمعی غفیر به آن ده تشریف بردند در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریا بیگی روس کاغذی داد چون باز نمود به نهایت سرور فریاد بر آورد و به زبان مازندرانی گفت مردی بمرده یعنی محمّد شاه مرد . لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمّد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده بود چنین شد جشن عظیمی گرفتند و به نهایت سرور آن شب را بگذراندند .

مقصود از این حکایت آن است که احبّای الهی بدانند که یک وقتی انوار مقدّسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمه اش این است که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الابهی . ع ع

ص ۱۱

هو الله

۱۱ _ ای بنده آستان الهی نامه شما رسید ولی از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم میگردد از الطاف الهیه امیدوارم که عسر بدل به یسر گردد و اسبابی فراهم آید که به راحت ایام را بگذرانند . مرحوم عم آن جناب آقامیرزا صادق قائم مقام به ساحت اقدس محبت خصوصی داشت حتی زمانی که قائم مقام آذربایجان شد و صدر اعظم امر نموده بود که به تعجیل تمام حرکت کند جمال مبارک از کربلا مراجعت فرموده بودند به حضور مبارک مشرف شد که من را آرزو چنان که یک مهمانی عمومی نمایم و جمیع طایفه نوری را دعوت کنم که در حضور مبارک باشد لهذا به هر قسم باشد حرکت فردا را موقوف میکنم و استدعا می نمایم که مهمانی فردا را قبول بفرمائید . جمال مبارک فرمودند کسان دیگر دعوت کرده اند لهذا معذور دارید به درجه ای در حضور مبارک التماس نمود که فرمودند جعفر قلیخان مرحوم برادر صدر اعظم از کسی که پیش دعوت کرده بود عذر بخواهد و به خانه آقا میرزا صادق مرحوم تشریف بردند . آن روز جمیع نوریها حاضر بودند مگر خود صدر اعظم عباسقلی خان با برادرانش پسران زکی خان و عبد الله خان و خان بابا خان و سهام الملک و جعفرقلی خان و نظام الملک و میرزا داود خان و سایر نوریها جمیعاً حاضر بودند ، آن روز من طفل بودم و حاضر بودم و در نهایت سرور گذشت . مقصد این است که نهایت عنایت را به آقا میرزا صادق مرحوم داشتند . وقتی که به وزارت رسید و بعد از ایامی چند استعفا نمود او

ص ۱۲

را روانه به قم کردند و هزار تومان موجب تعیین کردند و چون فرمان موجب را به قم فرستادند منطوق فرمان این بود به عالیجاه میرزا صادق هزار تومان موجب احسان شد . چون فرمان را بخواند در جواب نوشت که عالیجاه میرزا صادق لایق هزار تومان موجب نیست موجب را رد کرد . جمال مبارک از این جواب او بسیار تبسم فرمودند و ذکر خیر او را کردند که آقا میرزا صادق علو همت و سمو منقبت دارد و علیک البهاء الأبهی .

هو الله

۱۲ _ ای سالار جمع ابرار از حلاوت معانی نامه شما کام جان و وجدان شیرین گردید زیرا دلیل مبین بر ثبوت و استقامت در امر نبأ عظیم بود و امید چنان است که آن هموطن نوری شمع پر نوری گردد و مقتبس از انوار شمس حقیقت

شود و محرم اسرار گردد و مصدر آثار شود و سبب روح و ریحان این حزب پروردگار گردد . خاندان مرحوم زکی خان را با جمال مبارک خصوصیتی عظیم بود و الفتی قدیم مرحوم میرزا مهدی را و مرحوم عباسقلی خان را نهایت محبت به جمال مبارک بود در ایام معزولی و منکوبی شب و روز در حضور مبارک بودند . باری تفصیل دارد مختصر این است که آن عنایات مبارک به خاندان مرحوم زکی خان البتّه تأثیرات عظیمه بخشید و من نهایت تعلّق را به جمیع نوریان دارم و آنان را تأییدی آسمانی و توفیقی رحمانی و عزّتی ابدیّه و موهبتی سرمدیّه خواهم زیرا اعظم و اکابر نور جمیع به ساحت اقدس در ایام

ص ۱۳

طهران مربوط بودند و هم هموطن ، لهذا به نوریان تعلّق فوق العاده دارم . اگر ممکن که به نهایت روح و ریحان عزم کوی دوست نمائید اجازه حضور دارید و علیک البهّاء الأبهی .

هو الله

۱۳_ ای بنده حقّ همیشه به یاد منی و فراموش ننمایم و فی الحقیقه پیش منی جناب آقا محمّد مصطفی طهرانی را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و جناب آقا میرزا حیدر را به نفحه جانپرور دل و جان زنده نما . مکاتیبی که جناب آقا محمّد حسن لر خواسته بودند مرقوم شد و ارسال میگردد شما ها در آن صفحات باید همّتی نمائید که انوار حقّ بتابد و موطن اصلی جمال مبارک غبطه سائر بلدان شود . الحمد لله امر الله در جمیع آفاق رو به ترقی و انتشار است در مازندران باید نار محبت الله بیش از همه جا شعله زند زیرا خصوصیتی دارد ، موطن جمال مبارک است و یاران آنجا هموطنان نور حقیقت دیگر باید ملاحظه نمود که این نسبت چه اقتضا مینماید . جمیع دوستان را فرداً فرداً از قبل من ببوس و تحیت مشتاقانه ابلاغ نما و علیک التّحیّة و الثّناء .

هو الله

۱۴_ ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و اثر خامه فرح روحانی بخشید زیرا دلالت بر آن می نمود که الحمد لله به همّت حضرت سالار و جناب جواد خان روح

ص ۱۴

محبت الله در عروق و شریان ساری ، ساری گردید . امید چنان است که همّت

ایشان و شما آناً فاناً قوت یابد و نفوذ کلمه الله چنان سریان جوید که در
 هیکل آن اقلیم جانی تازه دمیده گردد و پرتو شمس حقیقت بدرخشد و از
 ساری به جمیع طبرستان روح حیات انتشار یابد . کشور مازندران موطن دلبر
 مهربان است و فی الحقیقه باید بر جمیع بلدان سبقت یابد اگر نفوس مبارکه
 آن سامان اتفاق نمایند و همداستان شوند به آسانی این آمال حصول پذیرد
 و هر معسور میسور گردد .

در خصوص مبلغ مرقوم نموده بودید موافق چنین دیده شد که جناب اخوان
 صفا علیه بهاء الله دوباره رجوع به آنجا نمایند و به نشر نفعات الله پردازند
 مثلی است در عرب که میگویند العود احمد و علیک البهاء الأبهی .

هو الله

۱۵ _ ای بنده الهی طهران وطن آن دلبر مهربان است و منشأ آن نور لامکان تو نیز
 در آن حدیقه مغروس ید قدرت گشتی و از نسیم و هوا و آب گوارای آن بقعه
 نورآء نشو و نما نمودی همچنان که به ظاهر از وطن آن نور باهری امیدوارم
 که به باطن نیز از اهل ملکوت آن کوکب زاهر باشی . اگر از حمّام ممنوعی
 الحمد لله در چشمه هذا مغتسل بارد و شراب غوطه وری و در سبیل جمال
 مبارک مؤمن ممتحن و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

ص ۱۵

هو الله

۱۶ _ ای بشیر الهی نامه تو چون دیوان محامد و نعوت جمال مبارک بود نهایت فرح
 و سرور بخشید هر کلمه یک آیت طربی است یک کلمه تار و طنبور است یک
 کلمه مزامیر آل داود یک کلمه چنگ و چغانه است یک کلمه غزلخوانی و ترانه
 یک دست موسیقی مکمل است که مستمعین را به وجد و سرور میآرد . آهنگ
 تو در آنجا میزنی و عاشقان را در اینجا به وجد و طرب آری . الحمد لله که
 نامه مشکین و الفاظ و کلمات ملیح و نمکین برهان اتحاد و اتفاق احبّا
 بود که عموماً مشتعلاً منجذباً متّحداً متّفقاً به اعلاء کلمه الله و نشر نفعات
 الله و تبلیغ امر الله مشغول احدی ملالی ندارد . چهار صفحه که به خطّ مبارک
 حضرت اعلی روحی له الفداء انعام به عبدالبهاء نموده بودی رسید از در و
 دیوار آهنگ و طوبی و طوبی بلند شد و آغاز نغمه و ترانه نمودند عبدالبهاء در
 گوشه ای استماع این نغمات مینمود احسنت احسنت که ما را به این هدیه
 دلپسند خوشنود نمودی .

اما تبدیل هوا در شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است آن مکان محله
مرغان نیست آشیانه عنقاء مشرق است ولانه سیمرخ کوه قاف . زیرا جمال
مبارک روحی لاجبائه الفداء در آن مزرعه پاک مطهریک سال در تابستان منزل
و مأوی فرمودند در باغ حاجی باقر که سه طبقه بود و مسلط به دریاچه محل
سریرملیک ملکوت بود ، و در بدایت امر بود در وسط دریاچه تخت بزرگی از

ص ۱۶

سنگ زده بودند در وسط تخت سرپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و
پنجاه نفر از احباب مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که به ملا اعلی میرسید بسیار
خوش گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند حال خدا
چنین مکانی را به تو داده شکرکن خدا را که با یاران در آن مکان به
ذکر و ثنای رب جمیل پرداختی هر قدر دلت میخواست آواز خواندی و احباب
را به وجد و نشاط آوردی و علیک البهاء الأبهی عبدالبهاء عباس ۱۶ ذی الحجه ۱۳۳۷ .

هو الله

۱۷_ یا امة البهاء نامه شما رسید و از مضمون همت و خدمت شما به ملکوت ابهی
معلوم گردید . فی الحقیقه به جان و دل میکوشی و من از تو بسیار راضی
هستم . کتابی که در حق قرّة العین مرقوم نموده بودی به عربی ترجمه نمودم و
ترجمه بسیار فصیح و بلیغ است و جمیعش را به دقت خواندم اگر لازم است
یک نسخه عربی از برای شما بفرستم . در مسئله بدشت هر چند مطابق است
ولی مفصل نیست و تفصیل این است که قرّة العین در باغی بود و جناب قدّوس
در باغی دیگر اما جمال مبارک در خیمه بودند و خیمه و خرگاه مبارک میان
دو باغ در کنار نهر بود . جمال مبارک به جناب قدّوس و قرّة العین فرموده
بودند که باید اعلان این امر را بتمامه کرد . روز بعد جمال مبارک را کسالت
مزاج حاصل شد جناب قدّوس آمد به حضور جمال مبارک نشسته بود و

ص ۱۷

اطراف خیمه جمیع احباب حلقه زده بودند در این اثنا قرّة العین از باغ بیرون
آمد فریاد زنان و نعره کنان داخل خیمه شد و نشست . جمال مبارک فرمودند
سوره واقعه را بخوانید سوره واقعه را خواندند در حضور مبارک بعد فتنه عظمی
شد بعضی فرار نمودند و بعضی گریه و فغان کردند و بعضی مضطرب شدند .
ملاً اسماعیل گردن خود را برید و جمعیت بدشت متفرق شد .

باری شما در تألیف این کتاب فی الحقیقه بسیار زحمت کشیده اید و از خدا
خواهم که روز به روز زحمت و جانفشانی و خدمت و ثبوت و استقامت تو در
امر الله بیفزاید تا از افق ابدی ستاره ای درخشنده و روشن گردی ..

۱۸_ حکایت آوردن طاهره از قزوین و ورود به طهران و رفتن به بدشت و وقوعات
بدشت چگونه بوده؟

حقیقت این قضیه مختصراً این است که در آن اوقات بدایت امر بود و
هیچکس از تعالیم الهی خبر نداشت و جمیع به شریعت قرآن عامل بودند و
جنگ و عقوبت و قصاص را مشروع میدانستند . در قزوین حاجی ملا تقی بر
سر منبر زبان به طعن گشود و دو نجم ساطع حضرت شیخ احمد احسائی و
جناب آقا سید کاظم رشتی را لعن نمود و در نکوهش و سب افراط کرد و
گفت این حکایت باب که ضلالت محض است آتشی است که از قبر شیخ
احمد و سید کاظم رشتی زبانه کشید ، بی نهایت بی حیائی نمود و سب و لعن
و طعن مکرر نمود . شخص شیرازی از محبین حاضر و عظم بود به گوش خود

ص ۱۸

شنید و چون نمیدانست که من بعد تعالیم الهیه چگونه خواهد گشت و شریعت
الله بر چه اساس وضع خواهد شد گمان مینمود که باید به موجب شریعت
قرآن عمل نمود . لهذا بر انتقام قیام کرد پیش از طلوع صبح به مسجد حاجی
ملا تقی مذکور رفت و در گوشه ای پنهان شد و چون ملا تقی وقت طلوع صبح
به مسجد آمد این شخص به عصائی که سر نیزه داشت به پشت و دهن حاجی
ملا تقی زد . ملا تقی افتاد و آن شخص فرار نمود . مردم چون حاضر شدند
شیخ را مقتول دیدند فرع و جزع عظیم برخاست و از شهر فریاد و فغان بلند
شد بزرگان شهر بر این متفق شدند که قاتل شیخ رسول عرب و دو نفر
دیگرند و این اشخاص از اعوان طاهره اند لهذا فوراً این سه شخص را گرفتند
و طاهره نیز در ضیق شدید افتاد . آن شخص شیرازی چون دید که دیگران
مبتلا شده اند سزاوار ندید و به پای خویش به مرکز حکومت آمد و گفت شیخ
رسول و رفقاییش از این بهتان و تهمت بری و بیزارند قاتل منم و تفصیل چنین
واقع شده بتمامه بیان نمود و اقرار و اعتراف کرد و گفت این اشخاص بی
گناهند آنان را آزاد کنید زیرا من قاتلم مرا قصاص نمائید . او را گرفتند و
آنان را نیز نگاهداشتند خلاصه هر چهار را از قزوین به طهران آوردند . آنچه
این شخص شیرازی فریاد بر آورد که این اشخاص بی گناهند منم گنه کار و

این گناه را به جهت آن ارتکاب نمودم که این شخص سب و لعن چهاراً در منبر بر مولای من کرد بر افروختم و تحمّل نتوانستم لهذا به این سرنیزه بر دهان او زدم کسی گوش به حرف او نداد بلکه پسر حاجی ملا تقی در

ص ۱۹

مقامات رسمی در نزد وزرای دولت فریاد بر آورد و قتل هر چهار نفر را خواست . صدرالعلما که رئیس علما بود به حضور شاه رفت عرض کرد که حاجی ملا تقی شخص شهیری بود و معروف خاص و عام و اهل قزوین او را پرستش مینمودند در قصاص قتل چنین شخصی ، شخص واحد اهمیتی ندارد باید هر چهار را تسلیم ورثه ملا تقی کرد و به قزوین فرستاد تا آنان را در آنجا به قتل رسانند و این سبب سکون و سرور عموم گردد . پادشاه نیز محض خاطر صدرالعلما و عموم اهالی قزوین اجازه به قتل هر چهار داد . آن شخص شیرازی ملاحظه نمود که او را گرفتند اما دیگران را آزاد نمودند . در شبی پربرف فرار نمود و به خانه رضا خان رفت و با همدیگر هم عهد شدند و به قلعه طبرسی رفتند و در آنجا شهید شدند . اما شیخ رسول و رفقاییش را به قزوین بردند و جمیع مردم هجوم کردند آن سه نفر را به اشنع حال به قتل رساندند لهذا طاهره در نهایت سختی افتاد دیگر کسی را با او مراده نبود و عموم خویشان حتی شوهر و دو پسر در نهایت عداوت بودند و زجر و عذاب و طعن میکردند .

جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوینی را فرستادند و به تدبیری مفصل طاهره را از قزوین فرار دادند و به طهران آوردند و یک سر به اندرون جمال مبارک وارد کردند . هیچ کس خبر نداشت بعضی از خواص احباب مطلع شدند و نزد او آمدند در اطاقی نشسته بود و من طفل بودم و برزانوی او نشسته و مرا در آغوش خود گرفته بود و پرده افتاد و خواص احبا در

ص ۲۰

بیرون پرده در اطاقی دیگر نشسته بودند و او صحبت میداشت و موضوع کلامش به دلائل و قرآن و حدیث این بود که در هر عهدي باید شخص جلیل و ممتازی مرکز دائرة هدی و قطب فلک شریعت عظمی و امام مبین باشد تا مرجع جمیع ناس گردد و امروز آن شخص جلیل ممتاز حضرت باب است که ظاهر شده است . هر چند نطقش گویا بود ولی چون ملتفت شد که جمال مبارک را آهنگی دیگر است و جلوه دیگر بسیار مشتعل تر شد به درجه ای رسید

که وصف ندارد . صبر و آرامش نماند نزدیک بود که پرده کتمان بکلی
 بدرد شب و روز نعره میزد یا میگفت یا میگريست یا میخندید . بعد جمال
 مبارک او را با جمعی از احباب به سمت بدشت فرستادند . منزل اول باغی
 بود در نهایت طراوت و لطافت طاهره با احباب به آنجا رسیدند و جمال
 مبارک نیز تشریف بردند و آن شب را در آنجا ماندند . صبحی طاهره را با
 احباب با تهیه و تدارکی مفصل به بدشت فرستادند بعد از چند روز جمال
 مبارک نیز تشریف بردند چون به بدشت رسیدند جناب قدّوس از سفر
 خراسان مراجعت نموده بود ایشان نیز به سمت بدشت آمدند ولی مخفی
 بودند . در بدشت میدانی بود و آب جاری داشت از دو طرف باغ بود جناب
 قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نیز در باغی دیگر منزل داشت . از
 برای جمال مبارک در آن میدان خیمه زده بودند و اصحاب جمیعاً در آن
 میدان در خیمه ها منزل داشتند . شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره
 ملاقات مینمودند جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت

ص ۲۱

حقیقت امر اعلان گردد ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود . تصادفاً جمال
 مبارک علیل شدند جناب قدّوس به محض اینکه خبر یافت از خفا بیرون آمد و
 به چادر جمال مبارک وارد شد طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را یا به
 باغ من آرید و الا من خواهم آمد جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش
 نیست نمیشود تشریف بیاورند و این اشاره بود . طاهره وقت را غنیمت شمرد
 برخاست از توی باغ بی حجاب بیرون آمد رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و
 میگفت آن نقره ناقور منم و نفخه صور منم (دو علامت قیامت است که در قرآن
 مذکور است) به همین قسم فریاد کنان به چادر مبارک آمد . به محض ورودش
 جمال مبارک فرمودند سوره اذا وقعت الواقعة قرآن را بخوانید و آن سوره
 حکایت قیام قیامت است و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع
 احبّا را فروگرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و
 برخی زار زار گریستند بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند . حتی
 حاجی ملا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدت وحشت و دهشت سر
 خودش را برید ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد تشویش و
 اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دوباره ثابت شدند و مسئله بدشت منتهی شد .

ص ۲۲

فرمودند نامش میرزا عبدالوهاب بود بمجرّد مثل به حضور مبارک و استماع بیان چنان منجذب و شادمان گردید که خاندان را هدایت نمود و جمیع را بشارت داد و بعد از رجوع اسم اعظم به طهران پاکویان کف زنان به ارض مقدّسه طهران شتافت و به وصول در قعر زندان مقرّیافت و بعد از چند روز نوبت شهادت او رسید چون جلّاد داخل زندان شد و به فریاد نام او بر زبان راند آن نو جوان برخاست و رقصی مکمل در زندان نمود و خود را تسلیم جلّاد کرد بعد به شهادت کبری فائز شد و همواره جمال مبارک ذکر او میفرمودند . امید وارم که روح و ریحان آن عبدالوهاب در این عبدالوهاب نیز جلوه نماید و علیک البهاء الابهی . ع ع

۲۰ _ ... جواب سؤالات مختصراً مرقوم میشود . جمال قدم روحی لاجبائۀ الفداء با حضرت اعلی روحی له الفداء بر حسب ظاهر ملاقات فرمودند ...

هو الله

۲۱ _ ای ثابت بر پیمان سؤال از سفر مبارک نموده بودی جمال مبارک روحی لأحبائۀ الفداء از طهران یک سر به همدان و از همدان به کرمانشاه و از کرمانشاه یک سر به بغداد سفر نمودند ...

۲۲ _ ... در بغداد شخصی از عرفا به حضور مبارک آمد و خلوت خواست که مشرّف

ص ۲۳

شود و چون فائز شد عرض کرد استدعا دارم سرّی از اسرار الهی به من القا کنید . فرمودند ما اهل سرّ نیستیم ما اسرار الهی را با طبل و علم در قطب عالم کوبیدیم سرّی نداریم ...

۲۳ _ ... مرقوم نموده بودید که احبّای عراق چون قصر مشید ثابت و متین هستند . جمال مبارک روحی لاجبائۀ الفداء مدّتی مدیده در آن مدینه به نهایت قوّت و عظمت در مقابل جمیع ملل و دو دولت شدید الشکیمه قائم بوده اعلاء کلمه الله به جمیع آفاق میشد یعنی عراق مرکز نیر آفاق بود و مطلع اشراق البته این

موهبت باید آثار باهره اش بر آن مملکت ظاهر و آشکار گردد . یقین است که احبای الهی قدر این عنایت را دانسته در نهایت ثبوت و رسوخ جلوه مینمایند . هیچ وقت امر الله از محرکی از محرکان فارغ نبوده با وجودی که در عراق سطوت حقّ جمیع را هراسان نموده بود باز میرزا یحیی و سید محمد و حاجی محمد رضا و حاجی میرزا احمد و چند نفر دیگر در سرّ سرّ القاء شبّهات مینمودند تا توجّه احبّا را به جمال مبارک مانع شوند و شبّهات آنان هزار مرتبه از شبّهات بیوفایان قوی تر بود . با وجود این نور حقیقت درخشید و به حرارت شمس حقیقت این ابرهای تیره و تاریک متلاشی شد دیگر ملاحظه نما که این شبّهات پوسیده بیوفایان را چه قدر و شأنی . به جمیع احبّاء فرداً فرداً تحیت ابدع ابهی برسان . عبدالبهّاء عبّاس . حیفّا ، غرّة ربیع الاول ۱۳۳۹ .

ص ۲۴

۲۴_ ... آن مظلوم آفاق با جمیع خلق در نهایت خضوع و خشوع معامله میفرمود . این مدّت مدیده که در بغداد تشریف داشتند خاطریک نفس مکدر نشد جمیع اهل بغداد ممنون و متشکر بودند . حال ما که بنده آن آستانیم باید تأسّی به اقدام مبارکش نمائیم این است سبب نجات این است سبب فلاح ...

۲۵_ ... آذربایجان از بدایت طلوع صبح هدی رایت ایمان و ایقان بر افراخت و امر الله را انتشار عظیم حاصل گشت ولی بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء و سفر جمال مبارک از عراق به کردستان و مخفی شدن یحیی در زاویه نسیان امر الله در جمیع اطراف حتّی آذربایجان بکلی مخمود شد نفوس قلیله ای ثابت و ساکت ماندند تا آن که نیر آفاق رجوع به عراق فرمود و انوار به اشدّ اشراق بر اطراف تابید دوباره حشر عظیم بر پا شد و نفحات قدس آفاق را معطر نمود . یاران آذربایجان به جذب و وله آمدند و به شور و شوق و انجذاب پرداختند و روز به روز بیفزودند . حال نیز استعداد عظیم دارد ولی همّتی شدید خواهد تا یاران به نهایت سرور و فرح به بشارت کبری پردازند و به نفحه قمیص یوسف الهی مشام طالبان معطر نمایند ...

۲۶_ ... عبدالبهّاء به هیچ وجه اعتنا به هیچ مشکلی و مصیبتی و بلائی نمینماید بلکه بلایا را در بعض مواقع عین عطا می شمارد . من جمله چهل سال سجن عگا او را گلشن بقا بود و اوقات بدایت سجن را که نهایت سختی و زندان بود

گلستان میدید . تو نیز باید رفیق من باشی از مصائب و بلایا از میدان در نروی
 عدم شکایت که سهل است باید شکرانه نمائی . در بغداد روزی جمال
 مبارک روحی لعبیده الفدا خطاب فرمودند و این بیت را تلاوت نمودند دع عنک
 ذکر الحبّ او فارض بما جری کذاک جری الامر فی فرضی و سنتی . همان
 وقت عبدالبهاء فکر کار خود نمود . باری از الطاف بی پایان امیدوارم که
 بار دگر روزگار چون شکر آید ...

هوالابهی

۲۷_ یا من ذاق حلاوة کلّ بلاء فی سبیل الله و قام بروحه و ذاته و کینونته علی
 خدمة امر الله و اعلاء کلمة الله علیه بهاء الله الابهی . جناب آقاسید محمد
 رضا علیه بهاء الله الابهی از اهل مازندران چند روز است با جناب ملا رمضان
 علیه بهاء الله الابهی و یک نفر دیگر وارد و به زیارت رمس اطهر فائز و شب
 و روز به ملاقات مشغولیم . در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیت
 بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً و طئتها اقدام احبائه فرمودند که فارس چون
 موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس کمال میل دارم
 که به نار محبّت الله مشتعل گردد . مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال
 حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سؤالاتی نمودند و رساله خال که
 مسمّی به کتاب ایقان است نازل شد و نار محبّت الله در ولایت فارس شعله
 شدید زد و انوار عرفان از آن افق طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ

کلمه الهیه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا
 شتافتند و جان و دل باختند . حال از این بیان مبارک معلوم و واضح میشود
 که میل مبارک و اراده مبرمه نسبت به مازندران چگونه است . قسم به ذات
 مقدّسش که اهل ملا اعلی و ملکوت ابهی در انتظار که در آن ارض مبارک که
 منتسب به جمال قدم روحی لاحبائه فداست فوراً بحر محبّت الله به جوش و به
 خروش آید و شعله نار سدره سینا هر شجر خشک و تری را بسوزد نفوسی
 مبعوث شوند که چون کواکب نورانی افق آسمانی را روشن نمایند و حقایقی
 مشهود گردند که در اعلاء کلمه الله آیات باهره و رایات شاهره شوند . لهذا
 آن جناب باید این شأن عظیم را تفکر فرمائید و به جمیع وسائل و وسائط
 تشبّث نمائید که بلکه اراده قطعیّه الهیه را مظهر گردید و در امر الله خدمت

۲۸_ ... عید رضوان چون بدایت اعلان ظهور من یظهره الله بود و جمال قدم با وجود آنکه نفی و سرگون بودند در کمال سرور و عظمت و عزّت الهیّه در باغ نجیب پاشا در خارج بغداد تجلّی و اشراق به کلّ آفاق فرمودند و جمیع اعناق خاضع بود و کافّة اصوات خاشع ، لهذا این ایّام بسیار مبارک است . احبّا باید نهایت وجد و سرور مجری دارند . سبحان الله الی الآن در هیچ تاریخی دیده نشده است که با وجود آن که حرکت اسم اعظم از بغداد به عنوان نفی و سرگون بود ولی به درجه ای عزّت و اقتدار و عظمت حضرت

ص ۲۷

کبریاء ظاهر و آشکار بود که والی و مشیر نامق پاشا با جمیع ارکان ولایت و امراء لشکر کافّة خاضع و خاشع بودند و لله العزّة من قبل و من بعد مشهود جمیع انظار و ابصار بود ...

هو الله

۲۹_ اللّٰهُمَّ یا الهی و محبوبی و مطلوبی و مقصودی انّ هذا يوم الاول من الرّضوان قد اتی بفرح و سرور و روح و ریحان فالاریاح قد هبّت و الغیوم فاضت و الشّمس اشرقت بفضلک و بسطت ریح الصّبا فی هذا الرّبيع علی السّهول و الحزون بفیضک المشکور زرايية سندسية ینعکس منها ابداع الوان عبقریة مرصّعة بحلل الرّهور و الاوراق الّتی تخطف نضرتها الابصار و النّسیم رخیم و المعین نمیر و الرّوض انیق و الایک نضیر و الغمام مطیر و الکوکب منیر بفیض جودک و عطائک فاصبحت الغبراء خضراء بعنايتک و البسیطة جنّة المأوی برحمتک اذ اتی یا الهی یومک الرّضوان بعظمة و سلطان و کوکبة تملأ الامکان و موکبة من الرّوح و الرّیحان و خیم فی قطب الافاق بسطوع انوار الاشراق و ساق جیوشه و بعث جنوده الی المشارق و المغارب فی قطب الجنان فامتلاً قلب احبّائک فرحاً و سروراً و انجذبوا بنفحاتک طرباً و حبوراً فقاموا علی ثنائک شوقاً و توقّاً و سقاہم ربّهم شراباً طهوراً و لک الحمد یا الهی علی ما انعمت و لک الشّکریا منائی علی ما اکرمت و لک المنّ یا محبوبی علی ما اعطیت الهی الهی انت المقصود فافتح علی وجوه احبّائک فی هذا اليوم المشهود ابواب الفضل و الجود

ص ۲۸

وانشر على رؤوسهم شراع الهدى فى السفينة الحمراء واحشرهم تحت راية
الفضل والعطاء وانزل عليهم آية التأييد فى قطب الانشاء ربّ ربّ اجعلهم نجوماً
باهرة وسرجاً ساطعة وكواكب لامعةً وشهباً ثاقبةً حتّى يقوموا على خدمة
امرك بين خلقك وايقاد نار محبتك فى قلوب بريّتك ونشر آثارك فى بلادك و
تربية النفوس فى مملكتك فتمتدّ فى الأرض مائدة سمائك ويصبح الامكان جنة
الابهى بقدرتك والغبراء غبطة للخضر بفيض حكمتك . اللهم اجعل احبائك
ملائكة سمائك فى ارضك واصفيائك حزب ملكوتك فى ملكك هذا منتهى امل
عبدك الذى خضع لسلطانك وسجد ببابك وتذلّل لعزّتك واكبّ بوجهه على
التراب لسلطنتك انتك انت الكريم الرحيم العزيز الوهاب .

ای یاران روحانی عبدالبهاء در این دم که کوكب عيد رضوان از مشرق
امكان درخشنده و تابان و جهان از وجد و طرب در نهایت روح و ریحان
جذب و سرور است وله و حبور و تجلّی يوم مشكور شادمانی است و کامرانی
روحانی است و وجدانی نغمه و آهنگ است و ترانه چغانه و چنگ از هر جهت
آثار فرح ظاهر و از هر سمت انوار جذب و وله باهر یاران الهی در نهایت
شادمانی و اصفیاء رحمانی در منتهای کامرانی زیرا يوم خروج اسم اعظم است
در عراق از مدینه الله به حدیقه نورا و حضرت مقصود در آن يوم مشهود در
نهایت فرح و سرور بودند . لهذا اشراق آن بشاشت ملکوت وجود را احاطه
نمود و در آن روز فیروز اعلاء کلمة الله بر جمیع امکان گشت . پس ای یاران

ص ۲۹

الهی در این عيد مبارک باید کلّ چنان وجد و سروری نمایند که ملکوت
وجود را به حرکت آرید . لهذا عبدالبهاء به بشارت کبری فائز و نهایت تضرّع و
ابتهاال را به درگاه جمال ابهى مینماید که جمیع یاران را به روح و ریحان آرد
و سرور و شادمانی بخشد ...

هو الله

۳۰_ ای مشتاقان جمال دلبر مهربان معشوق عالمیان و محبوب روحانیان و مقصود
ربانیان و موعود بیانیان چون از عراق اشراق فرمود و لوله در آفاق انداخت و
پرتوی نورانی بر اخلاق زد کون به حرکت آمد امکان مسرّت یافت حقائق
اشیاء معانی الهی جست ذرات کائنات دلبر ربّانی یافت شرق مطلع انوار شد و
غرب افق اشراق گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک گشت جلوه
ملکوت در ملک گردید و عالم ناسوت انتباه از عالم لاهوت یافت جهان جهان

دیگر شد و عالم وجود حیاتی دیگر یافت . این آثار روز به روز ظاهر و آشکار
 شود و این انوار يوماً فیوماً بتابد و این نفحه مشکبار آناً فاناً بر اقطار عنبربار
 گردد . ولی افسوس که ایرانیان هنوز مانند کوران و کران به خواب غفلت
 گرفتارند نور نبینند و ندا نشنوند و انتباه نیابند و هوشیار نگردند . جهدی کنید
 سعیی نمائید که ایران موطن دلبر مهربان است و فارس مبدأ طلوع صبح
 تابان بلکه به همت دوستان اهل آن سامان مشاهده پرتومه تابان نمایند و از
 فیوضات ربّ الآیات بهره و نصیب برند و علیکم البهاء الابهی . ع ع

ص ۳۰

هوالبهی

۳۱_ ای مشتاق ملکوت الله عالم امکان مطلع انوار جمال رحمن شد و حیز جهان
 مرکز ظهور حضرت یزدان گشت فیوضات غیر متناهیة احاطه نمود و تجلیات
 متتابعه رخ گشود . انوار شرق و غرب را روشن کرد و گلهای معانی و ریحان
 الهی کوه و دشت را گلزار و گلشن نمود . جهان رشک فردوس جنان شد و
 کیهان غبطه آسمان گشت . عندلیب حقایق در حدائق تقدیس به الحان بدیع
 تغنی کرد و ورقاء بیان بر افنان تبیان به فنون الحان ترئی نمود . بلبل وفا بر
 اغصان سدره منتهی به گلبانگ پارسی نغمه سازی نمود و حمامه فردوس ابهی
 بر شجره طوبی به لحن حجازی بسرود . افسر سلطان گل نمودار شد و با رخی
 افروخته و عشاقی جان سوخته عرض دیدار کرد و هر شکوفه و گیاهی را
 چمن آرائی آموخت . با وجود این مواهب عظیمه که چشم امکان ندیده مردم
 مرده و پژمرده بودند و چشم دوخته و افسرده محسور شدند . زهی افسوس و
 حسرت که چنین محروم شدند و هزار ندامت که چنین مهجور گشتند و البهاء
 علی اهل البهاء بما فازوا بهذا الفضل العظیم . ع ع

هو الله

۳۲_ سبحانک اللهم یا الهی و سیدی و مولائی ترانی موردی لکلّ بلاء و هدفاً لکلّ
 سهام و معرضاً لکلّ سنان ما من یوم الا و سیوف شاهرة و سهام نافذة متتابعة
 علی صدر عبدک المسکین بین العالمین . مع ذلک ترانی انشرح صدراً بنفحات

ص ۳۱

قدسک و انجذب قلباً بآیات توحیدک و اقرّ عیناً بمشاهدة انوارک و انتعش روحاً
 بنسائم تهبّ من حدیقة عنایتک و لا التفت الی السهام و لا اعتنی باللسان و لا اهتمّ

بشأن من الشُّنُون بل اتشَبَّث بذيل الاصطبار واتدَرَّع بدروع التَّضَرَّع والابتهاال
 واطفأ النَّيران الموقدة بيد الأشرار بدموع ساكبة فى اللَّيْل والنَّهار . رَبِّ اَيِّدْنِى
 على عبوديتِّكَ بين الأبرار ووقِّفْنِى على خدمة الأخيار واجعلْنِى فدية لعبادك
 الأحرار . رَبِّ آنسْنِى بالطافك وارحمْنِى بفضلك واحسانك واحفظْنِى فى كهف
 حفظك وحمايتك واكفْنِى هجوم الأعداء فى الجهر والخفاء وانطقْنِى بالثناء
 بين الأحباء واجعلْنِى آية الرَّحمة بين الورى وحَقِّقْنِى بعبودية احبائِكَ فى كلِّ
 الأنحاء . اَنْتَ انت الكريم اَنْتَ انت العظيم اَنْتَ انت الرحمن الرحيم .
 اى ياران با وفای عبدالبهاء كوكب ساطع خطَّ استواء از نقطه اعتدال در فصل
 نوبهار اشراق بر جميع اقطار نمود و به ضياء و حرارتى شديد بر جميع اقاليم
 فيض جديد و روح شديد مبذول فرموده . از آن ضياء و حرارت جنبش و حركت
 در عروق و اعصاب آفاق افتاد . خلق بديع شد و روح جديد دمیده گشت جسم
 افسرده امكان و جسد مرده اكوان جان تازه يافت و به موهبتى بى اندازه موقِّق
 شد دور دور بديع گشت و خلق خلق جديد شد و نفخت فيه من روحى تحقِّق
 يافت . عالم امكان تزئين يافت و جهان به طلوع نور مبين روشن گشت در جميع
 كائنات آثار نشو و نما هويدا گشت و در كافه موجودات ترقيات عظيمه
 آشكار گرديد . اهل انصاف معترفند كه قرن تاسع عشر ميلاد عصر انوار بود و

ص ۳۲

فخر اعصار گشت در جميع مراتب وجود علويَّت واضح و مشهود گرديد به
 قسمى كه اين يك عصر حكم صد عصر يافت و اين يك قرن از پنجاه قرون
 آثارش بيشتر گشت . يعنى اگر آثار و صنايع و بدايع پنج هزار سال كه عبارت
 از پنجاه قرن است جمع نمائى البته مقابلى به آثار اين يكتا عصر الهى و قرن
 رحمانى ننمايد مشروعات و اكتشافات پنجاه قرن مقابلى با اكتشافات و
 مشروعات اين يك قرن نتواند و علوم و صنايع و آثار و بدايع متوازى نگرده .
 ملاحظه نماييد كه چگونه آثار اشراق شمس حقيقت در جميع كائنات ظاهر و
 باهر گرديد . با وجود اين اين خلق نادان يعنى جمهور غافلان هنوز در خواب
 بى پايان مستغرق ابدأ ملتفت نيستند كه اين نشو و نما و اين ترقى بى منتهى
 منشأش از كجاست و اين بهار الهى از اشراق چه كوكيست و اين فيض
 نا متناهى از رشحات چه سحابى . حركت مشاهده نمايند و لكن محرِّك را به
 خاطر نياورند طراوت و لطافت فصل ربيع رامعترفند و لكن از فيوضات نامتناهيه
 نوبهار الهى بكملى غافل غبار را بيايند ولى سوار را نينند جوار منشآت
 مشاهده كنند ولى هبوب ارياح را ادراك نكنند گلبانگ معنوى استماع كنند

ولی از بلبل معانی بی خبرند امواج بی پایان بینند ولی از بحر بیکران بی
خبرند میوه خوشگوار تناول نمایند و لکن از شجره اسرار غافلند لمعان زجاج
مشاهده نمایند ولی از فیض سراج بی خبرند . باری امید داریم که بیدار گردند
و از این باده خوشگوار مست و هوشیار شوند .

ص ۳۳

ای یاران الهی فی الحقیقه شما سرمست صهای وفائید و لشکر منصور ملاً اعلی
در جمیع آفاق منتشرید و به قوه نافذه کلمه الله منتصر سبب حیات اهل آفاقید
وسر حلقه زمرة عشاق دلیل راه نجاتید و قرین آیات بینات . ای یاران الحمد لله
علم توحید در جمیع اقالیم بلند است و آهنگ ملکوت ابهی مرتفع از ملاً اعلی
اسرافیل الهی در قلب آفاق نغمه یا بهاء الابهی زند و قوه کلمه الله روح حقیقی
به جسد امکان بخشد . پس ای یاران وفا باید کل در جانفشانی و خدمت
آستان الهی و عبودیت درگاه حضرت نامتناهی سهیم و شریک عبدالبهاء گردید .
اگر به این موهبت کبری موفق شوید در اندک زمانی آفاق بتمامه اقلیم اشراق
گردد و دلبر وحدت عالم انسانی در نهایت دلربائی جلوه در قطب امکان
نماید . این است آرزوی عبدالبهاء این است منتهی آمال اهل وفا وعلیکم البهاء الابهی .

هو الله

۳۳_ رَبِّ وَرَجَائِیْ اَنْتَ الْمَقْدَسُ عَنْ ثَنَائِیْ وَ الْمَنْزَعُ عَنْ مَحَامِدِیْ وَ نَعُوْتِیْ وَ بَیْأَنِیْ لَكَ
الْحَمْدُ بِمَا اَطْلَقْتَ لِسَانِیْ عِنْدَ مُنَاجَاتِیْ لِأَنَاجِیْ فِیْ جَوْفِ اللَّیَالِیْ وَ اَدْعُوْكَ بِقَلْبِیْ
وَ جَنَانِیْ وَ اَشْكُرْكَ بِمَا یَسِّرْتَ الْأَمَانِیْ وَ اَلْهَمْتَ عِبَادَكَ الْحَقَائِقِ وَ الْمَعَانِیْ وَ
هَدَيْتَهُمْ اِلَى الْمَرْكَزِ الرَّحْمَانِیِّ وَ جَعَلْتَهُمْ یَنْجَذِبُوْنَ اِلَیْ جَمَالِكَ التَّوَرَانِیِّ رَبِّ اِنَّ
هَؤُلَاءِ مِنْ خَلَصَ الْأَصْفِیَاءُ قَدْ هَتَكُوا الْأَسْتَارَ وَ ظَفَرُوا بِالْأَسْرَارِ وَ تَمَنَّوْا مُشَاهَدَةَ
الْأَنْوَارِ وَ لَمْ تَأْخُذْهُمْ فِیْ حَبِّكَ لَوْمَةٌ لَا تُؤْمِنُ مِنَ الْأَشْرَارِ فَالْتَحَقُوا بِالْأَبْرَارِ وَ دَخَلُوا

ص ۳۴

فِیْ حَدِیْقَةِ الْأَسْرَارِ وَ اقْتَطَفُوا الْأَزْهَارَ وَ تَفَكَّهُوا فِیْ الْأَثْمَارِ فَسَمِعُوا نَغْمَاتِ
الْأَطْيَارِ وَ سَمِعُوا اِیْقَاعَ الْأَوْتَارِ بِمَزْمَارِ الْأَسْرَارِ الْمَطْرَبِ لِلْآذَانِ الْمُنْعَشِ لِلْأَرْوَاحِ
الْمَحِیِّیْ لِقُلُوبِ الْأَخْيَارِ رَبِّ اجْعَلْهُمْ أَنْوَاراً سَاطِعَةً وَ اَشْجَاراً بَاسِقَةً وَ اَعِیْناً فَوَّارَةً وَ
غُصُوناً نَوَّارَةً وَ طِیوراً صَادِحَةً فِیْ رِیَاضِ مَحَبَّتِكَ وَ حِیْتَاناً سَابِحَةً فِیْ حِیَاضِ
رَحْمَتِكَ وَ أَسْوَدَ زَائِرَةً فِیْ غِیَاضِ مَوْهَبَتِكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِیْمُ وَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَظِیْمُ وَ
اِنَّكَ اَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمُ .

ای یاران روحانی شکر کنید و شهد و شیر بیامیزید و مشک و عنبر بیزید و شوق و طرب انگیزید که الحمد لله بارقه هدایت منتشر شد و صبح صادق عنایت مشتهر گشت و در این حشر مستمر بدرقه الطاف رسید و هدایت کبری حاصل گشت دیده بینا شد و گوش شنوا گردید دل و جان هم آهنگ اهل راز و نیاز گشت و دلبر آمال پرده برانداخت و شاهد انجمن عالم بالا جلوه نمود سر مکنون مکشوف شد و رمز مصون معلوم گردید . در هر دم موهبتی جدید همدم ، هر نفس نفیس را نفس مسیحائی جانی تازه بخشد و موهبتی بی اندازه عطا فرماید و علیکم البهاء الابهی . ع ع

هو الابهی

۳۴_ ای بنده جمال قدم حضرت یوسف علیه السلام در مصر جمال رخی افروخت و جانهای صد هزار خریدار بسوخت لکن حال یوسف کنعان الهی و عزیز مصر

ص ۳۵

رحمانی با رخی چون آفتاب و جمالی خارج و زاید از وصف و نعت اولو الألباب در قطب عالم کشف نقاب و خرق حجاب فرمود جمیع خریداران به آب و گل مشغول شدند و به شئون و هوای جان و دل پرداختند و از مشاهده و لقا محروم شدند . تو حمد کن خدا را که از خریداران آن جمال حقیقی بودی و از شیدائیان روی محبوب معنوی و البهاء علیک و علی الذین انجذبوا بجمال الله . عبد البهاء عباس

هو العزیز القدیم

۳۵_ در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنتین فرموده تا از شاخسار دارالسلام بغداد به آشیان دارالاسلام اسلامبول برپرد و از این مرز و بوم به خطه و دیار روم شتابد و در آن گلستان به بدایع الحان قدسی تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقرر فانی برپرند تا در ظلّ همای حقیقی مقرر گزینند و چون اطیّار عرشی به گلشن باقی طیران نمایند این عبد فانی خامه را با مداد قرین نموده که شاید از تلاقی این دو ناله جانسوز فراق از عالم دل و جان به عالم ظهور و بیان پیوندد و نمی ازیم اشتیاق به آفاق مترشح گردد تا از این رشحات محبت قلوب محبان در خروش آید و از این آتش جگر سوز هجران دلهای دوستان به جوش آید و لکن چه توان نمود که قلم را این الم در خور نه و الواح

را این الحاح وسعت نه زیرا که هر عالمی بیش از قدر و اندازه خود تحمل

ص ۳۶

نماید و از عهده بر نیاید البته دریاها بی پایان عشق در نهرهای امکان جاری و ساری نشود و ارواح قدسیه لامکان در قالب مکان نگنجد . پس خوشتر آن است که ابواب لسان را از عالم مجاز بر بندیم و به لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه الفاظ به فضای جانفزای عوالم معنی پرواز نمائیم .

" با تویی لب این زمان من نوبنو رازهای کهنه میگویم شنو "

البته این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم دیگر زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض این سحاب مقطوع نشود بلکه در مرور ایام و دهور این پیک معنوی در سیر و سلوک است و این هدهد سبای قدسی در بشارت و سرور .

و اما آن که سبب این حرکت و علت این مسافرت آن است که دولت ایران با تیغ و سنان از سه سال قبل تا به حال پایی اینجانب شده اند و هرگز ذره ای اهمال و اغفال نورزیدند بلکه به تمام جدّ و جهد مشغول بوده اند به خصوص یک سال یا بیشتر است که در تدبیر بیش از طاقت خود کوشیدند . خلاصه در اوائل از دولت عثمانی خواهش نمودند و کوشش کردند که ایشان را با جمیع متعلقان گرفته دست بسته تسلیم ما نمائید . دولت روم جواب نمودند بعد دول دیگر را به توسط انداختند و دول اجنبیه از دولت ایران حمایت و توسط نمودند و لکن دولت روم بالمره جواب نمودند که دولت ایران چنین خواهش و طلبی ننمایند زیرا که چنین امر محال و ممتنع است .

ص ۳۷

بحمدالله هر چه کوشش نمودند دست ایشان کوتاه گشت و شجره عنایت الهی بلند تر شد و هر چه دام تزویر و شست تدبیر از برای این طیور هوای قدسی و شاهباز فضای الهی نهادند خود به آن مبتلا گشتند و غافل از این که تقدیرات الهی فوق تدبیر ایشان است . بعد از یأس از این مرحله از دولت روم بتوسط دول دیگر خواهش نمودند که وجود ایشان در عراق عرب که سرحدّ ایران است سبب اضطراب قلب ماست و علت انقلاب مملکت ایران حال که شما ما را به آنچه طلب نمودیم مأیوس نمودید پس ایشان در محلّ دیگر باشند چه ضرور که در سرحدّ تشریف داشته باشند . باز دولت روم قبول نمودند بعد میرزا حسینخان وزیر مختار دولت ایران که در اسلامبول است قهر کرده هفت روز از خانه بیرون نیامده و هر چه وکلای دولت روم در

عقب او فرستادند به مجلس نرفت . بعد صدر اعظم اسلامبول به نامق پاشا که حاکم عراق است نوشت که دولت ایران ما را تنگ آوردند شما این تفاسیل را خدمت ایشان عرض نمائید شاید میل نمایند چند وقتی به این صفحات تشریف بیاورند و شاید قدری داد و فریاد و ناله و نوحه ایران کمتر شود و لکن در کمال احترام نوشته بود و سفارش زیاد به جهت مهمان دار راه و مصارف طریق و سوار به جهت محافظت همراه کنند و به هر قسم که خود ایشان میل داشته باشند معمول دارند . بعد پاشا در روز سیم عید رمضان که بنده و سرکار آقا عمو به دیدن عید رفته بودیم پاشا بسیار اظهار اشتیاق نمود در این که خدمت ایشان برسد و لکن تمنای آن داشت که ایشان به

ص ۳۸

منزل او تشریف ببرند بعد ایشان جواب فرمودند که من در مقرر حکومت میل ندارم وارد شوم اگر پاشا میل ملاقات دارند قرار در مسجد میدهم . بعد ایشان به مسجد تشریف بردند و پاشا آمد وارد مسجد شد و برگشت و وزیر خود را با کاغذ های صدر اعظم در خدمت ایشان فرستاد که من آمدم در مسجد و لکن از جمال شما خجالت میکشم که در مجلس اول چنین عرایض را نمایم . بعد وزیر پاشا تفصیلات را عرض نمود و گفت که پاشا حرفش این است که اگر میل به تشریف بردن ندارید نوشته مرقوم بفرمائید به صدر اعظم و ما میفرستیم و اگر خیر میل به تشریف بردن دارید اعلام بفرمائید . مقصود این است بسته به میل خود شماست . ایشان جواب فرمودند که اگر دولت علیه کمال احترام را معمول میدارند من به جهت بعضی مصالح به رفتن آن صفحات چند وقتی بی میل نیستم . بعد پاشا پیغام فرستاد که من آنچه بفرمائید و میل داشته باشید معمول خواهم داشت . خلاصه امروز که روز چهارشنبه دهم ذیقعه است در باغ نجیب پاشا هستیم چون چند روز است که نقل مکان نمودیم از بغداد به این باغ و انشاء الله چند روز دیگر عازم اسلامبول هستیم . و چند روز قبل خود نامق پاشا به دیدن ایشان آمد به باغ و بسیار اظهار اخلاص و محبت نمود . باری در اول که ذکر رفتن اینجانب شد اعدا فرح زیادی نمودند و لکن به مفاد آیه مبارکه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون خدا چنان اسبابی فراهم آورد که فرح ایشان به حزن و اندوه تبدیل شده به قسمی که

ص ۳۹

ایلچی عجم که در بغداد است بسیار پشیمان شده است از این حيله و تزویری که نمودند و نامق پاشا در آن روز که آمد خدمت ایشان گفت پیش اصرار به رفتن شما داشتند و حال بسیار اصرار به نرفتن شما و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین .

هو الله

۳۶_ ای ثابتان بر میثاق نیر اعظم اشراق چون از افق عراق طلوع فرمود و پرتوی نورانی از منبع رحمانی بر آفاق نثار کرد جمهور خفّاشان با دبدبه و کبکبه شان از جمیع جهات هجوم نمودند که شاید آن نور مبین را از انظار مقرّبین ستر نمایند و خود در ظلمات دهما پرواز نمایند و در لیلۀ لیلا جولانی در میدان دهند . چون عاجز از مقاومت به حجّت بودند تدبیر در مسافرت جمال قدم کردند و صد هزار تزویر به کار بردند که شاید کوکب اشراق از افق عراق غروب نماید و پرتو تقدیس از اوج احدیّت باز ماند . این بود که جمال قدم را از اقلیم شرق به کشور غرب بردند ولی این هجرت و غیبت سبب اعلاء کلمۀ الله و علّت نشر نفحات الله گشت عقاب امر الله در اوج عظمت پرواز نمود و آفتاب کلمۀ الله در مشرق قوّت و قدرت اشراق کرد . این توهین سبب تأیید شد و این تغریب سبب تقریب گردید بنیۀ امر الله قوّت یافت وصیت امر الله شهرت گرفت . آوازه این امر در ایران شیوع داشت این غربت سبب شد که جهان گیر گشت و در جمیع جهان اشتهار یافت . این قضیّه هر چند

ص ۴۰

سبب عبرت بود ولی نادانان را علّت غفلت گشت . چندی نگذشت که دوباره رایت عناد برافراشتند و تخم کینه در سینه کاشتند و عوانانی را بر تعرّض گماشتند وسیله ای بدست آوردند و واسطه ای پیدا نمودند و آن میرزا یحیای معهود بود . حضرت سفیر این شخص بی تمیز را وسیله کبیره نمود و بر فساد دلالت کرد . این شخص چنان گمان نمود که اگر مصباح ملأ اعلی از زجاجۀ غرب انتقال نماید امر جدید و فیض جلیل اضمحلال جوید لهذا با سفیر همدستان شد و هزار فساد و فتنه در نهان و عیان احداث کرد گمان مینمود که این ضرر بر هیکل مکرم وارد گردد و این فساد سبب اذیّت جمال قدم شود ولی او محفوظ و مصون ماند . هیئات هیئات آتش فتنه چون شعله ور شد آن شخص نادان را پیش از جمال رحمن حرکت دادند الی الآن در بئر خذلان و خسران در آه و فغان است . ولی آن مهر تابان چون از افق زندان

طلوع فرمود پرتو تقدیس بر ارض مقدّس زد نار الله الموقده شعله شدید
برافراخت و حرارت محبّت الله در قلب امکان برافروخت حقیقت جامعه کلمه
الله از حسیض به اوج اعلی رسید و سرّیریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و
یأبى الله الا ان يتمّ نوره و لو کره الکافرون آشکار گشت . فنعلم ما قال الشاعر :
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد . ملاحظه فرما که حکمت الهیه چقدر
عظیم است در سه هزار سال پیش به لسان انبیا بشاراتی به ارض مقدّس داد
که ای ارض مقدّس مژده باد موطناً قدم رحمن خواهی شد و خیمه حضرت
یزدان بلند خواهد گشت نفحات قدس مرور نماید و نیر تقدیس پرتو افکند .

ص ۴۱

ای ارض مقدّس شاد باش و شاد باش آن مه تابان در آسمان لائح گردد و
آن خورشید درخشان از خاورت بدرخشد . حضرت مقصود به حکمت بالغه
خواست که وعده های دو هزار و سه هزار سال انبیا را وفا فرماید اعدای
خویش را برانگیخت و به قوّت نافذه در آویخت و آنها را واسطه نمود تا به
دست خویش ریش و ریشه خود از بن و بنگاه براندازند و همچه سراج منیری
را از زجاج وطن خود اخراج نمایند تا ارض مقدّس منور گردد و وعد انبیا
تحقق یابد وادی ایمن انجمن یاران الهی شود و بقعه مبارکه مرکز معارف
روحانی گردد نور احدیّت طلوع کند و ظلمت جهل زایل شود . هذا من حکمة
ربکم البالغة و نعمة مولیکم السّابغة و رحمة محبوبکم السّابقة . ع ع

الله ابهی

۳۷_ ای یاران حقیقی و دوستان الهی شمع روشن است و قرن جمال ابهی گلزار و
گلشن . فجر ملکوت ابهی ساطع است و کواکب ملاً اعلی لامع . نسیم ریاض الهی
در هبوب است و شمیم حدائق الهی در مرور . آهنگ ملکوت ابهی بلند است و
صلای ملاً اعلی در گوش هر مستمند . شمس عنایت در نهایت اشراق و بدر
موهبت تابنده بر آفاق . الطاف اسم اعظم روحی لاجبائنه الفداء محیط و خوان
مائدة آسمانی ممدود در بسیط زمین این مواهب از جمیع جهات مهاجم . پس
ملاحظه نمائید که تاج چه بخششی بر سر دارید و خلعت چه شهریاری در بر
به چه لحاظ عنایتی ملحوظید و به چه نظر موهبتی منظور . پس از اذیت اهل عالم

ص ۴۲

محزون مگردید و از صدمات دمبدم دلخون مشوید چه که در سبیل جمال

قدم وارد و در راه اسم اعظم نازل . این مصائب مواهب است و این رزایا عطایا
 این اسیری امیری است و این زندان ایوان این ملامت و شماتت مدح و
 ستایش است و این زنجیر طوق سلطنت جهانگیر این بند و کند زینت پای هر
 سعادت‌مند است و این سلاسل و اغلال منتهی آمال اهل جلال و این تیغ و
 شمشیر آرزوی گردنهای عاشق جمال منیر . ملاحظه نمائید که حضرت اعلی
 روحی له الفداء سینه مبارکش هدف صد هزار تیر رصاص شد و هیکل مقدس
 جناب قدّوس روحی له الفداء پاره پاره گشت و زنجیر و سلاسل و اغلال در
 گردن مبارک اسم اعظم روحی لاجبائه الفداء گرانی نمود و به این حالت با
 سر برهنه و پای برهنه از نیاوران تا طهران کشان کشان آوردند و صدمات
 چندی که لسان قلم مضطرب از ذکرش بر آن جمال مطهر در مدّت پنجاه سال
 وارد که یکی از آن سرگونی از ایران و سرگونی ثانی از عراق به شهر
 آل عثمان و از آن شهر سرگونی ثالث به قطعۀ اروپ عثمانیان و بلغارستان و
 سرگونی رابع قعر این زندان و سجن اعظم جمال رحمن و همچنین صد هزار
 محن و بلایا از داخل و خارج در این مدّت وارد . و همچنین حضرت باب‌الباب
 را ملاحظه نما روح المقرّبین له الفداء که آن شمع منور و کوکب مشرق انور
 در سبیل الهی چه بلایا و محن و رزایا کشیدند و چه صدماتی خوردند و
 عاقبت در قلعه فلاکت جام سرشار شهادت را چگونه نوشیدند و بر
 بستگان‌شان چه اذیتها وارد گشت . و همچنین نفوس مقدّسی که سرج نورانیّه

ص ۴۳

این عالم بودند و نجوم بازغه بنی آدم انوار ساطع بودند و کواکب لامع کلّ
 در سبیل جمال مبارک جانفشانی نمودند و پرتو افشانی اسیری کشیدند و
 اذیت شدید دیدند و تالان و تاراج شدند و به حبس و زندان افتادند و
 عاقبت در نهایت مظلومیّت شربت شهادت نوشیدند . پس معلوم و واضح گشت
 که بلاای سبیل دوست آرزوی دل مقرّبین است و مصیبات راه حقّ منتهی امل
 اهل علیّین به ظاهر اگر چه زهر است به حقیقت شهد در کام متزلزلین اگر چه
 تلخ است در مذاق ثابتین شکر و قند . پس به شکرانه نعمت و اذیت و جفائی
 که در راه دلبر یکتا کشیدید به حرارت و اشتعالی مبعوث گردید که جمیع
 من علی الأرض حیران گردند و البهآء علیکم یا احبّاء الله جمیعاً ع

۳۸_ ... حضرت خلیل از وطن خویش دور شد ولی آن دوری سبب سرور گردید و
 حضرت کلیم از موطن خود مهجور گشت ولی مهجوری سبب مشاهده شعله طور

شد . حضرت یوسف آواره خطّه مصر شد ولی از چاه به اوج ماه رسید . حضرت مسیح از ارض مقدّس به مصر روان شد ولی این غربت سبب موهبت گشت . حضرت رسول از بطحا آواره یثرب شد ولی این هجرت سبب نصرت گردید . حضرت اعلی از شیراز به ساحل رود ارس سرگون شد ولی این سرگون پرشگون بود . جمال مبارک روحی لاجبّائِه الفداء از ایران به عراق و از عراق به اسلامبول و از آنجا به روملی ارض سرّ و از آنجا به سجن اعظم منفی گشت ولی این نفی پیایی سبب شد که شرق و غرب روشن شد ...

ص ۴۴

هو الله

۳۹_ ای ثابت بر پیمان نامه ای که به جناب امین مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید . این نامه به نهایت خلوص و خیر خواهی امر الله مرقوم شده بود . جناب امین بسیار از شما راضی و نهایت ستایش مینماید . از مصائب و بلا یای وارده محزون و مغموم مشو در ره عشق پست و بالاهاست جام بلانصیب اهل وفا و اخوان صفا هده من سنّه ربّک فی جمیع القرون و الاعصار تا انقطاع این نفوس مبارکه و جانفشانی عاشقان جمال ذوالجلال در حیّز ظهور واضح و مشهور گردد . ملاحظه کن که نفس مقدّس مبارک روحی لاجبّائِه الفداء چقدر بلایا و رزایا تحمّل نمود صهباء بلا از هر جام سرشار نوشید و هدف سهام و سنان اهل بغضا گشت شبی نیارمید و دمی سر به بالین راحت نهاد گهی زیر زنجیر بود و گهی مبتلا به دست تطاول هر یزید پلید گهی سرگون عراق بود و گهی منفی ممالک بلغار و عاقبت بیست و پنج سال مسجون قلعه عکا . پس باید احبّای الهی نهایت شکرانه به درگاه خداوند یگانه نمایند که تأسّی به جمال مبارک نمودند و از جام بلا بهره و نصیب بردند . از اطوار بعضی نفوس دلگیر مباش محتسب حقیقی در کار است جمیع اینها بگذرد و افق حقیقت از هر ابری صاف و مبرا گردد اگر کسی قصوری نماید ظلم بر نفس خویش نموده عاقبت نادم و پشیمان گردد وعلیک البهّاء الابهی . عبدالبهّاء عبّاس

ص ۴۵

هو الله

۴۰_ ای یاران عزیز عبدالبهّاء آن دلبر بیهمتا تحمّل هر جفائی فرمود و حمل هر بلائی کرد در هر نفس هدف تیری شد و مدّت بقا در تحت تهدید تیغ و شمشیر بود و شب و روز به نصایح و وصایای الهی پرداخت و جمیع را به آنچه

سبب عزّت ابدی عالم انسانی است دلالت فرمود تا نفوسی تربیت شوند که
مظاهر تنزیه و تقدیس الهی گردند و مطالع انوار تقوی در عالم انسانی حتی از
ترک اولی اجتناب نمایند و از دام نفس و هوی خلاصی جویند جمیع اعمال و
افعال را به نصوص قاطعه الهیه تطبیق کنند و به اخلاق رحمانی عالم انسانی
را تزیین بخشند تا این جهان جهان دیگر گردد و این عالم ارضی جهان آسمانی شود ...

هوالا بهی

۴۱_ ای فرع لطیف شجره مبارکه مکاتیب متعدده واصل و معانی روحانیش حلاوت
مذاق رحمانی گشت . شکر جزیل ربّ جلیل را که آن فرع طریّ و فنّ لطیف را
به نفحات ملکوت ابهائش تازه و زنده نموده و بر سعی در سبیل رضایش موفق
کرده . ای منجذب به نفحات الله ، جمال مبین کبریاء و آفتاب انور ملاً اعلی
از مشرق امکان طالع و لائح گشت و مشارق و مغارب را به انوار تقدیس
روشن و منور نمود . آن ذات مقدّس با وجود تنزیه و عزّت قدیمه جمیع محن و
بلایا را تحمّل فرمود و همه مصائب و رزایا قبول نمود از هر کأسی سمّ قاتل

ص ۴۶

چشید و از هر جامی زهر هلاهل اسیر اغلال و زنجیر شد و ذلیل سلاسل
حدید گشت در زندان قرین مجرمان شد و در سجن همدم گنه کاران مورد
عقاب شد و معرض عذاب گردید ابعاد از خطّه و دیار شد و نفی به عراق و
بلغار گشت معذب به انکار و استکبار شد و مبتلای دست هر ستمکار هدف
سهام طعن و بغضا شد و سپر سنان ظلم و عدوان در سجن اعظم مقرّ یافت و
در زندان مظلم مستقرّ جست جمیع اوقات در تحت تیغ و شمشیر بود و
در کلّ اوان اسیر و دستگیر . این محن و بلایا را به ذات مقدّس قبول نفرمود
مگر به جهت آن که عاشقان را رسم عاشقی آموزد و دردمندان را آئین
بندگی ، مشتاقان را راه نماید و دوستان را دلالت فرماید که اگر مدّعی
ایمان و ایقانید و آشفته جمال رحمن و اگر دلدادۀ جمال دلجوی اوئید و
پریشان روی و موی او جام بلا را چون شهد بقا بنوشید و نیش هلاک را چون
نوش حیات بیابید از راحت و آسایش بگذرید و از آلائش جهان آفرینش چشم
بپوشید خار مغیلان را چون پرند و پرنیان بدانید و آتش سوزان را گلشن و
گلستان شمردید ملح اجاج عذاب را چون عذب فرات بنوشید و نوک سهام را
چشمه حیات بدانید و تیغ و سنان را چون شهد امان بطلبید از بادۀ بلا مست
و مخمور شوید و از حلاوت ابتلا ملتذّ و محرور . با وجود این بلایا و رزایا

جمال قدم فدیت ارضاً وطئتها اقدام احبائه ، آیا جایز است که جز بلا منحه
عظمی طلبیم و جز زخم مرهمی خواهیم و جز درد درمانی جوئیم جز موارد
خوف مأمنی خواهیم و جز مواقع ذلّ ملجئی جوئیم جز در میدان فدا جولان

ص ۴۷

کنیم و به غیر از تیغ جفا مونس جان خواهیم ؟ لا و نفسه المهيمنة على العالمين .
ربّ ایدنی علی الوفاء والثبوت علی امرک بین الوری ووقّنی علی شرب کأس
البلاء والوقوع فی غمرات البأساء والضراء والتجرّع من اقداح الرزایا والتضلع
من نسמת الوفاء فی سبیلک یا من بیده ملکوت الأرض والسماء انک انت
الکریم المتعال . ع ع

هو الله

۴۲_ ای بنده جمال ابهی شکایت از اذیت و مشقت نموده بودید که احباب ایران
دائماً در تعب و زحمتند و از جور و ستم علمای شریعت و رعیت در بلا و
مشقت . ای بنده صادق ، جمال قدم همواره پنجاه سال به بلایا و ضراء و محن
و رزایا و صدمات و جور و جفا گرفتار بود . حال دل و جان چگونه راضی
گردد که ما در امن و امان با راحت جان و آسایش وجدان بیاسائیم ؟ آن
دلبریه‌مها همواره تلخی سمّ نقیع چشید ، ما چگونه جام شهد و شکر نوشیم ؟ او
صدمات شدیده دید ، ما چگونه راحت جدیده جوئیم ؟ او در زیر زنجیر رفت ، ما
چگونه شکر و شیر بیامیزیم ؟ این وفا نبود و محبت را نشاید بلکه باید به عجز
و نیاز و گریه و زاری و نهایت بیقراری استدعای بلاکنیم و پیش تیغ جفا سر
بنهیم و از قید ما سوی برهیم و داد وفا بدهیم و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

۴۳_ ... ای احبای الهی در این سنه تأییدات الهیّه از جمیع جهات احاطه کرده

ص ۴۸

جنود ملکوت نصرت نموده و افواج ملاً اعلی هجوم کرده . پس به شکرانه این
الطاف باید دمی نیاسائیم و نفّسی برنیآریم مگر آنکه به نشر نفحات الله
مشغول شویم و به ترتیل آیات هدی مألوف گردیم در اتّحاد و اتّفاق بکوشیم
یاران را بنوازیم و دوستان را بستائیم حتّی دشمنان را به انواع الطاف و نیت
خالصه خوشنود نمائیم به نشر نفحات الله قیام کنیم و به اعلاء کلمه الله
پردازیم . جمال قدم و اسم اعظم محض هدایت ما پنجاه سال تحمّل صدمات و

بلا فرمود ، آیا سزاوار است که ما راحت و آسایش طلبیم راحت و آرایش
جوئیم به فکر خویش افقیم و نفس اماره خود را پرستیم ؟ لا والله چنین سزاوار
نه بلکه باید در هر دمی صد جان بیفشانیم و در هر نفسی هزار ساغر بلا
بیاشامیم و به جان و دل بکوشیم و مانند نهنگ دریای فنا بخروشیم تا قطره
آخر از خون خویش را در سبیل حق بر خاک بیفشانیم و علیکم البهاء الابهی . ع ع

هو الابهی

۴۴_ ای بنده قدیم جمال قدم روحی لاحبائه الفداء آنچه مرقوم نمودید ملحوظ شد و
هر چه تسطیر و تحریر گردید تفسیر شد . به محامد حضرت احدیت و سلطان
ربوبیت لسان گشودیم که آن بنده دیرین جمال مبین در شدت اشتعال و
فوران نار محبت الله هستند و از نسائم مهب عنایت جانی پر شور و قلبی
پر جوش دارند هنیئاً لک و مرئئاً لک هذه الکأس الانیق الدهاق من فیض عنایة

ص ۴۹

شمس الآفاق . الیوم یوم شعله و نیران و لمعه و فوران است . حضرت اعلی و
نقطه اولی روحی له الفدا سینه مبارک را هدف صد هزار رصاص فرمودند جمال
قدم و اسم اعظم فدیت احبائه بروحی وذاتی و کینونتی در هر آنی صد هزار
تیر بغضاء را تحمّل فرمودند و در تحت سلاسل و اغلال بودند و بیست و پنج
سال در سجن اعظم مسجون گشتند از ایران به عراق و از عراق به مدینه
کبیره و از آنجا به بر رومیلی و از آنجا به این قلعه خراب سرگون شدند .
با وجود این ما چگونه در فکر راحت و آسایش باشیم و یا دمی سر را بر
بالین پرند و پرنیان نهیم ؟ از حضرت احدیت سائل و آملیم که این ایام قلیله
را در بلایا در سبیل حق بگذرانیم و این جان پژمرده و افسرده را در محبت او
فدا نمائیم . آیا آن یوم مبارک را مشاهده نمائیم که این خون بی قیمت ارزان
را رایگان در سبیل رحمن انفاق نمائیم و این جسد رمیم ارباً ارباً بر خاک
مذلت در میدان وفا افتد ؟ ربّ وفّقی علی هذه الموهبة العظمی و المنحة الکبری
الّتی بها اضاء ملکوت الوجود من الغیب و الشّهود برحمتک الّتی اختصصت بها
عبادک الصّادقین الثّابتین یا موفّق الاصفیاء انک انت الرّحمن الرّحیم . ع ع

الله ابهی

۴۵_ ای منجذب الی الحق آنچه مرقوم نموده بودی قرائت و تلاوت گردید و به
نهایت روح و ریحان در مفهوم و معانیش دقت شد زیرا مبشر به اتحاد و اتفاق

احباً بود و مژده الفت و یگانگی و محبت ما بین دوستان داد . قسم به تراب

ص ۵۰

مقدس آستان مبارک چنان سبب سرور شد که از وصف خارج است . زیرا حضرت اعلی روحی لدمه الاطهر الفداء به کمال سرور به میدان فدا شتافتند و طلعات قدس به نهایت مسرت جانفشانی نمودند و جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعنیه الطاهرة الفداء جمیع بلایا و محن از ضرب و شتم و سلاسل و اغلال و اسیری و نفی و سرگون و زندان و سجن قبول فرمودند تا نفوسی در حیز وجود مبعوث گردند که مظاهر الفت حقیقی گردند و مطالع محبت قلبی صمیمی شوند . و تا این انوار از افق قلوب به کمال اشراق سطوع نماید کور نتیجه نبخشد و مقصود حاصل نگردد و این سدره مبارکه ثمر نبخشد و شجره طوبی بارور نگردد صبح امید ندمد ظلمت نومید متواری نشود جهان تازه نگردد و ملکوت ادنی مرآت ملکوت اعلی نشود و جنت ابهی نیاراید و انوار عطا نتابد . ع ع

هو الله

۴۶_ ای آوارگان عبدالبهآ آواره اید آزرده اید بی سرو سامانید زیرا خانه و کاشانه و لانه و آشیانه را به تالان و تاراج دادید مصیبتی عظیمه تحمل نمودید و جفائی شدید کشیده اید فی الحقیقه مورد ظلم بی پایان از اهل طغیان شده اید . و عبدالبهآ نیز در این سجن اعظم گرفتار ولی من این زندان را ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را سریر ابدی مشاهده نمودم زیرا در راه خدا و سبیل محبت جمال

ص ۵۱

ابهاست روحی لاجبائنه الفداء چقدر پر لطافت است و پر حلاوت چقدر شیرین است و نازنین . فی الحقیقه بلایا و مصائب آن یاران بسیار شدید بود اما به حقیقت فضل جزیل بود و قلوب مقربان درگاه احدیت را مانند صبح امید . ملاحظه نمائید که بلا در راه خدا چقدر مبارک است . حضرت سید الشهداء روحی له الفداء در بحر مصائب به قعر دریا رسیدند و یزید عنید و ولید پلید به حسب ظاهر در عالم جسمانی کامرانی نمودند و فرح و شادمانی کردند . بعد واضح و مشهود شد که آن مصائب حقیقت مواهب بود و آن کامرانی نعمت آسمانی و آن شادمانی قهر و غضب ربّانی . حال این نیز چنین است

هر چند علمای رسوم و رؤسای جهول ظلوم به ظاهر عربده ای مینمایند و جولانی میدهند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که این قوم مانند بوم هریک به گوشه خرابه ای خزیده و به زاویه خسران ابدی دویده و در حفرة لعنت سرمدی افتاده آنان در وادی خذلان سرگشته و سرگرداند و یاران الهی از افق عزت ابدیه درخشنده و رخشان . اگر خوب ملاحظه کنید مصیبت در سیل حضرت فردانیت موهبت است زیرا اسم اعظم جمال قدم روحی لاجبائیه الفداء به نفس نفیس مبارک تحمّل صد هزار بلایا فرمودند و ما ذلیلان را در مصیبت بقدر استعداد سهیم و شریک خود فرمودند . انصافش این است که این مصیبت مستحق شکرانیت است و این بلایا عین عطایا وعلیکم التّحیّة و الثّناء . ع ع

۴۷_ ای مخموران پیمانۀ الهی و ای منجذبان جمال رحمانی محبوب ابهی و

ص ۵۲

مقصود ملاً اعلیٰ فدیت احبائیه بروحی و ذاتی و کینونتی و هویتی و حقیقتی این مدّت مدید جمیع بلایا و رزایا و مصائب و نوائب و غلّ و زنجیر و سجن عظیم را به نفس مبارک تحمّل فرمود و شما را در ظلّ تربیت الهیه تربیت فرمود که در چنین روزی قیام بر امر الله و اعلاء کلمه الله بکنید . حال آن وقت است که چون حواریین حضرت روح هر چه جزاوست فراموش نمائید و چون بحر اعظم در جوش و خروش آید تا نفحات حقّ شرق و غرب را معطر نماید . ع ع

۴۸_ ... جمال مبارک روحی لاجبائیه الفداء هر چند بی نهایت اذیت و جفا دیدند و شدّت ابتلا کشیدند و هیکل منیر اسیر زنجیر سجن یوسف الهی گردید و ایام بقاء در این جهان فانی ابداً نیاسود بلکه زار و زبون از مملکتی به مملکتی سرگون شد و در سجن اعظم به ملکوت عزّت مرکز فیض ابدی صعود فرمود ولی الحمد لله نفوسی تربیت فرمود که آن نفوس جواهر وجودند و از اصحاب قلوب خالصند و صادقند سر پر شور دارند و شیدائی و سودائی دلبر آفاقند مشتعل و منجذبند و قائم بر خدمت .

هو الله

۴۹_ ای دوامه البهّاء جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینونتی و ذاتی لترتبه الفداء در هر دمی درد و غمی داشت . گهی اسیر جفا بود و گهی هدف تیر بلا

گاهی سرگردان دشت بدشت بود و گاهی مبتلا به بلایای نیالا دمی همدم
 زنجیر و غلّ و عذاب الیم درآمل گردید و نفسی همنفس دشمنان ز نیم غُتلّ
 شد روزی مصادم کرب و بلا در کربلا گردید شبی در آغوش صدمات در
 اردوی بلیات آرمید یومی سرو پا برهنه در زیر زنجیر از شمیران به طهران
 شتافت و چهار ماه با کند و اغلال در زندان به سر برد و در هر دمی در
 تحت تهدید تیغ و تیر بود گاهی سرگون به عراق شد و وقتی سرگردان
 کردستان گردید و با وحش کوه و طیور بیابان مؤانست نمود زمانی مدید و
 سالهائی دراز در زوراء محاط به هجوم اعداء بود و در اشدّ محن و بلا هر روز
 آفتی و هر شبی مصیبت پر محنتی ، آنی نیاسود و دمی نیارمید . پس سرگون به
 مدینه عظیمه شد و مطعون به سهام مفتريات شدیده رجال اعظم و افاحم کلّ
 در صدد توهین بودند و ارکان ممالک در فکر تدمیر پس به ارض سرمنفی
 نمودند و در شداثد عظیمه مستغرق عذاب الیم . نفسی را که در آغوش
 عنایت از بدایت وجود پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش فرمود به
 کمال بغضاء برخاست و چون خیل آفات بتاخت قصد سفک دم مطهر نمود و
 چون ثعبان هیکل مکرم را بگزید و ناله و فغان آغاز نمود و فریاد
 ستمدیدگان برآورد و اظهار مظلومیت کرد و عنوان مقهوریت نمود این و
 حنین برآورد و زفیر و شهیق آغاز کرد چون اخوان حسود یوسف مصر وجود
 را در چاه بشر ظلماء بینداخت و ناله و فغان برافراخت و گریه و زاری نمود و
 جاءوا اباهم عشاءً یبکون ، بنمود . پس با بیگانگان همراه شد و با دشمنان

دمساز ، نسبت فتنه و فساد به جمال بیمثال داد و اوراق مزوره در دست اهل
 عناد انداخت تا شمع انجمن بالا خاموش شود و آئین ملأ اعلی فراموش
 گردد صبح احدیت غروب کند و شمس حقیقت افول ، آیت هدایت منسوخ
 گردد و عید یوم الست مفسوخ . نتیجه اسباب سجن اعظم فراهم آمد و بلای
 مبرم رخ داد مظلوم آفاق در دست اهل شقاق مبتلا شد و هر ساعتی در بلا و
 محنتی افتاد جمیع ابواب مسدود شد و کلّ سبل مقطوع . سهام جفا بود که از
 کلّ ممالک عالم چون باران دمامد پی در پی و تیغ شقا بود که از جنود بنی
 آدم وارد بر آن هیکل بی ظلّ و فئیء . باری در هر نفسی گرفتار جفای
 بوالهوسی بود و در هر دمی اسیر و گرفتار درد و غمی تا از افق امکان روی
 نهان نمود و در مطلع لامکان اشراق فرمود . حال از افق ملکوت ناظر که

جنود ناسوت بر عبد فریدش چگونه مهاجم و بر بنده وحیدش چگونه امواج
 بلا متلاطم . قسم به ذات مقدّسش که اعین ملاً اعلی در اشدّ بکاء و حسرت ،
 قلوب اهل ملکوت ابهی مؤثّر در حقائق ارض و سماء چه که بلایاء این عبد
 چنان که دانی و بینی خارج از حدّ احصاء . پس محزون مباشید از این
 مصیبت وارده و مغموم مگردید از این رزیه حاصله دل به فضل و عنایت جمال
 ابهی روحی و کینوتی و ذاتی لاجبائنه الفداء بندید و به بشارات او مسرور
 باشید و از عنایات او محظوظ بحر الطافش بی پایان است و نفحات موهبتش
 منتشر از هر کران نظر رحمتش شامل است و فیض عنایتش کامل
 علی الخصوص به شماها که بازماندگان حضرت سلطان الشّهداء هستید و

ص ۵۵

ستمیدگان راه حضرت کبریا لحظات عنایت مخصوصی با شماست و پرتو
 فیض منصوبی فائض بر شما . پس شکر نمائید حضرت مقصود را که به این
 الطاف موفقید و به این احسان مؤید و البهاء علیکم یا آل سلطان الشّهداء . ع ع

هوالبهی

۵۰_ ای یاران الهی و دوستان ربّانی سالها بگذرد و ایّام به سر آید و بساط این
 حیات منظوی گردد و صبح زندگانی به شام ظلمانی تبدیل شود و بهار
 جوانی به خزان ناتوانی . بنیان عافیت برافتد و بنیاد مسرّت و راحت بر باد
 رود و شجر وجود بی ثمر ماند و کینونت مشهود بی اثر . دفتر آمال پیچیده
 گردد و حقیقت اعمال سنجیده ، بنیه قویه عظام رمیم شود و وجود محکم و متین
 چون خاشاک و هشیم . پس ای یاران حقیقی وقت را از دست مدهید و به
 راحت جسم و مسرّت دل ، دل مبندید تعلق به ملکوت ابهی جوئید و توسّل به
 ذیل اطهر اعلی قدری به حرکت آئید و پری بگشائید پروازی بنمائید موجی
 بنزید اوجی بگیرید از نفحات ملکوت مشامی معطر نمائید و از حدائق ریاض
 جبروت دماغی معنبر . جمال قدم و اسم اعظم ایّام را در تحت سلاسل و اغلال
 گذرانند و اوقات را در تنگنای زندان ، در تحت سیوف ندا فرمود و در زیر
 قیود فریاد برآورد و ما را طریق عبودیت آموخت و هر یک را به طریقی آزمود
 و هر مشقّت و بلائی را به جهت هدایت عباد تحمّل فرمود و هر مصیبت و
 ابتلائی را به جهت تربیت دوستانش حمل نمود تا آن که انوار یقین از افق

ص ۵۶

مبین بتافت و سراج علّیین در مشکاة روی زمین روشن گشت . حال چون آن
 شمس افق توحید سر در حجاب نمود و رخ در نقاب فرمود ما که بنده آن
 آستانیم و برده آن درگاه ، آیا جایز است که ساکن نشینیم و راحت بجوئیم
 آرام بخواهیم و مخمود بمانیم محروم بشویم ؟ لا والله این انصاف نیست و از
 خرد و عقل خارج . ما حال باید سبب ازدیاد نار محبت الله گردیم و اسباب
 نشر نفعات الله در هر انجمنی روشن باشیم و از برای هر نفسی گلشن
 دقیقه ای آرام نجوئیم و ساعتی راحت نیابیم به اخلاق الهی و اطوار رحمانی و
 صفاتی ربّانی و روشی آسمانی و جوششی قدوسی و حرارتی سینائی در بین
 ناس محشور گردیم . ع ع

هو الله

۵۱ _ ای یاران عزیز عبدالبهاء ید قدرت الهیه چون خیمه عزّت ابدیه وحدت عالم
 انسانی را در قطب امکان بر افراخت ابواب رحمت کبری بر روی همه ما
 بگشاد و در کلمات مکنونه خطابات رحمانیه فرمود و به عنوان ای بندگان
 من سرافراز کرد نسبت به خویش داد و از اضطراب و تشویش برهاند خوان
 نعمت گسترد و صلاهی عام زد و از هر مائده آسمانی و نعمت رحمانی و موهبت
 سبحانی مهیا فرمود از هر بارگران نجات داد و از هر حمل ثقیل آزاد کرد
 مگر به اوامر و نواهی و تعلیمی امر فرمود که روح را جان بخشد و جان را
 به جانان رساند . جمیع احکام گشایش است نه تضییق اطلاق است نه تقیید

ص ۵۷

روح و ریحان است نه تحدید . در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و
 تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و زنجیر و تهدید است و
 ضرب اعناق هر جبار عنید . اما این بارگران را جمال مبارک در این دور
 بدیع ازیاران بینداخت و نزاع و جدال حتی لجاج را نسخ و فسخ فرمود و
 عاشروا الأدیان بالروح و الریحان تأسیس کرد با جمیع ملل و ادیان ما را
 خیر خواه و مهربان فرمود و با جمیع قبائل معامله به احسن فضائل امر فرمود
 حتی دشمنان را دوستان شمرد و بیگانگان را آشنا جلوه داد و اغیار را یار
 دانست . این بغض و عدوان و استعمال سهم و سنان چه بارگرانی بود
 بالعکس لطف و احسان چقدر سبب روح و ریحان است . حال به شکرانه این
 الطاف بی پایان باید به موجب وصایا و نصایح و تعالیم و اوامر جمال مبارک
 قیام نمائیم و به جان و دل بکوشیم که از صهبای الهی جام سرشار

بنوشیم و به گفتار و رفتار و کردار ابرار پردازیم و محبت و مهربانی نمائیم و به وفا و صفا ثابت کنیم که کلّ بنده آن آستانیم و صادق و ثابت و پاسبان و بهائیان حقیقی هستیم نه به لفظ و لسان. عبدالبهاء آرزوی آن نماید که در بندگی درگاه بهاء سهیم و شریک یاران باشد ولی مخجول و شرمسار است و شب و روز ناله و ندبه نماید و این بیت را تکرار کند ،
 " چگونه سرز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم "
 و علیک البهاء الابهی .

ص ۵۸

هوالابهی

۵۲_ ای احبای رحمان جمال ابهی از مطلع آمال به جمیع اسما و صفات اشراق فرمود و این قرن عظیم را به اشراق جدید مظهر فیض مجید فرمود و شمع اتحاد را در انجمن عالم ایجاد برافروخت و بر شاخسار حدائق و معانی به انواع الحان یگانگی و نعمات وحدت رحمانی تغنی فرمود تا جمع پریشان عالم را در ظلّ کلمه الهیه مجتمع و طوائف متخاصمه متنازعه امم را در تحت خیمه محبت ربّانیه متحد و متفق فرماید . و در این مقصد مقدّس و موضوع مسلّم منزّه صد هزار تیر بلا را سینه هدف فرمود و صد هزار زخم سنان را چون مرهم اعظم به کمال سرور و رضا قبول فرمود . هیکل مبارک آنی نیاسود و قلب مقدّس دقیقه ای آرام نگرفت چه شبها که زیر زنجیر به سر برد و چون اسیر و دستگیر دارالحرب به صد هزار مصیبت روز فرمود تیر جفا را هدف وفا بود و زهر بلا را چون شهد بقا نوش فرمود تیغ تیز را چون جام لبریز ببوسید و زندان جانگداز را چون آغوش ناز به کمال نیاز آرزو فرمود اخراج بلد شد و آواره صحرای تعب گشت نفی به عراق و بلغار شد و مسجون اهرب دیار گشت . تا آن که با این زحمت و مشقّت و تعب و مصیبت شجره توحید را در فردوس کور جدید غرس نمود و خیام اتحاد و صلح و سلام را بر اعلیٰ الاعلام برافراخت صبح امید دمید و بارقه شمس حقیقت تابید اشراق بر آفاق شد و نسائم صبحگاهی وزید مزده ظهور رسید و شعله نور و لمعه شجره طور درخشید امواج بحر اتحاد چون افواج رشاد بر ساحل اختلاف هجوم نمود و

ص ۵۹

لّالی وحدت و یگانگی بر اطراف فشاند بهار الهی احاطه کرد و شکوفه های رحمانی بر شکفت ابر نیسانی فائض شد و اریاح لواقع از هر جهت متحرک تا

آن که امید حاصل گشت که شاهد اتحاد در انجمن عالم پرده بر اندازد و رخ برافروزد و جلوه بنماید .

پس ای دوستان الهی و احبای رحمانی به جان بکوشید و بجوشید که علم اتحاد را در قطب عالم برافرازید و دریای یگانگی را به قوت مردانگی به جوش و خروش آرید تا هیکل عالم از پیراهن مختلف اللّون و رداء متنوع الکون خلاصی یابد و رهائی جوید به قمیص تقدیس اتحاد مزین و مخّلع گردد . این است مقصد اصلی و مراد حقیقی از بعث انبیا و ظهور اولیا و اشراق شمس حقیقت در این کور اعظم سلطان احدیت . و اگر این مقصد جلیل و مراد حضرت ربّ مجید در انجمن عالم رخ نگشاید و جلوه ننماید کور و دور معطل و معوّق گشته بی ثمر ماند . جمیع قوی انشاء الله مصروف اتحاد و اتفاق باد و البهاء علی کلّ من ثبت علی العهد و تشبّث بالمیثاق الالهی الذی یدفع به الله کلّ اختلاف . ع ع

هوالابهی

۵۳_ ای ثابتان ای راسخان نور هویت چون در افق احدیت طلوع و اشراق نمود تجلّی وحدانیت اشراق کرد و مشارق و مطالع وجود به فیض شهود روشن و

ص ۶۰

منور گردید . شمس حقیقت چنان تابش و اشراقی فرمود و ابررحمانیت چنان ریزش نمود که اراضی کینونات که مزرعه پر انبات بود به اسرار ماکان و مایکون حامله گشت . آن اسرار در هویت و حقیقت ارض وجود موجود و مخزون و به حسب استعداد امکان بروید و سبزی چمن و ریحان و یاسمین و سوسن گلشن گردد . حال نفوسی که همس و نفسشان چون سرمای دی و زمستان است در اطراف و اکناف با اوراق شبّهات منتشر که شاید به برودت شدید نقض اراضی قلوب را افسرده نمایند و آن بذرهای حکمت الهیه که ودیعه رحمانیه است معدوم و فاسد گردد . هیّهات هیّهات زیر حرارت نار میثاق چنان شعله به آفاق زده که هر ثلج و یخ دقیقه ای مقاومت نتواند و هذا هو الحقّ . پس ای دوستان الهی کمر خدمت بر بندید و به نار موقده الهیه چنان برافروزد که شرق و غرب را روشن و منور نمائید تا هر ناقضی در گریز باشد و هر متزلزلی در پرهیز و این موهبت منوط به اتفاق و اتحاد و یگانگی احبای الهی . دوستان آن سامان چنان باید سرمست باده اتحاد گردند که حکم یک بحر پیدا کنند هر چند امواج متعدّد است ولی بحر بحر

واحد تعدّد مانع وحدت نه . الحمد لله کلّ از یک شمس مستشرقید و جمیع از یک نور مستنیر از یک جام سرمستید و در یک میخانه می پرست آشفته روی یک دلبرید و شیفته خوی یک مهر و از یک چشمه مینوشید و از یک شهد میچشید ولی باید عموم کمال رعایت را در حقّ حضرات سابقین ایادی مجری دارند زیرا این نفوس محلّ ظهور الطاف و احسان و اکرام جمال مبارکند . ع ع

ص ۶۱

هوالبهی

۵۴_ ای دوستان حضرت یزدان در این کور اعظم که شمس قدم از آفاق امم طالع و لائح گردید و به فیوضات غیر متناهی شرق و غرب امکان را روشن و نورانی فرمود و به نسائم حدائق ملکوت جمیع جهات را روح حیات مبذول فرمود و به بوی خوش ازهار ریاض معانی مشام اهل عرفان را معطر نمود ، قیامتی بر پا فرمود و رایت حمایتی بر افراخت قسطاس مستقیم نصب کرد و صراط قویم ممدود نمود . ارض محشر مبسوط گشت و حشر و نشر مشهود گردید . افواج ملائکه مقررین چون امواج پیایی رسید و جنود ملاً عالین چون صفوف طیور اوج مبین متتابع پدید . اساس کور جدید در این دور مجید نهاد و بنیان عظیم در این جهان بدیع و عالم مقیم بنیاد کرد . ابواب ملکوت گشود و راه نجات و حیات بنمود . گلشن موهبت نا متناهی بیاراست و محفل تجلی مزین کرد . دست بخشایش بگشود و ید بیضا بنمود . جمیع را بر موائد ممدوده دعوت فرمود و کلّ را بر خوان نعمت موضوعه خواند . هر ذره ای را استعداد افاضه عنایت کرد و هر قطره ای را جوش و خروش بحور عظیمه احسان فرمود . تا کلّ متفق شده و در ظلّ کلمه واحده به عهد و میثاق الهی توسّل جسته در کمال قوّت و قدرت به اعلاء کلمه الله قیام نمائیم و به نشر نفحات الله بپردازیم و در سیلش جان بيفشانیم و به جان و دل بکوشیم و بجوشیم تا نفحات قدس عالم را معطر نماید و جذبات انس قلوب و افتدۀ امم را مستخرّ نار الهی در قطب امکان شعله بر افروزد و شعله طور قلب اکوان را بسوزد نسائم روحبخش

ص ۶۲

اشجار وجود را سبز و خرّم کند و نغمات مزامیر جانفزا مسامع ملاً اعلی را ملنّد نماید . حال قلوب ساکن و نفوس صامت و وجوه محجوب و صدور غیر مشروح ، این شئون جفاست نه فتون وفا آثار خمود است نه بشارت ربّ ودود . پس ای احبّای الهی بیائید سراز بالین دیرین برداریم و دیده را به

نور مبین روشن کنیم و چنانچه باید و شاید به وفای به عهد قیام نمائیم و
در این سبیل جان ببازیم و بسوزیم و بسازیم تا افق عالم روشن گردد و گلخن
جهان گلشن شود و آیات اسم اعظم در قطب عالم استقرار یابد . ع ع

هو الله

۵۵_ طالب حقیقتا چون از زمره الذین جاهدوا فینا بودی الحمد لله از حزب لنهیدینهم
سبلنا گردیدی از ظلمات امکان منسلخ گشتی و از انوار لامکان بهره و
نصیب بردی پرده دریدی تعلّق بریدی ندا شنیدی پرتو حقیقت دیدی و به
مقصود اصفیا رسیدی . و آن هدایت کبری و فیض جدید ملکوت ابهی است
قدر این موهبت را وقتی دانیم که به وصایا و نصایح جمال مبارک پردازیم . زیرا
هدایت دانائی و عرفان است و ثمره دانائی وقتی حاصل گردد که انسان
آنچه را به عرفان آگاه گردد مجری دارد . قلم اعلی محض لطف و عطا سبیل
هدی بنمود و طریق نجاج واضح فرمود تعالیمی نازل شد و نصایح و وصایائی
صدور یافت که نفوس مرکز سنوحات رحمانیه گردند و مصدر انوار سبحانیه
شوند هر یک افق حقیقت گردند و مرآت فیض ملکوت ابهی شوند بارقه انوار

ص ۶۳

بتابد و نفحه ازهار و نسیم اسحار بوزد و مشام روحانیان معطر گردد . حال
وقت انتشار نور است و ظهور اسرار مجلّی طور و علیک البهّاء الابهی فی کلّ
صبح و مساء و غداة و عشاء من ربّ الآیات الکبری . ع ع

هو الله

۵۶_ یا سلیل الرّجل الحبيب نامه شما در اسکندریه رسید مدّتی بود خبری نبود
لهذا ورود این نمیکه سبب روح و ریحان گردید . چهل و سه سال بود که
عبدالبهّاء در مدینه عکا مسجون و روش و سلوکی نمود که جمیع بیگانگان
معترف بر آن بودند که در جمیع شئون موافق رضای حضرت بی چون است .
محبت و مهربانی و رعایت انسانی به جمیع به درجه ای بود که سبب حیرانی
جمیع طوائف بود و کلّ در نهایت تعظیم و توقیر بودند . فرمان پادشاه
بی انصاف در نهایت تشدید بود که در حبس شدید حتّی من تشرف به ساحت
اقدس نیابم بلکه جمال قدم فرداً وحیداً در محلی شب و روز در تحت نگهبان
باشند . لکن عبدالبهّاء نوعی سلوک نمود که خیمه جمال مبارک در نهایت
عظمت و شوکت فوق جبل کرمل منصوب بود و نفس مقدّس در خارج قلعه

عگا در نهایت اقتدار و احترام در یگانه قصر آن اقلیم ساکن و ابداً اعتنائی به نفسی نبود . متصرف عگا پنج سال پا پی من بود و خواهش این داشت که به ساحت اقدس مشرف شود و اذن و اجازه نمی فرمودند . یومی از ایام عبدالبهاء عزم تشرف به ساحت اقدس کرد و پیاده از عگا رو به قصر توجه

ص ۶۴

نمود جمیع مأمورین حتی نفس متصرف پیاده به همراهی آمدند و از قضا متصرف اباطه پاشا شخص ملحم سمینی بود در راه عرق مثل باران از او میریخت با این حالت به قصر رسیدیم جمال مبارک روحی لاجبائۀ الفداء از حضرات حتی پرسش حال فرمودند . وقتی متصرفی به عناد برخاست و با هیئت حکومت متفق گشت و شخصی را واداشت که لائحۀ ای خفیاً به ما بین ارسال نمود و در آن لائحۀ تفصیل عجیبه بود . از ما بین لائحۀ را اعاده نمودند و استعلام کردند بعد متصرف با هیئت حکومت مضبطۀ بسیار شدید نگاشتند و به بغض و عناد برخاستند این عبد متصرف را با هیئت حکومت عزل کرد ، یعنی نفوذ به این درجه بود و این را بیگانه و آشنا مطلقند . حال آشنایان کار را به درجه ای رساندند که باید مدارا با یک نفر ضابطیه نمود از بس که آنان تملق مینمودند ملاحظه شد که باید اوقات را جمیع به هدر داد و شب و روز به مدافعه مفتریات پرداخت و حضرات آشنایان به جمیع وسائل متصل متشبثند که عبدالبهاء را به تهمتی عظیم اندازند تا او را از مدینه عگا تبعید نمایند و میدانی وسیع بدست آرند و جولانی عظیم کنند . حال من خود سفر این اقلیم نمودم و میدان را برای آنان گذاشتم تا معلوم گردد که من و لو مفقود گردم آنان را عرضه ادنی حرکت جز تملق به زید و عمرو نبوده و نیست . اگر مرغ سحر ترک گلشن نماید زاغ و زغن را جلوه ای حاصل نگردد .

ص ۶۵

باری حال ما در این کشور به خدمت آستان مقدس مشغولیم و امید چنان است که از این سفر به ثمری مؤید شویم و در میدان عبودیت جنبش و حرکتی نمائیم . شماها دعا کنید و به ملکوت تقدیس تضرع و زاری نمائید که در عبودیت آستان بهاء این عبد از شرمساری اندکی نجات یابد بلکه انشاء الله به قطره ای از دریای عبودیت موفق شود تا حال که جز خجالت مقصدی حصول نیافت بلکه انشاء الله من بعد از ملکوت ابهی تأیید و توفیقی

رسد و اندکی این آرزو حصول پذیرد

هو الله

۵۷_ ای دوستاره فرقدان الحمد لله به نور هدایت روی تابان دارید و خوی مشکین و مقبول درگاه یزدان . اجازه حضور خواسته بودید البته ارض مقدس مشکاة نور است و زجاجة شعله طور . جمال مبارک در این خاک پاک پرده از رخ بگشود و به جمیع ملوک و سلاطین ارض مخاطبه و مکاتبه فرمود ، زیارتش آرزوی عشاقان و طوافش نهایت آمال مشتاقان ، ولی خدمت به آستان در آن سامان نیز از اعظم آمال مقریان . با وجود این اختیار با شما است و علیک البهَاء الابهی . عبدالبهاء عباس ، حیفاء ۱۰ صفر ۱۳۴۰

هو الابهی

۵۸_ اَيُّهَا الثَّابِت الرَّاسِخُ فِي أَمْرِ اللَّهِ جَمَالَ قَدَمِ رُوحِي لِاحِبَّائِهِ الْفِدَاءِ وَفِي ذِيْلِ

ص ۶۶

جبل کرمل در حیفاء تشریف داشتند از آن ارض چندی قصص انبیا ذکر فرمودند و بعضی بشارات که به آن ارض داده اند و جمیع آن بشارات و اشارات تحقق یافت . در این ایام روزی من به حیفاء رفتم دوست داشتم زمینی به شما در آنجا نسبت پیدا کند چون ملاحظه نمودم قطعه زمینی بسیار با صفا و در محل مرغوب و خوش هوا و وسیع و ارزان لهذا باسم شما خریدم . سی هزار ذرع می شود به چهار صد لیره عثمانی و کسری . چون دو قطعه بود که حکم یک قطعه دارد یک قطعه را خریدم قطعه ثانیه نیز انشاء الله دوسه روز بعد تمام می شود . حال علی العجالة دویست و بیست و هشت لیره عثمانی از جبران سعد قرض شد و داده شد شما اگر ممکن بشود تمام مبلغ را ارسال دارید با پساپورت مصدق تا باسم شما حجت دفتر خاقانی گرفته شود . در تلغراف مرقوم شد که بیست هزار ذرع به چهار صد لیره حال به وسائلی سی هزار ذرع شده است و ذرعی شصت و پنج پاره ، اول قرار بود که ذرعی دو غروش . باری زمین بسیار ارزان تمام شد مبلغ را صره بفرستید با واپور نمسه پساپورت نیز لازم است زیرا قانوناً باید پساپورت مصدق از حکومت محلیه که صحیحاً این رعیت ایران است در دست داشته باشد تا در ممالک عثمانیه تملک اراضی کند .

در خصوص مسئله اسکندریه ما منتظر انتهای این مسئله بودیم که رفع اختلاف

شود باز نشد البتّه حکمتی در این هست . باری از فضل و توفیق خدا امیدواریم

ص ۶۷

که به زودی این مشکلات حلّ شود و اسباب آسایش و راحت قلوب احبّا حاصل گردد تا من نیز از این جهت از فکر راحت باشم زیرا با وجود جمیع محن و آلام و افکار و احزان و هجوم اعدا از این جهت نیز فکرم مستریح نیست . جناب میرزا محمود و جناب میرزا محمّد جواد را تکبیر برسانید و البهّاء علیکم . ع ع

هوالبهی

۵۹_ ای فرع جلیل سدرهٔ مقدّسهٔ مبارکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائه الفدا در وقتی که در حیفّا تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمّل به کرات و مرّات تعریف فرمودند که آن محلّ بسیار با صفا و لطافت و نصارت و نظارت است و امر فرمودند که آن محلّ را به هر قسم است بگیرند بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محلّ بود . چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محلّ گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیّا گشت . پس سفارش مخصوص به رنگون داده شد و مکاتیب متعدّده مرقوم گشت و نقشهٔ صندوقی از رخام آن صفحات که در جمیع جهات معروف است کشیده شد و ارسال گشت و به مشقّت زیاد یک پارچه منبّت اتمام شد و بوسائط چندی حمل به اینجا گشت و البتّه در بین راه در ورود به بعضی از شهرها چه شد مسموع آن جناب گشته خلاصه با صندوقی از بهترین خشب هندوستان چندی پیش وارد گشت . و یک سال قبل از اینجا جناب آقا میرزا اسد الله را مخصوص فرستادیم تا آن که با تخت روان

ص ۶۸

جسد مطهّر و هیکل مقدّس و عرش عظیم روحی لثربته الفدا را از ایران با کمال توقیر و خضوع و خشوع و احترام با چند نفر احباب حمل نموده وارد ارض مقدّس نمودند . حال در جبل کرمّل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم و انشاء الله شما را نیز می‌خواهیم تا با ما در سنگ و گل کشی در آن مقام مقدّس مبارک شریک و سهیم گردی و اقتباس فیوضات غیر متناهیه نمائی و به این شرف اعظم موفق گردی و هذه بشاره لا تقابلها سلطنة الملك و السموات . فی الحقیقه چنان سرور و حبوری دست داده که وصف نتوانم زیرا آن عرش مقدّس بسیار مورد اهانت اهل ظلمت شده بود الحمد لله به عون و عنایت

جمال قدم چنین اسباب فراهم آمد که در نهایت عزّت جمیع اسباب مهیا
گشت که محلّ حیرت کلّ خواهد شد و البهّاء علیک و علی افنان السّدره
المقدّسه هناك . ع ع

هو الله

۶۰- ایّها الفرع الکریم من الشّجرة الرّحمانیّه از کثرت مشاغل و غوائل غیر متناهیّه
جواب نامه آن حضرت تأخیر افتاد البتّه معذور خواهید داشت زیرا مشاغل نه
چندان که شرح و بیان توان نمود . مع هذا الحمد لله که مخاברה و مکاتبه
عبدالبهّاء با حضرات افنان دوحه مقدّسه متتابع و متواصل است این از شدّت
تعلّق این قلب به محبّت جمال اعلی روحی له الفداست . الحمد لله مقام مقدّس
طبقه تحتانیّه در نهایت متانت و لطافت و ظرافت بنایش تکمیل شد و قطعه

ص ۶۹

جسیمه ای زمین بالای مقام مقدّس بود که اگر دست بیگانگان باقی میماند
یمكن در آینده در آنجا بنائی انشا مینمودند و محدوری عظیم حاصل میشد و
آن زمین به کرات و مرّات موطئ قدم مبارک شده بود و چند سروی در آن
موجود و جمال قدم روحی لاحبّائه الفداء مراراً در سایه آن سروها نشستند و
احبّای الهی به حضور مشرف گشتند آن قطعه زمین نیز در این ایّام مجبوراً به
دو هزار تومان خریده شد و به مقام مقدّس ملحق گشت .

اما آب انبار چون قبل از بنایش این عبد مسجون شد لهذا در متانت و ترتیبش
چنان که باید و شاید مهندسهای فرنگی و عثمانی از عهده بر نیامدند کار را
ناقص گذاشتند لهذا دیوار آب انبار از طرف دریا سقط شد و زحمتهای قدری
به هدر رفت لکن عیبی نداشت دوباره به مهندسی خود این عبد در کمال
متانت ساخته گشته و عنقریب تمام میشود هر چند از جهت مسجونى نتوانستم
که خود به مقام مقدّس بروم ولی از دور به مهندسی پرداخته در نهایت متانت
عنقریب اتمام خواهد شد ولی آب انبار نیست دریاست .

اما در خصوص حضور ورقه مقدّسه شجره مبارکه انشاء الله عنقریب حکمت
اقتضا خواهد نمود و اذن و اجازه داده خواهد شد و علیک التّحیّه و التّناء .

۲۸ شعبان ۱۳۲۱

ص ۷۰

هو الله

۶۱- ای اهل جنت ابھی نامہ شما رسید الحمد لله دلیل بر ثبات بر امر عظیم و استقامت بر محبت نور مبین بود . جمیع مشمول لحاظ عنایت ربّ جلیل جمال مبارکید و غریق دریای الطاف آن دلبر مهربان . الحمد لله مفتون روی او و معجون موی او و معتکف کوی او و متوجّه به سوی او و تشنه لب جوی او و مستمع هوی او هستید . این چه موهبت عظیمه است و این چه الطاف ربّ کریم سزاوار هزار شکرانه است و سبب عزّت ابدیّه هر دوست و هدایت هر بیگانه . آن دلبر آفاق نهایت صدمه و مشاقّ ما لایطاق را تحمّل فرمود در تحت شمشیر بود و اسیر زنجیر شد گهی در نیالای مازندران تاراج و تالان شد و دست عوانان افتاد و ضرب شدید دید و به هجوم علماء رسوم مبتلا گشت گهی به زندان تنگ و تاریک مانند بئر عمیق افتاد و گهی سرگون از وطن مألوف به عراق گردید و دمی از عراق به مدینه مشهوره آفاق تغریب و تبعید شد و روزی به سرگونی به بلاد بلغار گرفتار گشت و عاقبت بیست و پنج سال در زندان عکا مسجون ظلم و عدوان گشت و مسجوناً صعود فرمود . و تحمّل جمیع این بلا یا میفرمود تا یاران و اماء رحمان را نورانی فرماید رحمانی نماید ربّانی کند سبحانی نماید . پس باید شب و روز به شکرانه این الطاف زبان گشود و ربّ لک الشکر و لک الحمد بر زبان راند و علیکم و علیکن البهاء الابهی .

ص ۷۱

هو الابهی

۶۲- ای ثمره شجره عرفان جمال رحمن و فاکهه حدیقه جنت ایقان آنچه مرقوم نموده بودید در انجمن رحمانی قرائت شد و به بصر نورانی ملاحظه گشت از معانیش نفعه خوش محبت الله استشمام گشت و از مضامینش اشتعال به نار موقده از سدره سیناء . هنیئاً لک ایّتها الثمرة الزکیة الشّهیة اللّطیفة علی شجرة الفردوس فی حدیقه الافریدوس بما ثبتت علی عهد الله و میثاقه و نبئت من فیوضات غمام رحمة الله و جوده و وفیت بایمانک و استقامت علی ایمانک بعد ما تزلزلت ارکان اهل الامکان من صعود نیر اوج الرحمن و غروب شمس البهاء و طلوعها من آفاق ممالک الاخری و زلت اقدام الضّعفاء من الرجال و ظلّوا تزلزل ارکان امر الله و خمود نار محبة الله و اطفاء سراج معرفة الله فبئس ما هم یظنون . عنقریب کلّ خائف و خاسر گشته ملاحظه خواهند نمود که از عروج جمال مبارک سراج الهی روشن تر شد و آفتاب حقیقی با جلوه تر گشت بحر اعظم موجش شدید تر گردید و نفعه ریاض الهی منتشر تر شد صیت امر الهی در آفاق عالم بلند گشت و سطوت قدرت ربّانی ارکان امم را به حرکت

آورد . بگوای بی هوشان عنقریب جوش و خروش دریای الهی را مشاهده خواهید نمود و تأثیرات ندای سروش غیب را به گوش هوش استماع خواهید کرد . در مظاهر احدیه که از قبل بودند ، ملاحظه نمائید صعود حضرت روح الله سبب اطفای نار محبة الله بود و یا علت شدت اشتعال گشت و عروج حضرت رسول به افق ممالک اخری باعث اضمحلال دین الله شد یا خود

ص ۷۲

بادی اعلاء کلمة الله گشت و همچنین سائر مظاهر احدیه . یهود عنود از صعود کلمة الله در شوق و شور بودند و طوائف مشرکین حجاز از غروب آفتاب یثرب در رقص و اهتزاز چنان گمان مینمودند که نسائم ریاض احدیت منقطع شد و اشعه ساطعه از شمس حقیقت مظلّم و مستتر بعد مشاهده نمودند که موج این بحر به اوج اعلی رسید و اشراق این شمس به آفاق ارض و سما فباطل ما کانوا به یظنون . ع ع

هوالبهی

۶۳- ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء مذکوره کلّ به بقعه مبارکه واصل ملاحظه گردید و مسموع شد و مضامین دلنشین معلوم و مفهوم گشت . حمد خدا را که به فضل و موهبت جمال قدم روحی لاجبائنه الفدا عبادی در ظلّ لواء میثاق محشور گشتند که از نفحات ریاض قلوبشان آفاق معطر و از انوار وجوهشان اقلیم اشراق منور مظاهر الطاف حیّ قدیمند و مطالع آثار نبأ عظیم مشارق نجوم هدایتند و مطالع رموز عنایت نسائم حدائق توحیدند و روائع جنائن تجرید جبال راسخه عهد و پیمانند و منابع جاریه وجد و ایقان اشجار مثمره فردوس ایمانند و طیور قدس ایکه عرفان سرج نورانیّه انجمن اسرارند و هیاکل تقدیس محفل ابرار مؤید به جنود ملکوت ابهی هستند و موفق به ملائکه ملأ اعلی . ای دوستان جمال ابهی و ای یاران حضرت کبریاء لسان به شکرانه این موهبت کبری بگشائید و حضرت احدیت را بستائید که

ص ۷۳

مظهر این فضل وجود شدید و محشور در زمره اهل سجود کمر خدمت بر بندید و در جوق ملائکه ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل بحر اعظم صید ماهیان لب تشنه بحر عرفان نمائید و در بر وحدت شکار آهوان چمنستان حقیقت نمائید تا به عون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در

ظَلَّ کلمه وحدانیّت درآرید تا نفحات الهیّه شرق و غرب را احاطه نماید و انجذابات رحمانیّه حیّز امکان را به حرکت آرَد و اسرار کور مقدّس ظاهر گردد و آثار دور اسم اعظم باهر شود حدیقه کیهان بارور گردد و روضه امکان میوه تر بار آورد شمع توحید برافروزد و حقیقت تحدید به شعله ای از نار موقده الهیّه بسوزد انوار هدی بتابد و ظلمت جهل و عمی محو و نابود گردد . حضرت مسیح چون به جهان فسیح شتافت یازده یار یادگار گذاشت و چون به چشمی بینا و گوشه شنوا و زبانی گویا و عزمی ثابت جازم بر اعلاء کلمه الله قیام نمودند به آن قسم نابت گشتند که أصلها ثابت و فرعها فی السماء و تُؤتی اُکلها فی کلّ حین گشتند . شمعون صفا که بدر آن نجوم هدی بود به ظاهر صیّادی در دریاچه طبریّا و چون به کمال استقامت و همّت بر نشر آثار و حشر ابرار قیام نمود در افق وجود به انوار سجود چنان درخشید که ماه و خورشید حیران و پروانه آن شمع تابان گشت . حال جمال قدم روحی لاسمه الاعظم الفدا حین صعود قریب پنجاه هزار نفر در این رهگذار برگذار گذاشتند که جمیع را به نفحات قدس تربیت فرمودند و ابواب فیوضات بر وجوه گشودند و در آغوش عنایت پرورش دادند و در

ص ۷۴

دبستان بینش درس و سبق آموختند حیف نباشد که مخمود نشینیم و مبهوت بمانیم راحت جان بجوئیم راه آسودگی بپوئیم این وفا نباشد این صفا نباشد این هدی نباشد . عنقریب ایّام به سرآید و مرغان چمن نغمه رحلت بسرایند و سراج عافیت منطفی گردد و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی آخرت بدمد سعی نمائیم و بکوشیم تا با رخی نورانی در ملکوت رحمانی در آئیم و در ملأ اعلی در حلقه ثابتان و راسخان داخل گردیم . ملاحظه فرمائید که یازده تن چون تحمّل انواع بلا و محن نمودند و به حقیقت قیام فرمودند چه نار هدایتی در قطب امکان افروختند حال ما اگر چنانچه باید و شاید قیام نمائیم با تأیید موعود ملکوت ابهی چه انواری مشهود گردد و چه آثاری موجود گردد . قسم به جمال محمود و لواء معقود و ظلّ ممدود که نار و قود در قطب وجود چنان زبانه کشد که حجر و مدر بگدازند . ای دوستان همّتی و ای یاران جنبش و حرکتی خود را به روایات و حکایات متزلزلین میثاق مشغول ننمائید چه که اضغاث و احلامست و مقالات صبیان از ثابتین بگوئید و سیل راسخین بپوئید .

از برای حقّ صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالا

۶۴- ... ای جان پاک این کور عظیم و دور کریم برهانش ساطع دلیلش لامع حجّتش قاطع سطوتش قاهر عظمتش واضح است . قوّتش شرق و غرب را متحرک نموده و پرتوش جنوب و شمال را منجذب کرده در هر کشوری به برهانی ظاهر و

ص ۷۵

در هر اقلیمی به حجّتی غالب زیرا در خاور اسرار کلمات خواهند و در باختر آثار بیّنات جویند . ملاحظه فرما که مطلع ظهور مجلّی طور در سجن مطمور تحت سلاسل و قیود امر عظیم بلند نمود و یاران قدیم ارجمند کرد و علم نور مبین بر افراخت و در شرق و غرب ولوله انداخت . آیا این قدرت و قوّت شبه و نظیر دارد و در قرون قدیم مضاهای و مثل دارد ؟ لا والله . زیرا مظاهر الهیه در ازمنه قدیمه در ایّام خود اعلاء کلمه به سیف شاهر نمودند و ضرب قاهر و یا آن که بعد از سیصد سال انتشار یافت . اما اسم اعظم در زیر زنجیر و شمشیر به تسخیر شرق و غرب برخاست امرش نافذ شد و ذکرش غالب گشت آوازه اش جهانگیر شد و صیتش به ملکوت اثیر رسید در زندان ایوان سلطنت آسمانی داشت و در چاه اوج ماه بیاراست . چه قدرتی است اعظم از این و چه سطوتی است اکمل از این ؟ و جمیع فلاسفه غرب این قوّه قاهره را اذعان نمایند و حیران مانند که چگونه در سجن و محن اسم اعظم قدرت کامله ظاهر فرمود و قوّه قاهره باهر شد هده آیه من آیاته و حجة من حججه و بیّناته طوبی للعارفین ...

هو الله

۶۵- ای طالب حقیقت ، قوّت و عظمت بهاء الله را ملاحظه نما که در اندک مدّت شرق و غرب را به حرکت آورده و علم محبّت و الفت و یگانگی و صلح و دوستی و آشتی و درستی در قطب عالم بلند نموده و جمّ غفیری را از

ص ۷۶

ملل مختلفه متباغضه و ادیان متنوّعه متنازعه از بغض و عداوت بیزار نموده و در سایه خیمه الفت و محبّت و یگانگی آورده . این چه قدرت است و چه قوّت چه برهانی اعظم از این خواهی ؟ شرق و غرب را دست در آغوش یکدیگر آورده و وحیداً فریداً مقاومت با جمیع عالم نموده و در سجن اعظم امر عظیمش را بلند کرد و در نهایت ذلّت تاج عزّت ابدیه بر سر یارانش نهاد . اگر

انصاف باشد این برهان کفایت است .

هوالبهی

۶۶_ ای متوجّهین به نور الهی جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائِه الفداء هر چند از این جهان صعود فرمود و خیمه در جهان پنهان برافراشت ولی فیضش شامل است و فضلش کامل نورش بازغ است و نجمش لامع کوکبش ساطع است و نیرش لائح . در ایّامش اشراقش از افق شهود بود و حال سطوعش از مطلع غیب ، عالم هویدا تنگ است و جهان غیب بسی واسع و پرگشایش . پس توجّه به آن جهان باید تا فیض از جمیع جهات بلکه مقدّس از جهات رسد ذلک ما بیّنناه لکم یا احبّاء الله . ع ع

هوالبهی

۶۷_ ای ورقه خُضره نُضره مستبشره از مصیبت کبری اگر صد هزار سال ناله و فغان کنیم و آه و زاری آغاز جامه پاره کنیم و گریبان بدریم و اشک بریزیم و خاک

ص ۷۷

بر سر بیفشانیم و بسوزیم و بگدازیم این درد درمان نیابد و این زخم التیام نپذیرد و این شعله نشیند . پس باید خود را در هر نفسی عازم عالم عدم دید و به امری قیام نمود که سبب حیات باقیه گردد و علّت صعود و فوز به ملکوت و مشهد لقا شود و البهّاء علیک . ع ع

هوالبهی

۶۸_ ای هوشیار ، جهانیان مدهوش اوهامند و بیهوشان صراحی و جام مدام . عکسی از پرتو تجلّی در خمخانه عاشقان افتاد جوش و خروش در خیل آشفتهگان افتاد و فریاد و فغان در قلوب عارفان . حال که آن مجلّی طور با رخی تابان و جعدی عنبر افشان و زلفی مشکین و لعلی نمکین و جمالی ظاهر و حسنی باهر ساقی بزم امکان گشت و درهای میکده الهی را بر جهانیان گشود و می تجلّی خوشگوار سیل فرمود و الحان بدیع به گوش میگساران رساند خاموش و محجوب و محروم ماندند . و چون حال را چنین یافت روی منیر را در پس پرده کرد و جمال عظیم را در سحاب غیب متواری فرمود . ع ع

هوالبهی

۶۹- ای نهال باغ وجدان ، یوم الله آفتاب حقیقی از افق الهی مشرق و ظاهر و لائح بود و انوار ساطعه از شمس حقیقت زمین و آسمان را روشن مینمود . حال در فلک لامکان لامع و از افق امکان غارب لیل الیل احاطه نموده باید احبای

ص ۷۸

رحمن هریک چون شمع برافروزند . ع ع

هو الابهی

۷۰- ای ناظر به ملکوت ابهی آفتاب حقیقت هر چند از افق عالم به سحاب جلال مخفی و مستور گردید لکن در افق اعلی طالع و لائح است و در ملکوت ابهی مشرق و ساطع فیض عظیم است و اشراقش شدید افقش مبین است و مطلعش اعلی علّین شهابش ثاقب است و کلمه اش نافذ آثارش باهر است و قوه اش قاهر آیاتش لامع است و ریاتش مرتفع عهدش قویم است و میثاقش وثیق شمعش پر نور است و لمعه اش جلوه طور . پس ای احبای الهی بکوشید که وقت ظهور شتون رحمانی است و هنگام نشر نفحات الهی افسرده منشینید و پژمرده نمانید جذوه پرشعله باشید و حدیقه پر نفحه . بعد از صعود جمال معبود خاک بر سر وجودی که دقیقه ای راحت جوید و در بستر راحت بیاساید ...

هو الله

۷۱- ای ناظر به ملکوت جلال ، پرتو جمال آفاق عالم را نورانی نمود و فیض رحمانی مبذول داشت دلبر آفاق اشراق کرد و عاشقان را مفتون جمال خویش نمود . حال هر چند آن شمس افول نمود ولی از ملکوت پنهان اشراق دارد و فیض ابدی بر آفاق مبذول داشته و میدارد . صاحبان بصیرت جهان را به پرتو شمس حقیقت روشن بینند ولی نایبانیان از مشاهده نور محروم

ص ۷۹

گردیدند روز را گویند شب است و صبح را فریاد بر آرند که شام است . بگو ای بینوا آن آفتاب را افولی نه و آن نیر ملاً اعلی را غروب نیست افول و غروب بالنسبه به اهل ارض است اما در آفتاب چه طلوعی چه غروب همواره در نقطه احتراق مشرق است و در اعلی ذروه فیض ساطع و لامع و علیک البهآ الابهی .

۷۲_ ای یاران الهی جمال قدم و اسم اعظم با ید بیضائی از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهر گشت جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع و جدال منع فرمود ابواب حبّ و الفت گشود و اساس یگانگی و محبّت بنهاد ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد . پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی آزاری کوشید تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود . از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی مظهر محبّت و مودّت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیّت مقبول شوید و محبوب آئید و البهآء علیکم یا احبّاء الله . ع ع

۷۳_ ... الیوم که آتش فرقت بر حرقت محبوب آفاق دل و جان دوستان حقیقی را سوخته و بنیاد حیات جسمانی و روحانی و قلبی و فزادی عاشقان جمال

ص ۸۰

حقیقی را بر انداخته اگر سیل اشک چون سیحون و جیحون جاری و ساری گردد آتش سوزان دل خفت نیابد و آلام و احزان و حسرت و جدان ساکن نگردد این از تأثیرات شدیده مصیبت کبراست

هو الابهی

۷۴_ احبّای الهی که از خلیج کلیم به بحر ربّ عظیم و طمطم جمال قدیم توجّه نموده اند در جمیع احیان در ساحت جود و حضور ربّ جنود مذکور بودند . حال چون آفتاب افق تقدیس به ملکوت اعلی صعود و از مطلع ملأ ابهی طلوع فرموده جمیع احبّای ثابت راسخ در آن محضر عظیم و عالم قدس بین یدی المحبوب مذکورند . از رزیه کبری و مصیبت عظمی مأیوس مشوید زیرا اگر جمال قدم از افق عالم پنهانند و لکن در ملکوت اعظم و سماء قدم طالع و لائح . انوار قدیم که از مطلع کلیم ظاهر بود بعد از عروج آیا افول نمود؟ لا والله بلکه طلوع و ظهورش بیشتر گشت و شعله نورانی ذکر الهی بلند تر شد . حال مشاهده خواهید نمود که انوار احدیّت الهیه چگونه ملکوت وجود را عنقریب احاطه مینماید و رایات کلمات الهیه بر جبال عالیّه حقائق موجودات بلند میگردد . استیر زنی بود چون موفق به نیّت خالصه گشت و توجّه الی الله نمود به چه خدمتی موفق شد و مؤید گردید . حال شما مرقد آن پاک زاد را ملاحظه کنید ببینید که صد هزار پادشاه عظیم در ایران و توران و سائر ممالک عالم بر سریر سلطنت حکمرانی نمودند حال اثر و ذکر و رسمی از

هیچیک آنها نه کلّ معدوم صرف شدند و مذلول بحت و لکن این فخر رجال
چون نفسی در سبیل رحمن کشید هنوز آثارش باقی و ذکرش در میان انجمن
دوستان الهی مذکور فاعتبروا یا اولی الابصار. ع ع

هو الله

۷۵_ ای مظهر هدایت ، نور حقیقت چون در قطب عالم بتافت در مشرق احدیت علم
افراخت بینایان به جوش و خروش آمدند و بانگ یا بشری زدند وجد
و طرب نمودند و دیده روشن کردند جشن اعظم گرفتند بزم سرور آراستند و
به خدمت برخاستند تا صیت جمال ابهی جهانگیر شد و شام شب یلدا صبح
منیر گشت جنبش و حرکت در جهان آفرینش افتاد و ظلمت جهل به پرتو
دانش مبدل گشت . ولی صد حیف که اولو الفرقان و اهل بیان به وادی جهل و
حرمان افتادند و مانند خفاشان انکار آن مه تابان نمودند . پس تو حمد کن
خدا را که به آن نور مبین مستنیر گشتی و به درگاه احدیت مستجیر شدی و
به آن موهبت موفق و مؤید گردیدی و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

هو الابهی

۷۶_ ای عاشق جمال ذی الجلال این احزان و اشجان و حسرت و اندوه و بلایا و
رزایا اگر چه اعظم از حدّ بیان و تعریف لسان است و جبال و تلال و زمین و
آسمان تحمّل نتواند لکن باید به قوّت تأیید الهی و قدرت توفیق صمدانی و

تحسین ربّانی از اوج عزّت سلطنت الهیه در ملکوت ابهی توفیق خواست و
تحمّل نمود و کمر خدمت به منتهای استقامت محکم بر بست و زبان بگشود و
تأیید روح القدس طلبید و به هدایت من علی الارض برخاست . الیوم یومی
است که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود
که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امر الله نشد بلکه
اشراقش در افق ادنی بود حال از افق اعلاست و نورش تابانتر گشت و
شعاعش روشنتر شد و البهّاء علیکم و الثّناء . ع ع

هو الابهی

۷۷_ ای سرمست باده عرفان تجلیات شمس حقیقت از مشرق بقا دائم و مستمرّ و

امواج بحر اعظم بر سواحل امکان از لامکان متتابع و متواصل بوی پیراهن
یوسف مصر الهی به کنعان عاشقان منتشر و فیضان سحاب رحمت رحمانی
مترادف و شمع توحید در زجاجه قلوب ابرار روشن و منیر و نفحه مشکبار آن
یار بی نشان در صحرای دل و جان متهیج و محیط . پس چرا افسرده و
خاموشید و پژمرده و مدهوش ؟ آواز سروش میرسد و بانگ پر خروش از عرش
قدم به گوش اهل هوش میآید صلاّی الهی از ملکوت باقی بلند و ندای ربّانی
از فلک اعظم مشتهر و مستمرّ . وقت است که احبّای الهی چون شمع برافروزند و
از حرارت آتش عشق بسوزند و چون عندلیب گلشن تجرید بر شاخسار گلزار
توحید به ابداع الحان بخوانند تا جمیع خفتگان بیدار گردند و بی نصیبان

ص ۸۳

بهره برند و بی همّتان پر شور و وله گردند و کوران بینا شوند و کران
بشنوند و گنگان بسرایند . اگر به این خدمت موقّق گردی در افق ابهی با
رخی نورانی و وجهی رحمانی و فیضی سبحانی طالع و لائح گردی و البهّاء
علیک . ع ع

هو الله

۷۸_ يا من عتبتك السّامية ملجئى و ملاذى و ساحة قدسك مرجعى و معاذى اتضرّع
بقلب مضطرم بنار محبتك و دمع منسجم فى شوقى الى لقاءك و توقى الى ملكوت
بهائك و ذوقى حلاوة وفائك أن تؤيّد بنفحات قدسك و جذبات انسك و تنصر
بافواج احزاب ملكوتك الابهى و امواج بحور موهبتك الكبرى هذا العبد المنجذب
الى ملئك الاعلى المشتعل بلظى نيران محبتك بين الارقاء المشتغل بخدمة امرک
بين الورى الناطق بشنائک بين الوزراء و الامراء النّاشر لنفحاتک فى محافل
الذّکرى و الرّافع للوائک فى الملاء المتوجّه الى ساحة الکبرياء السّاطع بنور الثّبوت
فى عهدک و ميثاقک و السّاعى فى تثبيت الاقدام على ما امرت به جميع اصفيائك
و حتمت على اوليائك و ختمت به خطابک اى ربّ ايّده بجنود لن يروها خلقک و
شيده بهجوم من ملائكة قدسک و اجعله نجماً ناجماً و نيراً منيراً و نوراً مبيناً و
نسيماً من رياض احديتک و شميماً من عرار نجد رحمانيتک و سطوعاً من انوار
ملكوت ربّانيتک و بزوغاً من شمس جبروت فردانيتک و علماً متموّجاً على صروح
عزّک و وحدانيتک اى ربّ اشدّد ازره بشديد القوى و قوّظهره بعظيم سلطانک

بین الوری واجعل الافئدة تنجذب الیه و العقول تذهل بین یدیه و الآذان
ممدودة لاستماع بیانه و الابصار شاخصة من مشاهدة بشاشته و القلوب هائمة
فی ملاحظة نضرة وجهه انک انت المقتدر المتعالی العزیز الغفور الرحیم الودود . ع ع

در این ایام هر چند این مستمند ابداً فراغت و فرصت مکاتبت ندارد ولی
نفحات محبت احباء الله چنان این قلب را منجذب نموده که در تحریر زمام از
دست بکلی می‌رود من دون اختیار مرقوم می‌گردد و بالاخص چون به یاد آن
منجذب الی الله اتم تحریر سبب روح و ریحان می‌گردد و کتابت بادی مسرت ،
مشقت راحت جان گردد و زحمت رحمت وجدان . باری الیوم باید جمیع در
ظل کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش
عشق بسوزیم . بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی
دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاسائیم و به چه امید محفل
قلب بیارائیم ؟ صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس
اگر به جز بلایا و محن و آلام سبیلش راحت و نعمتی بجوئیم . آن جان پاک
ایامش را تحت سلاسل و اغلال بگذرانند و اوقاتش در تحت تهدید تیغ و
شمشیر منتهی گشت دمی نیاسود و نفسی راحت نیافت شبی در بستر راحت
نیارمید و بر بالین آسایش سر ننهاد . جمیع طیور و وحوش در لانه و آشیانه
خویش آرمیده و جمال مبارک در آتش اذیت اعداء محترق و کل نفوس در

بستر راحت غنوده و اسم اعظم دمی نیاسوده و نفسی راحت نیافته ، دیگر به چه
انصاف راحت و آسایش طلبیم و به چه وفا آسودگی جوئیم ؟ حمد خدا را که
آن جناب لیلاً و نهراً به خدمات امر الله مشغولند و در نشر نفحات الله ساعی
و در انتشار انوار معرفت الله جاهد . لعمرک هذا لموهبة من مواهب الله الّتی
لا تعادلها موهبة فی عالم الوجود فسوف تتشعشع انوارها و تفوح نفحات مسک
نوافجها و تمر نسائم ریاضها و تتدفق میاه حیاضها عند ذلک ترى الشّامتين
شاکرین و تجد الشّاکین حامدین و تنظر الآسفین حاسدین و تقطع ایدیهنّ
اللائمات و یقلن حاش لله ما هذا بشراً ان هذا إلا ملک کریم و العاقبة للمتّقین .
باری حضرت قیوم بعد از صعود آنچه وعد فرمود وفا نمود و شفای صدور عطا
کرد و نسائم سرور به مرور آورد احبای خویش را به جنود غیب تأیید کرد و
به قوای ملکوت نصرت فرمود در جمیع نقاط ارض دوستان را یاری کرد و

در کلّ اقالیم یارانش را یآوری نمود . در شرق انوارش ساطع شد و در غرب آثارش باهرگشت اعدایش در جمیع اقالیم ذلیل شدند و دشمنانش در کلّ ممالک بی ناصر و معین . هر ذی قوّتی ضعیف شد و هر ذی فساد و سطوتی حقیر و بی مجیر . ملاحظه فرمائید که اسباب غیبی فراهم آمد که جهلای ارض بر فساد و فتنه برخاستند و حکومت دولت ایران را به ستوه آوردند و شورش نمودند و آشوب افکندند تا معلوم گردد که اسّ فسادند و اصل عناد و تا آن که مصلح از مفسد ممتاز شود و وقوعات کاشف راز و اثبات شود که

ص ۸۶

گرگانند در لباس شبان و دزدانند در صورت نگهبان جهان وجود را ظلمت شدیدند و راحت و آسایش عمومی را مانع عظیم . به همچنین در مدینه کبیره جمعی معاندین اجتماع نموده و به انواع حیل و خداع و مکر در تضييع امر الله بوده و تشیت شمل احباء الله و تفریق جمع حزب الله . قسم به جمال قدم که آن حزب الداء چون به جمال الدّین بی حیا ملحق شدند چنان آتشی در مدینه کبیره افروختند که بیم آن بود که نائره اش به کنگره مطاف عالمیان رسد و صدمه اش به بنیان امر الله دستی از ملکوت غیبش در آمد و آن جمع را چنان پریشان کرد که هباء منبثا شد و به هلاکت ابدی گرفتار گردید . پس این عباد باید به شکرانه تأییدات الهیه اش شب و روز در اعلاء کلمه اش بکوشیم و در آتش محبتش بجوشیم و به ذکر و ثنایش بخروشیم . با وجود این عنایت و این موهبت و این نصرت و این تأیید چگونه صامت نشینیم و ساکت گردیم ؟ فوا اسفا علینا لو مکثنا و صبرنا و ما فدینا الارواح و تعلقنا بالاشباح و ما شربنا ذلک الرّاح و وا حسرة علینا اذا اشتغلنا بهوی انفسنا و التهینا بشئون دنیانا و ابتلینا باهواء تحرمنّا عن تلک الفیوضات و تمنعنا عن هذه التّجلیات لعمری انّ هذا لخسران مبین . ع ع

هوالبهی الابهی

۷۹_ ای دردمند خردمند در هر دمی چشم به ملکوت ابهی باز نمائیم که ای محبوب یکتا و پروردگار بیهمتا محض فضل و جود درهای بخشش گشودی و

ص ۸۷

رخ برافروختی و دلها ربودی و غمها زدودی و نغمه ای سرودی که قلبها مفتون شد و عقلها مجنون چه شد که پرده نشین گشتی و روی دلنشین پوشیدی

جانها محزون شد و یاران دلخون بساط سرور بر چیده شد و شاخ جهور پژمرده
و خمیده نسیم جانبخش ساکن شد و آب حیات را کد . پس ای پروردگار
نفحات اسرار از ملکوت ابهات منتشر نما و پرتوانوار از جبروت اعلایت لامع
فرما تا آفاق معطر و منور ماند . ع ع

هوالابهی

۸۰_ الهی الهی تسمع ضجیجی و صریخی و انینی و حنینی فی جنح اللیالی و تری ذلی
و انکساری و صبری و اضطباری و فقری و اضطرابی و توجعی و تفجعی و بی
و حزنی فی ایامی المتوالی . ای ربّ لک الحمد علی هذا البلاء الذی اعدّه من
اعظم النعماء و الآلاء لانه فی سبیل محبتک الملتهبة لظی نیرانها بین الضلوع و
الاحشاء هذا منائی و رجائی یا الهی و هذا برد لوعتی یا محبوبی و هذا رواء
غلّتی یا طیبی و هذا کاشف غمّتی یا حبیبی و انّی ابسط الیک اکفّ الدّعاء و
اتضرّع الیک فی کلّ بکور و مساء مستجیراً بعتبتک السّامیة العلیا مستشفعاً
بکلمة وحدانیّتک النّقطة الأولى الّتی تشبّک صدرها فی سبیلک بالف رصاص
مرشوق من ید الأعداء و بجمال القدس الذی آنسته بطلعتک الرّحمانیّة عند
طلوع شمس ساطعة الفجر علی الافق الاعلی ان تقدّر لعبدک هذا کأس الفناء
من ید العطاء و اکشف الغطاء بالصّعود الی عتبتک السّامیة البناء فی ملکوتک

ص ۸۸

الابهی و خلّصنی من هجوم اهل الجفاء و رشق سهام الطّعن و البغضاء و تتابع
نبال الشّحناء و تکسر نصال الافتراء بعضها علی بعضها من الرّعماء انک انت
العطوف الرّؤف الرّحمن . ع ع

یا حبیب عبدالبهاء شمس حقیقت هر چند از افق ناسوت افول فرمود و له الفضل
و الجود که از افق غیب ملکوت جهان جان عالم پنهان در نهایت سطوع و
اشراق است . بعد از صعود جمیع دول و ملل منتظر آن بودند که کوکبش
غارب گردد و ظلّش زائل ، علم مبینش سرنگون شود و نور جبینش محو و
نا بود شود له الفضل و الاحسان که سراج امرش لامع شد و صبح عنایتش
ساطع طور احدیّتش شامخ شد و طود وحدانیّتش باذخ رایت سلطنتش بلند
شد و آیت قدرتش ثابت و واضح نزد هر هوشمند کوس الوهیّتش ولوله در آفاق
انداخت و ناقوس ربوبیّتش ندای یا بهاءالابهی از شرق و غرب برافراخت گاه
شعله به امریک زد گاه پرتو به افریک و ترک و تاجیک که نعره در سقلاب
انداخت که آتش به قبحاق زد . الیوم در آفاق عالم این صیت ذائع و شایع و

جميع طوائف و امم در جستجو ولی بیفکرانی چند فریاد برآرند که لیله یلدا شده است و ظلمت دهماء امر الله از میان رفته و شریعت الله منسوخ گشته مدّعی ظهور جدیدی پیدا شده ندای انّی انا الله بلند شده و تفوّق به جمال قدیم نموده مقصود به این اراجیف نقض خویش مستور دارند و به لعاب عنکبوت پرده بر سراق میثاق حیّ لایموت کشند در غمرات اوهام مستغرقند

ص ۸۹

و کلمه توحید بر زبان رانند نقض میثاق کنند اسم نیر آفاق بر زبان رانند در لیل دیجور شبهات متوقفند و این النور من ملکوت الغیب الابهی الساطع علی الجهات گویند . باری نفوس پاک چون جناب میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله الابهی شب و روز در اثبات امر مبارک به دلائل قاطعه و حجج ساطعه و بیان واقع و کشف قناع و ترویج دین الله و نشر نفحات مشغول و نفوسی چون طیور لیل در نشر شبهات جاهد و منفور ، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا . ما را مقصود چنان که آفاق مشکبار گردد و بعضی را مراد چنین که رایحه کریهه اختلاف مشام عالم و دماغ امم را معذب نماید . باری گاهی نسبت به این عبد ادّعی ربوبیت دهند و این را اساس مخالفت بیان کنند و حال آن که عبدالبهاء سلطنت دو جهان را به عبودیت آستان مقدّس تبدیل ننماید و تاج و هاجش خاک عتبه مقدّسه است ولی مفتری به خطّ خویش و مهر خویش مرقوم نموده است و الآن حاضر است که ادّعی شمسیت و ظهوری اعظم از جمال مبارک نموده و این نصّ عبارتی از عبارات اوست که میگوید تالله الحقّ قد ظهر شمس الله الاکبر و کلّ شمس عنده من کلّ صغیر اصغر الی قوله و نزلت علیّ هذه الآیات و انا صغیراً و جمال مبارک این قول او را ردّ فرمودند و از همان وقت آن توقیع صادر که اگر آنی از ظلّ امر الخ .

بلی در نوشتجات این عبد عبارتی موجود که شمس حقیقت از برج حمل طلوع نمود و اینک از برج اسد مشرق ، این عبد حاضر باید به فرمایش شما از من سؤال نمایند نه به اوهامات خویش و اغراض نفسانیّه تأویلاتی نمایند و

ص ۹۰

حال آن که مقصد این عبد کور حضرت اعلی و کور جمال مبارک روحی لهما الفداست . ظهور نقطه اولی سطوع آفتاب از برج حمل بود و اینک شمس حقیقت جمال مبارک از برج اسد طالع و لائح یعنی این کور مبارک به انوار شمس حقیقت از برج اسد که در اشدّ شعاع و حرارت و ظهور است مزین است .

اما کلمه چشم همه روشن ، آن از حضرت ورقاء شهید روحی له الفداست
 همچنان که مرقوم فرموده اند آن جناب درست است .
 واما کلمه من یدعو الناس باسمی فهو منی ، این کلمه مبارک جمال ابهی
 روحی لاحبائه الفداست دخلی به این عبد ندارد اخطا الراوی و الناشر و
 الناقل ضعف الطالب و المطلوب .
 باری آن جناب باید انشاء الله به قوه ای ملکوتیه و قوتی میثاقیه و الهاماتی ربانیه
 مقاومت شبهات اهل فتور نمایند زیرا همسات حضرات بکلی نار موقده ربانیه
 را در قلوب مخمود مینماید . شعله ای بزن و آتشی از محبت الله بر افروز و البهاء علیک . ع ع
 ۶۱ صفر ۷۱۳۱

... - ۱۸ جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ، زاد اخروی و توشه
 راه ملکوت الهی طلب گردیده ، در نزد آن جناب واضح است که الیوم زاد و
 توشه ثبوت و رسوخ دادن نفوس ضعیفه است بر عهد و میثاق و نشر نفحات

ص ۹۱

الله و صون حصن امر الله و حفظ معالم دین الله چه که در ملکوت ابهی
 هدیه ای خوشتر از این نه و در ملاء اعلی ارمغانی دلکشتر از این نیست . پس
 آن جناب باید در این امر مهم شب و روز نهایت جهد را مبذول دارند که
 وحدت کلمه الهیه به تشیت نینجامد و تفریق در این عهد محکم و پیمان وثیق
 حاصل نگردد ، و اسفا علی کلّ اذا زلت الاقدام و تزلزلت القلوب . و این عبد
 را منتهای آمال و اقصى الامانی این که جمیع در ظلّ کلمه وحدانیت مجتمع
 شویم و هراوهامی را فراموش نمائیم جز روی او نجوئیم و جز در کوی او
 نپوئیم و به غیر از راز او نگوئیم ، فی الحقیقه بکلی فدای او گردیم و فنای
 سبیل او شویم و در نشر طیب حبیب بکوشیم . سالهای دراز این بندگان را
 در آغوش الطاف پرورش داد و به ظهور رحمانیت و فرط عنایت تربیت فرمود و
 تفهیم کرد و تعلیم داد و چون مشفق مهربان طفلان آموزگار را رسم ادب
 بیاموخت و در دبستان الهی درس و سبق داد که بعد از صعود جمال منیرش
 بر روش و سلوک اهل وفا قیام نمائیم و به خدمت امر الله و اعلاء کلمه الله
 بکوشیم وعده تأیید فرمود و نوید توفیق داد و نریکم من افقی الابهی و ننصر
 من قام علی نصره امری بجنود من الملاء الاعلی و فریق من الملائکة المقربین
 فرمود . حمد و شکر حضرت احدیتش را که به آنچه وعد فرمود وفا کرد و
 هر چه نوید داد مهیا ساخت جمیع سبل و عره را مستوی فرمود و کلّ راههای

سنگلاخ را هموار کرد ابواب فتوح گشود و نفحات روح القدس مبدول داشت
جنود ملکوت ابهایش هجوم نمود و سپاه بی پایان ملاً اعلايش با سيف مسلول

ص ۹۲

نزول فرمود صفوف اعدایش در هم شکست و جند احزاب را مهزوم کرد در
هر نقطه عالم آثار قدرتش را ظاهر فرمود و در هر اقلیمی امر عظیمش را
آشکار نمود . در ملک فرنگ آهنگ تقدیش بلند شد و در بلغار و سقلاب آثار
ظهورش نمودار گردید در امریک سراجش نوربخش شب تاریک شد و هادی
هر دور و نزدیک در ایران صیت عظمتش بلند شد و در طهران بندگانش به
حقیقت ارجمند گردید به قسمی که قیاس به سابق نتوان نمود در مدینه
کبیره در این ایام صناید شیطان را اسیر خذلان کرد و فسادشان را
واضح و عیان بکلی آن آتش را خاموش نمود و بتمامه آن داستان را از
اذهان فراموش . فی الحقیقه تجمّع اعظم مفسدین عالم و مفتترین بر جمال قدم
در چنین نقطه مهمّی و شب و روز و به انواع وسایط و وسائل در هدم امر
الله ساعی و مجتهد و به انواع وساوس و دسائس متشبّث ، خطر عظیمی بر
امر الله بود و اسباب فساد شدیدی در حقّ احباء الله . جمیع یمین مؤکّد نموده
بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه جمال الدّین افغانی در جمیع
محافل وزراء راه یافته حتّی در خلوت پادشاهی که ما بین گفته میشود به
واسطه آن شخص بار جسته بودند و داماد یحیی کاتب خصوصی جمال الدّین
شده بود و شیخ احمد از اعضاء دائمی مجلس او وسیله ای نگذاشتند که در
هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبّث نمودند و افترائی نماند که
نزدند و ما متوکلاً علی الله به حبل تسلیم تشبّث نمودیم و به قلب سلیم صبر
و توسّل . عاقبت دستی از غیب در آمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پرلوم را

ص ۹۳

بدرید فسادشان آشکار شد و فتنه شان پدیدار اوراق فسادشان نمودار شد و
به جزای اعمال خویش گرفتار شدند به پنجه عدالت درافتادند و به ایران
ارسال گشتند . شما ملاحظه فرمائید که در نزد ناس عوام کار مشتبّه نشود
مقصود این است که بعد از صعود صد مرتبه امر مبارکش را بیشتر تأیید
فرمود و این عاجزان را توفیق عنایت کرد و لمثل هذا الرّب ینبغی التّسبیح
و التّهلّیل و التّقдіس و التّمجید .
باری منتها آرزوی این عبد این مقصد جلیل و آن خدمت امر الله ، از خود خیالی

نداشته و ندارم و در تلقاء آیات احدیتش وجودی به جهت خویش ندارم . اما در صیانت حصن حصین دین مبینش میکوشم و از تحریف و تأویل و تفریق و تشبیهت هراسانم که مبادا هزار سال بعد این گونه امور واقع گردد و در کلمه توحید تفریق حاصل شود چه که این کیفیت هادم بنیان است و قانع و قانع اصل و اساس ایوان یزدان ، کلّ مأیوس شویم و محروم و مدحور و مذموم تشبیهت شمل و تفرّق جمع چنان واقع گردد که هر یک از احباء در مفاوز هلاک گم و نابود گردد و از هیکل امر الله اسم غیر مهمّی در زاویه تاریخ عوام ماند . پس باید به جمیع قوا تشبیه نمود که حصن امر مصون ماند و بنیان دین الله مأمون . اما در خصوص عقد مجالس عهد مرقوم فرموده بودید هیچ قضیه ای اعظم و

ص ۹۴

اقوی و اشدّ و اکبر از نفس میثاق الهی و ایمان و پیمان ربّانی تصوّر نتوان نمود چه که در هیچ کوری چنین امری واقع نشده که در کتاب اقدس بیست و پنج سال پیش از صعود این نصّ صریح صحیح منصوص گردد و جمال قدم جمیع احبّایش را به این فیض الهی پرورش و تربیت فرماید و بعد به اثر قلم اعلیّ عهدی به این محکم و متین بگیرد در جمیع الواح و زبرش ذکر این عهد را بفرماید و تشویق و تمجید متشبّثین را بنماید و تبرّی از ناقضین بکند . اگر کسی به این حبل متین و زنجیر حدید مرتبط نگردد به چه حبلی او را توان بست سلاسل و اغلال عالم وجود او را نبندد . ولی آن جناب اگر بخواهند که در این خصوص اسبابی فراهم آرند که سبب شدّت تشبیهت گردد آیات و کلماتی که در این خصوص عهد و میثاق در جمیع الواح الهی نازل جمع فرمائید و بعد از قرائت کتاب عهد در مجلس آن کلمات را تلاوت فرمائید که شأن ثابتین چه و شأن متزلزلین چه ، این از جمیع امور اعظم است .

هو الله

۸۲_ حمداً لمن ادار اقداح الهدی فی محفل اهل الوفاء و سقاہم خمر العطاء فثملوا من الرّحیق الاحلی و نطقوا بالثناء و انجذبوا الی الحدیقة النّواء و اقتبسوا من النّار الموقدة فی سدرۃ سیناء و سمعوا نداء الله من تلك الشّجرة الخضراء و خرّوا معشياً علیهم فی صقع التّجلی عند مسجد الاقصی ثم افاقوا عند ما تکرّر النّداء من الافق الابهی و بعثوا عن مرقد النّفس و الهوی بید بیضاء و ایدوا بسلطان مبین

ص ۹۵

بین الوری نفسی لهم الفداء روحی لهم الفداء کینونتی لهم الفداء بما سعوا الی مشهد الفداء و انفقوا ارواحهم فی سبیل الله و لم تأخذهم لومة لائم حباً بالجمال الاعلی و علیهم التَّحیة و علیهم البهَاء و الثَّناء .

ای ثابت بر میثاق بارقه کوکب اشراق مانند پرتو صبح منتشر در آفاق گشته و ظلمات جهل و نفاق محو و نابود گردیده . نیر اعظم چون از افق عالم درخشید پرتوش در جمیع اقالیم منتشر گردید و حال آثار آشکار گردید . قوم جهول در آن عهد اسیر اوهام و ظنون بودند و چون بیان مبارک را استماع مینمودند سخره و استهزا میکردند که این شخص سرگون به عراق چگونه شعله به آفاق زند و این نفس مظلوم را چه قدرت که بنیانی رحمانی و قصری آسمانی تأسیس نماید . حال واضح و مشهود شد که بیان او برهان مبین بود و سبیل او صراط مستقیم معاندان مانند حشرات به زاویه حسرات خزیدند و به خسران مبین رسیدند جمال احدیت پرده گشود و در قطب آفاق جلوه نمود صیت الهی شرق و غرب را احاطه کرد و ولوله و زلزله در خاور و باختر انداخت با وجود این حشراتی چند باز آغاز جدال نمودند و خفاش صفت تیرگی آفتاب میثاق خواستند و جعل آسا حدیقه پیمان را مبعوض داشتند و به رائحه کریهه گلخن نقض الفت یافتند . این چه نادانی است این چه سرگردانی این چه جهالت است و این چه غباوت این چه کوری است و این چه مهجوری ؟ یا اسفا علی ما فرطوا فی امر الله و قد رموا انفسهم فی خسران

ص ۹۶

مبین .

حال یاران الهی باید در آن سامان این اذکار را بکلی فراموش نمایند و ذرهم فی خوضهم یلعون گویند ، به تبلیغ امر الله پردازند بر عزت ابدیه جمال ابهی اقامه دلیل کنند و هدایت سبیل نمایند و ذکر ربّ جلیل بلند کنند و مانند اسرافیل حیات جدید در قلوب و نفوس بدمند . این است مغناطیس تأیید این است قوت جاذبه در این دور جدید این است واسطه کبری این است سبب وصول به منظر اعلی این است کوکب لا افول له و سراج لا خمود له و بحر لا سکون له و علیک التَّحیة و الثَّناء .

ربّ ربّ لک الحمد بما حطمت اجنحة طیور اللیل و منعتهم عن السیر و کشفتم الظلماء و اظهرت فجر الهدی بشعاع ساطع علی الارحاء و لک الشکر بما رفعت اللواء و اعلنت النّداء و وقفت علی التّقی و انقذت من الشّقی و ادرت کأس الصّفاء و سقیت الکّل من حمیاء الوفاء و اسکرتهم فی محفل اللّقاء ربّ عجزت

اللسن عن الثناء وقصرت النفوس شكراً على الموائد والآلاء شاخصة الابصار
عند سطوع النور من الافق الاعلى . ربّ ايدنا على خدمتك ووقفنا على عبودية
عتبتك و ارزقنا اثمار دوحه معرفتك و ادخلنا فى حديقه موهبتك و اخلدنا فى
جنة احديتك و اجعلنا ارقاء لك نبهاء فى امرك و وراثاء انبيائك و رسلك عباد
مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون . ربّ اهد ثلثة المحرومين و عصبة

ص ۹۷

المجرمين و نجّهم من غمار الهوى و انقذهم من بحار الشقى و نور وجوههم بنور
الميثاق و اجعلهم آيات الحبّ تتلأأ على الآفاق و ارفع عن اعناقهم الاغلال انك
انت الكريم العزيز الوهاب و انك انت الرحيم عظيم الآلاء لا اله الا انت العزيز
المتعال . ع ع

هو الله

۸۳_ اى احبّاي الهى و اماء رحمن شمس حقيقت كه از افق تقديس بر آفاق اشراق
نمود انوار وحدت افكار وحدت آراء وحدت عقائد و وحدت حقيقت مبذول
داشت تا عالم انسانى از جهت افكار و عقايد در نقطه واحده اجتماع نمايد و
بكلّى اختلاف و نزاع و جدال از عالم انسانى برخيزد و نور واحد كه ساطع
از شمس حقيقت است جميع قلوب را روشن نمايد . و به جهت اين وحدت تامّه
و الفت كامله جميع بلايا و رزايا و مصائبى را به نفس مبارك تحمّل فرمود كه
چشمها گريان و قلبها الى الابد بريان است . الحمد لله در سائر ممالك شرق
احبّاي الهى اعتقاد واحد و فكر واحد و قول واحد دارند و به حقيقت واحده
متمسّكند ولى از قرار مسموع در صفحات امريكا احبّاي الهى اختلاف در
عقايد دارند و اين اختلاف هادم بنيان الهى است . لهذا به عبارت صريح و
صحيح مركز ميثاق بيان اين مسئله را مينمايد تا ابدّاً اختلافى نماند كلّ متّحد
و متّفق شوند و به سبب اين اتّحاد نورانيت حقيقت عالم انسانى را روشن
نمايد و آن اين است كه حضرت اعلى روحى له الفداء موعود قرآن است يعنى

ص ۹۸

مهدى و قائم موعودى كه بعد از حضرت محمّد ظاهر خواهد شد و صبح
روشن افق هدى بودند و مبشّر جمال ابهى . و جمال مبارك روحى لاحبّائه
الفداء من يظهره الله موعود جميع كتب والواح حضرت باب است و عبدالبهاء
مركز ميثاق الهى لكن غصن فرع شجره است . اما اصل شجره است اساس

شجره است و حقیقت کلّیه شجره است . در کتب جمیع ملل به دو موعود وعده داده شده چنانچه در انجیل آمدن ایلیا و حضرت مسیح است و از آن مراد حضرت باب و حضرت بهاء الله است دیگر ظهور ثالثی نیست . تا هزار سال هر نفسی که پیدا شود و لو در نهایت کمال باشد در ظلّ جمال مبارک است بنده اوست تلمیذ اوست و مقتبس از انوار او و مستفیض از فیوضات او . او بمنزله ستاره و ماه است و جمال مبارک به منزله آفتاب ، ماه از آفتاب اقتباس انوار نماید . این است اعتقاد صمیمی قلبی عبدالبهاء و جمیع مکلفند که آنچه از قلم میثاق صادر کلّ به آن متمسک گردند و معتقد شوند . این است اساس امر الهی این است نور حقیقت این است عقیده عبدالبهاء . لهذا عبدالبهاء را نهایت آرزو چنین است که در آستان جمال مبارک خادم امین و بنده صادق باشد . هر نفسی که محبت تامّه به من دارد و ثابت بر میثاق است باید مرا بنده آستان جمال مبارک داند ولی مرکز میثاق مرجع کلّ اهل آفاق است و مبین کتاب و بهائیان کلّ در ظلّ او . اگر نفسی به خودی خود کتاب الهی را مخالف نصّ صریح قلم میثاق تفسیر نماید مقبول نیست و سبب اختلاف در میان احباء الله است . مقصود این است که جمال مبارک مثل و

ص ۹۹

نظیری ندارد متفرد در ذاتست و منزّه و مقدّس در صفات من در ظلّ او هستم و بنده آستان او . امیدم چنان است که بعد از این نصّ صریح که از قلم میثاق صادر است دیگر ابداً اختلافی نماند و احبای آمریک نظیر یاران ایران کلّ در عقائد متحد و متفق شوند تا این سبب سرور قلب عبدالبهاء گردد و باعث علوّ امر الله در امریکا و این نامه را طبع کنید و در جمیع امریکا انتشار دهید و علیکم وعلیکن البهاء الابهی .

اگر نفسی ایرانی از شرق به آن صفحات آید و لو فرض محال پسر من باشد یا دختر عبدالبهاء باشد و سندی مأذونی به خطّ و امضای من نداشته باشد ملاقات و مکالمه با او حرام است زیرا هر کس بدون اذن آید جز فساد و نقض میثاق مقصدی ندارد . عبدالبهاء عباس Abdul Baha Abbas

هو الابهی

۸۴_ ای مدهوش صهبای الهی و پر جوش در آتش محبت ربّانی در شب و روز آنی نمیگذرد مگر آن که در خاطر مشتاقان گذری و به یاد یاران آئی با وجود این چگونه گمان کنی که محرومی و مهجور و منسی و متروک و حال آنکه

مخصوص آن جناب ورقه ای ارسال شد همچو مدان که آنی فراموش شوی و یا دقیقه ای از فکر بروی همیشه مذکور بوده و هستی و در مجامع قلوب حاضر و موجود بوده و خواهی بود . این روابط معنویّه حبل متین الهی است و هن و فتور

ص ۱۰۰

و سستی و قصوری در آن ممکن نه . به یقین مبین بدان که احبّای با وفای حقّ در این محضر ذکرشان چون شمع ساطع است و یادشان چون شمس لامع . از فضل اعظم جمال قدم امیدواریم که روابط قلبیّه ایشان یوماً فیوماً شدیدتر گردد و انجذابات روحیه شان عظیمتر شود از مواهب این قرن مبارک مطلع عنایات حضرت احدیّت گردند و از الطاف عظیمه ایّام مشرق کواکب افق رحمانیّت شوند . کور عظیم است و صاحب کور جمال مبین سمایش شریعت تقدیس است و فائض بر مزرعه هر عزیز و خسیس و شمسش حقیقت ذات الوهیّت است که جمیع مظاهرش در سائر اکوار به مقام عبودیّت بودند ارضش ارض حقائق کلیّه مستفیضه از اشعه ساطعه از نیر اعظم است و بحرش محیط اکبر است حدائقش جنان فردوس است و شقائقش معطر به نفحات قدس چشمه اش عین تسنیم است و کوثرش ماء معین فیه شفاء للشاربین اثمارش ما لا رأّت عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر و نعماتش الحان طیور بقا است و اصواتش ترنّمات حمامه وفا نغمه اش حقائق و معانی است و رنه اش بدایع آیات رحمانی بحرش عذب فرات است نهش زلال آب حیات قطره اش چون دریا در جوش و خروش است و ذره اش چون آفتاب مشهور و معروف . مقصد از این اذکار آن که ما منتظریم که انشاء الله مؤید به خدمت امر الله گردی و موفق بر اعلاء کلمه الله در این صورت چگونه فراموش شوی استغفر الله عن ذلک مطمئن به عنایت باش و البهاء علیک . ع ع

ص ۱۰۱

هو الله

۸۵_ ای ثابتان ای صادقان نامهای مبارک شما در نامه حضرت سمیّ معنوی عبدالبهاء مرقوم و مذکور بود لهذا قلب در نهایت انعطاف و جان و وجدان متضرّع به درگاه خفیّ الألطاف تا از ملکوت ابهی فیضی جدید ظهور یابد و در انجمن مشتاقان و لانه و آشیانه عاشقان سطوع فرماید . در این قرن نورانی چون بدقت نظر نمائید ذرات کائنات در جنبش و حرکت است و حقائق کلّ شیء در اهتزاز و بشارت ولی از محرک و موجد بی خبر . آهنگ بدیعی به

گوش جان و وجدان کلّ میرسد ولی از مغنی خبر ندارند . حرکت فائقه وجود و عقول را معترفند و قوه شدیده سرّ وجود را مشاهده نمایند ولی مرکز این فیض عظیم را ندانند و غافلند که هر چند انوار اسرار آفاق را نور بار نموده ولی مرکز نور شمس حقیقت است که از ملکوت اسرار تجلی و اشراق فرموده . الحمد لله یاران الهی از این خواب بیدار شدند و از این غفلت هوشیار گشتند توجّه به آفتاب آسمانی نمودند و اقتباس انوار از نیر رحمانی کردند در پی شعاع ندویدند به مرکز انوار توجّه نمودند لهذا بر بصر و بصیرت آنان سطوع انوار استمرار دارد ولی دیگران چون سرگرم شعاعند اگر فی الجمله حاجبی در میان آید فوراً محروم گردند . از جمیع خلق اگر سؤال شود گویند که این قرن جلیل قرن انوار است و مستثنا و ممتاز از قرون اولی ولی از مرکز محروم و محتجب در لیل و نهار . پس باید هر دم سر به سجود نهید و شکر ربّ ودود نمائید که ما را مستفیض از این مقام محمود نمود ، سرگشته کوی

ص ۱۰۲

یاریم و دل بسته روی دلبر آفاق و به جان و دل بکوشیم که اقتباس فیوضات از ملکوت ابهی نمائیم و به موجب تعالیم و وصایا و نصایح الهی رفتار کنیم و علیکم وعلیکنّ البهّاء الابهی . ع ع

هو الله

۸۶_ ای محمود محمود چون یوم موعود رسید و نور جمال معبود درخشید صبح هدی دمید و نسیم گلشن معانی وزید نفوسی از این بشارت کبری چنان به وجد و طرب آمدند که صیحه زنان و دست افشان و کف زنان و پاکویان به مشهد فدا بی محابا شتافتند و هر چند در مشکاة ترابی خاموش شدند اما در زجاجة ملاء اعلی افروختند و چنان ساطع و لامع گشتند که افق وجود را تا ابد الآباد روشن نمودند . و نفوسی چون ندا بلند شد روی گردانند و اصابع خویش را در گوش نهادند تا آن ندا را نشنوند یجعلون اصابعهم فی آذانهم حذر الموت . افسوس که خود را محروم نمودند و معدوم کردند و از رزق مقسوم مأیوس شدند . پس تو حمد کن خدا را که از این فیض مشهود نصیب موفور بردی و از این رفد مرفود سهم مفروض گرفتی و بر این ورد مورود وارد شدی و از عین تسنیم ماء معین نوشیدی و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

هو الله

۸۷_ ای متمسک به عهد و میثاق ، جمال قدم واسم اعظم روحی لاجبائه الفداء اعظم

ص ۱۰۳

اشراق و تجلیش به نور میثاق از افق عهد بود . پس به شکرانه این فضل عظیم باید کلّ چنان به عبودیت جمال مبین قیام نمائیم که چشم آفاق روشن گردد و حقیقت تبّتل و توجّه و تصرّع شمع این انجمن شود و مقامی اعظم از این جوهر هدی و نور تقوی نه ، لو عرفتم شأن هذا المقام لبهر الوجه فی مطلع الجمال بنور اشراق به الآفاق . ع ع

هو الله

۸۸_ ای طالب حقیقت آنچه نگاشتی ملاحظه گردید ملکوت الهی شفا خانه روحانی

عالم انسانی است هر دردی را درمان موجود و هر زخمی را مرهمی حاضر توجّه به جمال ابهی نما که ملوک ملکوت است و طیب ارواح و قلوب تعالیم الهیه و وصایا و نصایح بهاء الله سبب نجاح و فلاح در ملک و ملکوت است هر نفسی به آن تعالیم رفتار کند و محبّ عالمیان گردد و خیر خواه کلّ طوائف از نوع انسان ، قلب را از بیگانگی کلّ پاک و مطهر نماید و روح را به یگانگی با کلّ مستبشر فرماید آن وقت نار محبّت الله شعله زند و شمع ملکوت در دل برافروزد و ابواب عرفان مفتوح گردد و تأییدات ملکوت برسد و نفثات روح القدس تأثیر نماید و علیک البهاء الابهی .

هو الله

۸۹_ ای اُفنون سدره مبارکه در ادوار سابقه یا ظهور تجلی جمال بود و یا سطوع

ص ۱۰۴

انوار جلال یا طلوع شعاع و ائک لعلی خلق عظیم بود و یا سطوع انوار انّ الله بریء من المشرکین یا پرتو نیر باهر بود و یا بارقه سیف شاهر . ولی در این کور عظیم و قرن کریم با وجود آن که نه قوه قاهره بود و نه قدرت ظاهره نه تیغ باهر و نه سیف شاهر جلال و جمال دست در آغوش نموده در یک طلعت نورا تجلی و ظهور نمود . با وجود آن که جمال قدم روحی لاجبائه الفداء فرید و وحید در دست اعداء اسیر و در زیر زنجیر و شمشیر مبتلا و سرگون بلاد و دیار آسیا و اروپا و عاقبت در سجن اعظم و الیه المنتهی در کمال جلال و جمال از افق عزّت قدیمه طالع و لائح و ساطع و مشرق و نور بخشا خضعت له

الاعناق وذلت له الرقاب و عنت له الوجوه و خشعت له الاصوات . ع ع

هو الله

۹۰_ ای مهتدی به نور هدی الحمد لله در شبستان دل و جان شمع هدایت روشن گشت و ساحت خاطر رشک گلزار و چمن شد یزدان پاک تجلی خاص فرمود و دلها را تابناک کرد بندگان خویش را غافل از بیگانه و خویش نمود و به نفحات قدس مأنوس فرمود . این چه فضل است و این چه موهبت که خاک را تابناک کرد و ارض غبرا را حدیقه غلبا فرمود شجره پژمرده را برگ و بار بخشید و میوه خوشگوار احسان فرمود این نیست مگر صرف عنایت و مجرد موهبت شکر کن خدا را و علیک التَّحیَّة و الثَّناء . ع ع

ص ۱۰۵

هو الله

۹۱_ ای مهتدی به نور هدی پرتو شمس حقیقت مانند صبح نورانی از افق ایران طلوع نمود نور هدایت در ساحت دل و جان بر افراخت بر زجاجة قلب و مشکاة ارکان پرتو انداخت جمیع روشن گردید . امید چنان است که روز به روز نورانی تر گردد و ربّانی تر شود . ملاحظه نما که از مواهب الهیه چه تاج و هاجی بر سر نهادی که جواهر زواهرش درخشنده گوهر هدایت الله است که بر قرون و اعصار بتابد . پس شکر کن خدا را . عبدالبهاء عبّاس

هو الله

۹۲_ ای احبای الهی شمع میثاق روشن است و عرصه آفاق گلزار و گلشن جنت ابهی بهشت برین است و فیوضات ملکوت ابهی نور مبین فیض ملاء اعلی دمبدم است و سیل غمام رحمت ابهی دمام انوار تقدیس ساطع است و آیات توحید واضح ملکوت وجود در حرکت است و عرصه شهود در نهایت لطافت و طراوت ولی چشمها کور است و گوشها محروم . عنقریب این پرده برافتد و این حجاب هتک شود و این نقاب برداشته شود . آن وقت انظار مشاهده آثار مواهب جمال ابهی نمایند و حیران گردند و پشیمان شوند که این چه موهبتی بود و ما ازو غافل و این چه عنایتی بود و ما ازو ذاهل صبح نورانی بود و ما گرفتار شام ظلمانی نیل و فرات گوارا بود ولی بر ما جیحون خون زلف مشکین بود ولی ما را زنجیر سنگین مائده آسمانی بود ولی ما را مضرت جاودانی . این چه

بدبختی بود و این چه بی طالعی؟ نعمت الهیه ما را نعمت بود و رحمت ربّانیّه
ما را زحمت بود و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ ما هوشفاء و رحمة للمؤمنين ولا یزید
الظّالمین الا خساراً. پس ای احبّای الهی در هر دمی به شکرانه جمال ابهی
همدم گردید که فضلش عظیم است و نورش مبین محض عنایت شما را در
ظّل شجرة رحمانیت آرام داد و در جنت احدیت کامران گردانید از بیگانگی
آزاد گردیدید و به فیض یگانگی او در کمال اتحاد و اتفاق در جنت
ابهایش محشور شدید، به اعلاء کلمة الله پردازید و به نشر نفحات الله و
البهاء علیکم . ع ع

هو الابهی الله ابهی

۹۳_ ای دوستان الهی الیوم انوار جمال قدم و اسم اعظم از افق وجود بر هیاکل
توحید تابیده و نفحات قدس مشام اهل سرادق عزّت را معطر نموده و امواج
محیط الهی بر سواحل وجود مهاجم و ثنالی الطاف و احسان می افشاند . پس
دامنی از این درّ و گهر پر نمائید و بر اهل آفاق نثار کنید . و این لؤلؤ لالاء
در معانی الهی و حقائق اسرار رحمانی است که در صدف کنز مخزون پرورش
یافته و در دریای قدم تولید گشته و به لطافت و صفائی ظاهر شده که روشنی
چشم کرویّان و قوّت قلب روحانیان است . حال از فضل جمال ابهی روحی
لاحبّائه الفداء درج این دراری نورا مملوّ از فرائد غرّاست و رایگان نثار
میشود و البهاء علیکم یا احباء الله . ع ع

هو الابهی

۹۴_ ای ناظر الی الله چه نویسم زیرا تجلّیات عنایت جمال ابهی ملکوت وجود را
احاطه نموده و ندای هاتف الطاف از ملاً اعلی بلند است که ای طالبان ، باب
موهبت کبری مفتوح است و فیوضات سحاب رحمت عظمی مشهود توجّه به
قلوب نمائید تا مظاهر تأیید حضرت محبوب گردید و مطالع الطاف جمال
مطلوب تا در مشاهد کبریا انوار درخشنده افق اعلی مشاهده نمائید و البهاء
علیک و علی کلّ ثابت نابت . ع ع

هو الابهی الابهی

۹۵_ ای موقن به آیات الله و منجذب به نفحات الله در این قرن اعظم و دور اکرم

که حقائق لطیفه صافیه از اشعه ساطعه از شمس حقیقت مستفیض گشته و
 هیاکل توحید از این فضل کامل و فیض شامل در عرصه وجود محشور شده اند
 باید نفوس مستعده این لطف جلیل و فیض اعظم را غنیمت شمرند و در این
 کور اعظم به انوار تجلی شمس قدم منور شده از مشرق عالم بر سائر امم بذل
 و کرم فرمایند. پس ای عاکف کوی الهی و آشفته روی محبوب حقیقی همّتی
 کن که نور مبین گردی و مطلع الطاف ربّ العالمین شوی شجر بارور پر ثمری
 گردی و گوهر درخشنده پر هنری شوی همّت را بلند و مقصد را ارجمند کن.
 روز امید است و تجلّی تجلّی فعّال لما یرید حقائق نحاسیه به تماس این
 اکسیر اعظم ذهب ابریز گردد و صدور طالبین که اوعیه استفاضه هستند از

ص ۱۰۸

این فیضان چون جام لبریز شود. وقت را از دست مده و عنایت را از کف منه
 سعی بلیغ کن و جهد عظیم نما تا به این مقصد جلیل رسی. ع ع

هوالبهی

۹۶_ ای ناظر به ملکوت ابهی جمال قدم و اسم اعظم روحی لعتبه الطّاهرة فداء به
 نفحات قدس شرق و غرب امکان را معطر فرمود و روایح مشک جان ارجاء
 امکان را معنبر کرد و بوی خوش رحمن از یمن یزدان بر مشام جهانیان مرور
 نمود ولی بعضی نفوس مرده که به شئون احتجاب و اوهام پژمرده بودند از
 این فیض قدیم بی نصیب شدند و از این لطف عمیم محروم و بعید. پس خوشا به
 حال تو که بر این بحر بی پایان ره بردی و از این بخشش بی منتها نصیب
 گرفتی و البهّا علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق. ع ع

هوالبهی

۹۷_ ای مشتعل به نار محبّت الله از قرار مسموع آتشی افروخته داری و جانی چون
 پروانه بال و پرسوخته در زجاجة دل شمعی روشن داری و در خلوتخانه قلب
 دلبری شاهد انجمن. سبحان الله این چه سرّ سر بسته بود و این چه حقیقت
 عجیبه که یار خلوتی شهره کوی و بازار است و دلبر در پس پرده رخ گشوده
 هر دیار. آن جمال باقی به ملکوت جاودانی صعود نمود و آن آفتاب اوج
 توحید در غیم غیب پنهان گشت مع ذلک انوار تقدیسش از مطلع قلوب مظاهر

ص ۱۰۹

تسبیح در سطوع و بحر عظیمش در غیوم متراکمه امکان مستور ولی امواج
 جلیش بر سواحل وجود و مناهل شهود واضح و موجود . پس در عین پنهانی
 آشکاراست و در بحبوحه غیبت از جمیع مطالع و مشارق و مغارب پدیدار .
 ع ع

هوالبهی

۹۸_ ای متوجّه الی الله فاطر الأرض و السموات علیک بهاء الله فی المبدء و المال و
 علیک نفحات الله فی الغدوّ و الآصال احبّای الهی را به بشارات معنوی بشارت
 ده که جمال ابهی روحی لارقائه فدا نچنان ابواب فضل و عنایت بر وجه
 احبّای خویش باز فرموده اند که وصف توان نمود . یک آیه از آیات فضلش طلوع
 شمس جمالش از مشرق امکان و یک اثر از آثار موهبتش فیوضات جلیله عرفان
 و یک نفحه از ریاض احسانش تأییدات روح القدس در جان و وجدان و یک
 اشراق از شمس جودش جامعیت عالم انسان و یک موج از بحر الطافش عزّت
 کونین در زمین و آسمان حقیقت عنایتش روشنائی روی و رستگاری ابدی در
 ملکوت ابهی و جبروت اعلی و رفیق اسمی مقام فوز و لقاء . ع ع

هوالبهی

۹۹_ ای ناطق به ذکر الله همچو بدان که قلوب این مشتاقان در کلّ احیان به
 نفحات ذکر و فکر دوستان الهی در حرکت و اهتزاز است و به یاد احبّای

ص ۱۱۰

الهی در ولوله و انجذاب . ای سرمستان باده عرفان وقت شور و نشور است و
 زمان ندای به امر مکّلم طور . در این عصر رحمانی که فیض ربّانی ملکوت
 وجود را احاطه نموده است و تجلّیات شمس احدیّت آفاق را منور کرده
 دریای بیکران فضل و موهبت به هیجان آمده و نسیم مشکبوی عنایت منتشر
 گشته و آیات قدرت سلطان وجود ملکوت موجود را در تحت استیلا آورده
 باید احبّای جمال قدم چون عقاب اوج عزّت در هوای شوق و عشق و هیمن
 و غرام چنان پرواز نمایند که شرق و غرب امکان را در نفسی طیّ فرمایند و
 در لحظه ای از حسیض سکون و افسردگی به اوج اشتعال و اهتزاز عروج کنند
 و البهّاء علی احبّاء الرحمن فی کلّ الشّئون . ع ع

هوالبهی

۱۰۰- ای ثابت بر پیمان حمد کن خدا را که از مطلع آمال انوار جهانتاب طالع و لامع و از صبح احدیت کوکب الطاف بازغ و باهر آثار مواهب الهیه شرق و غرب را احاطه نموده و آیات فضل و وجود در مجامع ملکوت به ابداع الحان ترتیل میشود و به مسامع اهل بها رسیده ظلمات امکانیه محو و زائل شده و انوار لدنیّه واضح و لائح گشته . این است که در هر اقلیم این نسیم مرور نموده و در هر کشور این مه انور پرتو افکنده . امروز امر الله چنان نفوذ کرده که از جمیع اقطار نعره یا بهاء الابهی بلند است و از قطعات خمسّه عالم نسیم جانبخش محبت الله در هبوب است . سبحان الله این سراج قریب شصت سال است در

ص ۱۱۱

مشکوة ایران برافروخته و هنوز زجاجه آن کشور مخمود است و چنان که باید و شاید از پرتو تقدیس منور نگشته . در این ایام سراج محبت الله در زجاجه کرمانشاه پرتوی ساطع افروخته امیدواریم که جمیع آن اقلیم به همت یاران و انقطاع دوستان و سعی مخلصان و جهد محبان و قوت یزدان روشن و منور گردد و لیس ذلک علی الله بعزیز و علیک البهاء . ع ع

هو الله

۱۰۱- یا من اهتز من نفحات الله نور هویت چون در زجاجه احدیت روشن گشت آفاق و انفس نورانی گردید و خاکدان ظلمانی مطلع آیات رحمانی شد سربهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق . با وجود این آثار باهره انظار از توجه محروم گشت و ابصار از مشاهده ممنوع و چون به افق عزت عروج فرمود نقض میثاق مشتهر در آفاق گشت فبئس هذا الشأن المذموم . ع ع

هوالمحبوب

۱۰۲- ای بنده جمال قدم انوار الطاف از ملکوت ابهی ساطع است و نجوم مواهب از افق اعلی لامع ، شمع امر الله در هر محلی روشن و ذکر جمال قدم در هر مجمعی واضح و مبرهن . الیوم قواء ملکوت و وسائط ناسوت کلّ خادم امر الله و البهاء علیک . ع ع

ص ۱۱۲

هو الله

۱۰۳_ ای مستبشر به بشارات الله در هر عصر و قرنی مطلع آفاق به تجلّی خاصّی مشرق و لائح و آیت کبرائی باهر . در عصر خلیلی افق وجود به انوار خلت ساطع ، در عصر کلیمی مشرق شهود به پرتو لمعه طور لامع ، در قرن روح اللهی انحاء وجود به نفحات قدس معطر ، در یوم طلوع نیر یثربی فجر ابداع به شعاع محبت و عظمت منور و در وقت کشف غطاء از جمال نقطه اولی صبح هدی به اشعه ساطعه بشارت کبری مزین و در ظهور اعظم و طلوع جمال قدم آفاق عالم به جمیع فیوضات و تجلیات و اسماء و صفات محاط و مستفیض و مبرهن و مکمل . چه که محیط اعظم دارند و جامع جمیع کمالات کلّ بحور و خلجان و نهور و عیون و شئون است .

به قلم سر شکسته مرقوم شده بود قلم تغییر یافت مطلب تفصیل جست . ملاحظه در آثار جمال مبارک در جمیع مراتب فرمائید حقیقت واضح و مشهود گردد . اشاره میشود در آثار قلم اعلی ملاحظه شود و موازنه با سائر آثار گردد و ظهور عظمت و اقتدار دقت شود که فرداً و حیداً من غیر ناصر و معین در سجن اعظم در کمال سلطنت و عزّت مقاومت با جمیع ملل و دول عالم فرمودند . مثلاً منکرین در زمان حضرت رسول روح العالمین له الفدا به صریح آیه قرآن وَاِذَا رَاوُكَ اِنْ يَتَّخِذُوْكَ اِلَّا هُزُوًا وَاَ هٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ رَسُوْلًا میگفتند . و در این ظهور اعظم کلّ السن از مقبل و مدبر و معرض و منکر به عظمت امر ناطق و بزرگواری جمال مبارک ، نهایت مؤمن و موقن به اصل امر نه .

ص ۱۱۳

چنانچه ملاحظه فرمودید که جمیع اوراق منشوره عالم شهادت داده و میدهند و خضوع و خشوع اعدا در جمیع مواقع حتّی در سجن عظیم اکبر دلیل است و همچنین آثار ظهور و علو طلوع که پرتوش بر جمیع وجود افتاده چنانچه جمیع مورّخین این عصر مجید و قرن جدید را سلطان اعصار و قرون شمرده و آثارش را فائق و زاید بر جمیع اعصار اولیه مشاهده کردند یعنی آثار صد قرن را چون موازنه به آثار این یک قرن کنی مقابلی ننماید . باری این ظهور در جمیع شئون مستثنا و ممتاز است . پس به شکرانه این الطاف و عنایات باید جمیع مراتب را به قوه شغف و حبّ جمال مبارک فراموش نمود و به کمال قوّت و قدرت فکر و ذکر را در تبلیغ امر الله و نشر نفحات الله حصر کرد . الیوم این امر مؤید است یعنی تبلیغ امر الله و موعود به نصرت جنود ملکوت ابهی . قسم به جمال قدم روحی لتراب اقدام احبّائه فداء که اگر اضعف موجودات الیوم قیام بر این امر اعظم یعنی نشر نفحات الهی نماید اقوی الممکنات

گردد قطره حکم دریا یابد و ذره قوت آفتاب . هدهد اگر چه طیر ضعیف و
طائر نحیف بود لکن سپاه سلیمانی در عقب ظهیر بود لهذا بلقیس با جمیع
جنود مقاومت نتوانست و جز تسلیم چاره ندانست . حال اگر نفسی بر انتشار
رائحه رحمن قیام نماید جنود ملکوت ابهی ظهیر و معین است و ربّ عظیم پناه و مجیر .

ص ۴۱۱

هوالبهی

۱۰۴_ ای طیب روحانی جسد امکان به امراض شدید و عوارض مزمنه و علل ساریه
و حمای مطبقة مبتلا گشت . دریای بخشش الهی به جوش آمد و ابر حقیقت و
عنایت در جهان آفرینش به خروش آمد آفتاب فلک توحید بدرخشید و نفحات
جانبخش از حدائق تجرید بوزید و نفس مسیح الهی برسید پزشک دانا کشف
نقاب نمود و طیب حاذق صادق پرده بدرید اجزائی از جواهر مکنونه و
عقاقیری از لطائف مخزونه ترتیب داده دریاق فاروق اعظم عطا فرمود و باد زهر
درمان اکمل احسان کرد معاجین روحانی ترکیب فرمود و مفرحات از لثالی و
یواقیت رحمانی ترتیب نمود معرفات و مخدرات و محللات از جواهر توحید و
خلاصات تجرید تعریف و تعلیم داد تا این جسم علیل و جسد ذلیل از حرارت
و غلیل ضلالت و جهل و شدت و اضطراب آلام غفلت و عقر نجات یافته به
صحت تامّه الهیه و عافیت کامله ربّانیه فائز گردد . لکن طیبانی جاهل و
حکیمانی کاهل در میان افتادند و ادویه بره الساعه الهیه را منع و آنچه سبب
طغیان مرض و عصیان عرض است بذل مینمایند . تو که به اجزا خانه لاهوتی و
ادویه قاطعه رحمانی پی بردی همتی فرما که بلکه راحت کبری و صحت
عظمی چون نور هدی از مطلع شفا لائح گردد و ظلمت هالک امراض و
مصیبت مهلک اعراض زائل شود . ع ع

ص ۱۱۵

هو الله

۱۰۵_ ای بندگان و کنیزان عزیزان الهی عالم انسانی از عجز و ناتوانی خاک سیاه،
چون ابر رحمت خداوند آگاه ببارد تراب اغبر لاله احمر برویاند و خاک سیاه
گلشن روشن ملأ اعلی گردد . هر چند ما عاجز و ناتوانیم ولی الطاف جمال
مبارک بی حدّ و بی پایان . در شکرانه چاره ای جز اعتراف به قصور نداریم و
علاجی غیر از صمت و سکوت ندانیم زیرا عاجزیم و قاصر کلیم و علیل . پس
ستایش خداوند آفرینش را که به موهبتش این موران ضعیف سلیمانی نمایند و

این پشه های عجز و نیاز شهباز اوج رازگردند و سبب ظهور الطاف حضرت بی نیاز شوند .

اما حدیث وارد که در ایام سابق دو حرف صادر ولی در ایام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد . مقصود این است که آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات عالم انسانی در ایام سابق ظاهر شده به منزله دو حرف بوده ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منبع کمالات و فضائل عالم انسانی و علوم و فنون نامتناهی به درجه ای رسد که بمثابة جمیع حروف دیگر باشد یعنی این دور بدیع از دورهای سابق اینقدر امتیاز و فرق دارد . چنان که ملاحظه مینمائید که هنوز قرن اول است در این مدت قلیله چقدر اسرار کائنات از حیز غیب به عالم شهود آمده چه سرهای مکنون و رمز های مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه اکتشافها از اسرار و

ص ۱۱۶

حقایق اشیاء تحقق یافته و چه صنایع و بدایع جلوه نموده دیگر ملاحظه نما که من بعد چه خواهد شد .

باش تا صبح دولتش بدمد
این همه از نتایج سحر است
وعلیکم وعلیکن البهّاء الابهی . ع ع

هو الابهی

۱۰۶_ یا من تحمّل البلیا و الرّزایا فی سبیل الله و اشتدّت اریاح الامتحان علیه فی محبّة الله و ثبتت و رسخت قدماء علی عهد الله و میثاق الله طوبی لک ثمّ طوبی بما فرت بعنایة الله و شربت من عین التّسنیم و کأس السّلسبیل فی حدیقة الرّبّ الجلیل من فیض رحمة الله لعمرک لو علمت ما قدر لک فی الملکوت الابهی لَطُرْتُ بجناح الشّوق و اباهر الانجذاب و قوادم الاشتیاق الی الرّفیق الاعلی و الا فاق الانور الاسمی فسبحان ربّی الابهی قال تعالی و لسوف یعطیک ربّک فترضی .
احبّای الهی را صلاّی حیّ علی الموهبة العظمی حیّ علی المنحة الکبری حیّ علی العطیة الجلیّ زن و بگو این عصر قرن حضرت کبریاست و این عهد زمان شدّت سطوع انوار ملاً ابهی وقت جوش و خروش است و زمان اشتعال در قطب عالم قدم . قدم در سبیل رحمن نهید و علم بر اعلی قلل جبل آفاق زنید از اشراق نیر اعظم جهان پر غم را فرح و سرور بخشید و آتش عشق به جان عالم و آدم زنید هریک در فلک هدی ستاره روشنی گردید و در فلک نجات

مأمن و مسکن گزینید . این ایام را فدای آمال پرآلام مکنید و این جوهر نفیس را تبدیل به شیء خسیس ننمائید فضل عظیم است و جمال قدم روحی لاجسام احبائه الفداء رحیم و کریم . فاستخیروا ما تریدون من فضل ربکم الرحمن الرحیم و البهآء علیکم یا عباد الرحمن و علی کل ثابت مستقیم علی عهد الله و میثاقه الغلیظ . ع ع

هوالبهی

۱۰۷_ ای احبای الهی عنایات و فیوضات جمال قدم چون بحر اعظم ملکوت وجود را از غیب و شهود احاطه نموده است و نسائم جود حضرت معبود اراضی نفوس را زنده فرموده و فیضان سحاب نisan عنایت خطه قلوب را سبز و خرم کرده و تری الأرض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت و انبتت من کل زوج بهیج . بشارت ملکوت ابهی متتابع و نفحات قدس حدائق کبریا منتشرو ساطع لحظات عین رحمانیت شامل و اودیة حقائق به فیض سیل عنایت و هدایت سائل . چشم مشتاقین متوجه ملکوت ابهی است و مشام مخلصین معطر از شمیم ریاحین ریاض افق اعلی بحر بخشایش پر موج است و لثالی حکمت الهیه بر سواحل حقائق منشور و کواکب موهبت از افق سماء رحمانیت مشرق و ظاهر و آیات کبری در ملکوت اعلی طالع و باهر . با وجود این محجوبان مخمودند و منجمدان مخمور جسمانیان در برودت شئون فانیه گرفتار و تن پروران به لذائد دنیویّه مسرور و معتاد فطوبی للمخلصین من الفضل العظیم . ع ع

هوالبهی

۱۰۸_ ای مؤمن بالله و موقن به آیات الله در این ایام که جمیع آفاق امکان از آثار قدرت و عظمت امر حضرت رحمن مشرق و لائح و تأییدات ملکوت اعلی و فیوضات جبروت ابهی متتابع و متواصل و قلوب مخلصین از این انوار چون صبح صادق لامع و ساطع و نسائم جانبخش از ریاض الطاف در هبوب و ظاهر و از جهتی اریاح شدیدة افتتان و امتحان در هیجان و امواج بلایا و رزایا متواصل به اوج آسمان و از جهتی اعداء الله از جمیع جهات مهاجم و سهام بغضاء مترادف و آتش ظلم و طغیان ستمکاران شعله انگیز و از جهتی دسایس و فساد و فتنه اهل بیان متواصل و این بنده درگاه ابهی فرید و وحید سپر جمیع این سهام گشته و باید لیلاً و نهراً به مدافعه در جمیع نقاط ارض قیام و مهاجمه کل را مقابله نماید ، لهذا باید جمیع احبای الهی که در اطراف و اکناف هستند شب

و روز به کمال تضرّع و ابتهال به درگاه الهی عجز و نیاز آرند و گریه و زاری کنند که جنود ملأ ابهی از ملکوت غیب نصرت و یاری فرماید . زیرا این شدّت صدمات را قوتی ملکوتی مقاومت تواند و این کثرت مهاجمات را سدّی جبروتی شاید که مقابل ایستد و همچنین نصرت این امر الهی به اعمال خالصه لله و شیم مرضیه اهل الله و اخلاق و روش و سلوک عباد مخلصین درگاه جمال ابهی و طلعت نورآست . باری مشام در کلّ احیان متوجّه و در انتظار که نفحات قدس از آن اشتهار برسد و سمع مترصد که اخبار روح و ریحان واصل گردد . لهذا باید آن جناب به نصائح هر غافلی را که تصادف نماید

ص ۱۱۹

بیدار کنید که الیوم ذره ای از اعمال که لله نباشد خسران مبین است و کلمه ای که لله گفته نشود شعله انگیزاست . روش و سلوک اهل الله در جمیع الواح الهیه نازل به موجب آن عمل شود . . ع ع

هو الله

۱۰۹_ یاران عزیز عبدالبهاء همواره خبر استقامت و حسن نیت و پاکی طینت و آرزوی

خدمت شما به سمع مشتاقان رسد و سبب روح و ریحان گردد . عالم هستی مانند دریاست و این تعینات کائنات امواج آن دریا هر چند وجود و شهودی دارد لکن حکم معدوم و مفقود یابد مگر حقائق مقدسه نفوس رحمانیه ، هر چند آنان نیز تعینات وجودند ولی مستفیض از مقام محمود مستمد از ظلّ ممدود در عالم وجود تحقق ابدی یابند و تعین سرمدی جویند . این است معنی کلّ شیء هالک الا وجهه . لهذا آن نفوس مبارکه باید هر دمی به آستان مقدس حضرت مقصود سجده شکرانه نمایند و به محامد و نعوت آن ذات یگانه پردازند و به موجب وصایت و نصائح اوقیام نمایند تا در جهان

ظلمانی سرج نورانی گردند و در عالم امکانی نجوم لامکانی شوند افق معانی را انوار رحمانی گردند و گلستان الهی را گل صد برگ خندانی شوند ریاض هدایت را ازهار حقیقت گردند و حیاض عنایت را حیتان موهبت شوند به جمیع اقوام و ملل عالم آشنا و بیگانه متحد و یگانه گردند . یعنی یار مهربان شوند و دوست غمخوار گردند نظر به بغض و عداوت و ظلم و اذیت نفوس

ص ۱۲۰

نمایند بلکه توجّه به جمال نورانی در ملکوت رحمانی کنند زیرا آن مه تابان

آفاق امکان را روشن نموده و نسیم جانپرور آن یار مهربان شرق و غرب را معطر کرده دریای موهبتش سواحل هستی را مستغرق نموده و آفتاب عنایتش خاور و باختر را روشن کرده فیض عموم است و فضل محیط بر عالم آفرینش . یاران حقیقی باید استفاضه از مواهب عمومی الهی نمایند و با جمیع من علی الأرض در نهایت عدل و انصاف و محبت و ائتلاف و صدق و وفا روش و سلوک نمایند . این دور عظیم جمال ابهی روحی لاجبائۀ الفداء دور مواهب است و کور الطاف روشن است ، گلشن است و در مجمع آفاق شاهد انجمن . امیدواریم که خلل و فتور و خطا و قصوری که در ادوار سابقه حاصل گشت در این دور عظیم و کور جمال کریم رخنه ننماید و یاران در نهایت صدق و امانت و حسن نیت خدمت به سرور خویش نمایند و متابعت متبوع مفخّم فرمایند وفا چنین اقتضا نماید صدق و صفا براین مجبور کند ایمان و ایقان چنین حکم فرماید و علیکم التّحیّة و الثّناء . ع ع

هو الله

۱۱۰_ ای بنده جمال ابهی چون غضنفر الهی از بیشه رحمانی برون شتافت چنان زئیر و نعره ای زد که رویان جهل و شغالان رنگین از خم رنگ از میدان گریختند و طرح حيله و تزویر ریختند و غبار ظلم و جفا انگیزتند و بر فرق خویش خاک مذلت بیختند و حال در زاویه خموم و خمود به ناله و حنین آمیختند درهم فی

ص ۱۲۱

زاویه النّسیان انّهم نسوا الله فانسا هم انفسهم انّهم قوم سوء اخسرین و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

هو الابهی

۱۱۱_ ای ناظر به ملکوت الهی در هر دمی از ملکوت ابهی یمی از فیوضات فائض و در هر ساعتی هزار ساحتی از غیث هاطلش سبز و خرم و ناضر ابواب فتوحات روحانیّه گشاده و اسباب فیوضات رحمانیّه آماده مجلس انس به انوار تأیید ملکوت ابهی رشک بهشت برین است و محفل قدس به فیض جبروت اعلی غبطه جنت نعیم ، طوبی للواصلین بشری للواردین علی مناهل موهبة الله و شرایع عنایة الله ... ع ع

هو الابهی

۱۱۲_ ای دوستان الهی و یاران رحمانی در این کور عظیم و نعیم مقیم که فیوضات الهیّه و تجلیات رحمانیّه شرق و غرب عوالم غیبیّه و آفاق شهودیّه را احاطه

نموده است به قسمی که هر شراره ای شهاب ثاقب شده و هر ذره ای جبل
 باذخ گردیده سرج حکم مشاعل یافته و نجوم سطوع شمس نموده قطرات
 موج بحور یافته مستضعفین ائمه و وارثین گشته هیاکل ساده قمیص دانائی
 پوشیده و رؤوس باکلاه علم برافراخته مستمندان به گنج بی پایان پی
 برده ، باید احبای الهی چون دریا به جوش آیند و چون ابر در خروش چون

ص ۱۲۲

عندلیب در حدائق تقدیس به لحن حبیب بسرایند و چون نجوم هدی از مطلع
 صفات و اسماء حسنی بدرخشند اشجار بارور گردند و ازهار لطیف معطر
 دراری صدف عرفان شوند و مجاری ماء حیوان ایقان ، از سلسبیل عنایت
 بنوشند و بنوشانند و از صهای موهبت بچشند و بچشانند . و این مقام اعز
 اکرم اعلی میسر نگردد مگر به شوق و شغف و انجذاب و ذوق و شغف و
 اشتغال و اشتغال و ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان رب الارباب و البهاء علیکم . ع ع

هو الله

۱۱۳- ای بنده حق صبح هدایت پرتوی بر شرق زد خاور را روشن نمود و شعاعی بر
 غرب زد باختر را منور کرد . الحمد لله که صیت جمال ابهی جهانگیر
 شد و آوازه ظهور اسم اعظم ولوله در آفاق افکند از هر کشوری ندائی بلند و
 از هر اقلیمی نسیمی جانپرور در مرور ولی افسوس که بیوفایان به کمال جهد
 میکوشند که سراج منور را خاموش کنند و نسیم معبر را مقطوع نمایند و
 رائج معطر را ممنوع کنند . هیاهات هیاهات پرتو آفتاب را هر چند غمام حائل
 شود عاقبت غیوم کثیفه متلاشی گردد و اشعه ساطعه اشراق نماید و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

ص ۱۲۳

هو الابهی

۱۱۴- ای مؤمن به جمال قدم حضرت احدیت و سلطان ربوبیت بر عرش عظمت
 استقرار یافت و به جمیع اسماء و صفات تجلی و بر سریر الوهیت جلوس
 فرمود و صلاهی عام داد . سریر در این مقام مراد امر الهی است و شریعت
 ربّانی و کور عظیم و عصر مجید و جلوس عبارت از ظهور و بروز و سطوع و
 اشراق و حضور است . جمعی را جبین چون نور مبین مزین از پرتو اشراق
 گشت و حزی را این نور سحر سحر مستمر آمد سبحان الله اشراق اشراق
 واحد و طلوع طلوع واحد و مجلی مجلی واحد و لکن تأثیر بر دو قسم و ننزل

من القرآن ما هو شفاء للمؤمنين ولا يزيد الظالمين إلا خساراً والبهاء عليك .

ع ع

هوالبهى

۱۱۵_ ای زنده به نفحات وادی ایمن یمن رحمن ، آن شمس هدی نیر اعظم ملکوت
اعلی از افق غیب ابهى ناظر و فائض و مشرق و لائح است چه که از برای
کینونت ذاتش و هویت اسماء و صفاتش غروب و افولی و صعود و نزولی و
عروج و هبوطی نبوده و نیست لم یزل معطی فیض بوده و خواهد بود . این ظهور
و غیاب و ستر و حجاب عبارت از حلول غمام و سحاب است و این به حسب
انظار و ابصار این عباد است که گهی محفوظ و مرزوق و دمی مأیوس و
محروم است فوا اسفا علينا من هذا الفراق ووا حسرتا علينا من هذا الحجاب

ص ۱۲۴

الذی احترقت به کبد الآفاق و این نیز نظر به حکمت بالغه الهیه است و لم
یطلع بها الا نفسه العالم الخبیر . و چون به نظر دقیق ملاحظه شود بعضی از
اسرار صعود مشهود شود یعنی نفحه ای از آن ریاض به مشام رسد . مثلاً اگر
نیر اعظم آفاق دائماً بازغ در دائره نصف النهار گردد جمیع موالید موجوده و
ممکنات و اعیان مشهوده محترق و نابود گردد نه بهاری ماند نه گلزاری و نه
شجری و ثماری نه تابستانی نه خزانی نه اردیبهشتی نه آبانی نه طیوری و ذی
روحی و انسانی پس واضح است که دلائل حکمت است و البهاء عليك .
عبدالبهاء ع

هوالبهى

۱۱۶_ ای بنده الهی صبح است و کوکب مشرق از افق طالع و لائح و عبدالبهاء در
ظلّ شعاع اوساکن حرارتش تأثیر به اجسام مینماید و برودت و رطوبت هوا
را زایل میکند . امیدواریم که از حرارت شمس حقیقت که در افق غیب طالع و
لائح است برودت و رطوبت قلوب و افنده نیز زائل گردد تا حقائق مقدسه به
حرکت آید و از حرارت آن آفتاب فلک تقدیس جنبشی نماید که عالم کون را
به حرکت و گردش آرد . قسم به جمال قدم روحی لاجبائه الفداء اگر ذره از
حرارت آن آفتاب مستفیض گردد عالم امکان را به حرکت آرد و در شعاعش
چنان نمایی حاصل نماید که زینت عالم آفرینش گردد و عليك البهاء . ع ع

هو الله

۱۱۷_ ای موقن به آیات الله گویند که قوای اعظم عالم قوه سلطنت قاهره و سطوت حکومت باهره است و حال آن که نهایت اقتدارش این است که اجسام را محاصره نماید و قلاع حصینه را مسخر کند و این قوت و قدرت نیز به واسطه جیوش جراره و جنود قهاره ظاهر میشود . اما تو در قوت و قدرت و سطوت و سلطنت اسم اعظم ملاحظه نما و تفکر کن که با وجود آن که وحید و فرید و بی ناصر و معین بود به قوتی الهیه و قدرتی ربانیه و سطوتی ملکوتیه ملکوت وجود را مسخر فرمود و مدائن قلوب را فتح نمود آفاق امکان را بگشود و کشور هستی را در تحت تصرف آورد یک سواره بر صف عالم زد و تنها جنود عنود ضلالت را شکست داد ولی آثار این فتوح الیوم در غیب وجود است و در استقبال در حیز شهود خواهد آمد آن وقت ملاحظه خواهد شد جند هنالک مهزوم من الأحزاب میفرماید . در صحراها سیر و تماشا نمائید مثل مدائن صالح و ثمود و احقاف قرارگاه قوم هود و مدائن لوط و مدینه سبا و مدائن اصحاب رس و مدین و سائر جهات را سیر و تماشا نمائید که مثل اردوهای شکسته در این بیابان ریخته و پاشیده اند . مقصد این است که انبیای الهی و اولیای رحمانی در هر عهد و عصری و لو این که فرید و وحید بودند و جمیع قبائل و شعوب مهاجم با وجود این نورشان ساطع شد و کوکیشان لامع و سراجهای عالم جمیع خاموش شد ... ع ع

هو الابهی

۱۱۸_ ای یاران حق وقت عصر است و آفتاب پرتوش در تناقص ولی شمس حقیقت از غیب ملکوت تابش و رخشش جهان افروزش روز به روز در تزیید و تکاثر . اگر چه از برای اشراق او تزیید و تناقصی نه ولی غمامهای حائل و بخارهای متکاثف هر چه بیشتر متلاشی گردد سطوع شمس حقیقت بیشتر شود و اشراق نیر آفاق عظیمتر گردد . خلق جاهل و عوام کاهل را گمان چنان بود که سحابهای متراکم و غمامهای متراکب آفتاب اوج مواهب را تیره نماید و در مغرب زوال متواری کند ولی به یک اشراق پر احتراق از مطلع غیب ملکوت چنان غیوم متکاثفه را مضمحل و متلاشی فرمود که عقول حیران گردید . و حال خفاشان ملل عالم در فکر آنند که از برای خویش در ظلمات آبار و

بطون حفرات تاریک و تارملجاً و ملاذی و مسکن و مأوائی مهیا نمایند زیرا
 بکلی مایوس گشتند و قدرت امرالله را محسوس دیدند علی الخصوص بعد از
 صعود حضرت مقصود زیرا سلطنت جمال قدم اعظم شد و قدرتش اتم ظاهر
 گشت و السلطنة والاقتدار والقدرة والسطة له فی کلّ العوالم والشئون و
 الظهور والکمون . ع ع

هو الله

۱۱۹_ ای دوستان الهی الحمد لله که نسیم مشکبار و شمیم عنبر نثار از حدائق قدس
 در انتشار است و انوار تأیید از افق ملکوت پرتو افشان است بحر الطاف است

ص ۱۲۷

که پر موج است و موج احسان است که رو به اوج است تجلیات رحمن است
 که پرتو بخشای آفاق جهان است و فیض بخشایش یزدان است که از سحاب
 رحمت در جریان است نغمه ورقاء طیور است که حیرت بخش عقل و شعور
 است بوی خوش ریاض حقیقه معانی است که محیی قلوب ربّانی است و مفرّج
 دلهای رحمانی . پس ای یاران یزدان شکر کنید که این ابواب مفتوح است و
 این متون مشروح قسم به جمال قدم که الیوم ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان
 الهی مغناطیس کلّ خیر است و جاذب جمیع کمالات ، روح تأیید است و ظهور
 توحید . عنقریب گرد باد شبهات جمیع جهات را احاطه نماید و زلزله تزلزل بر
 عهد و میثاق نفوس را رجه آرد و افتتان و امتحان سنّه شداد آثارش ظاهر
 گردد اشجار عظیم منقعر شود و ریح سموم نقض میثاق مستمرّای یاران
 تمسّک به عهد محکم مستحکم نمائید . عبدالبهاء عبّاس

هو الابهی

۱۲۰_ ای دوستان معنوی حضرت احدیّت اشراق انوار هدایت فرمود و فیض عنایت
 مبذول داشت و موهبت بی پایان شایان نمود ظلمت ضلالت متواری شد و
 غیوم کثیفه متلاشی گردید هیکل هستی به خلعت جدید بدیع مزین گشت و
 عالم امکان به آثار رحمت رحمن آرایش یافت . حال طیور لیلی از حفرات شبهات
 فریاد برآورد که نور حقیقت معدوم شد و آثار موهبت حضرت احدیّت مفقود
 گشت بساط رحمانی منظوی گردید و خیمه الهی از بن برافتاد نسیم موهبت

ص ۱۲۸

مقطوع شد و پرتو شمس هدایت مظلّم و تاریک گشت آفاق از اشراق محروم
 شد و بر شرق و غرب چون قلوب آن حزب بی ادب ظلمت شب مستولی گشت
 گلشن الهی گلخن ظلمانی شد و جنت ابهی خارستان جسمانی گردید نعوذ
 بالله من ذلک کوراند و کران گنگانند و بی خردان خراطین زیر زمین اند و
 کرم مهین اسفل سافلین از جهان روشن علّین خبری ندارند و از سپهر برین
 رحمة للعالمین اطلاعی نیافته اند در طبقات سفلی های و هوی و حرکتی دارند
 و از کثافات شبها فیض و برکتی جویند . این است رزق مقسوم اهل شجرة
 زقوم فليملئوا منه البطون هذا جزائهم بما نقضوا ميثاق الحي القيوم .
 ای یاران الهی به شکرانه ثبوت نا متناهی بر عبودیت آستان حضرت
 یزدان قیام نمائید و به صلوة و صیام پردازید و در نشر نفحات بکوشید و
 ترویج آیات بیّنات نمائید سبحات را بدرید حجابات را خرق نمائید سلسبیل
 حیات ببخشید و طریق نجات بنمائید . هذا ما یوصیکم به عبدالبهاء فی کلّ
 صباح ومساء وعلیکم التّحیّة والتّناء . ع ع

هوالبهی

۱۲۱_ ای ثابت بر میثاق شمع آفاق در شعله و اشراق است و کلمه الله المطاعه
 چون آفتاب ، کلّ وجود از پرتوش روشن و لامع گشته . آن کلمه معانی کلّیه
 الهیه است که در حقائق کلّ شیء چون سریان روح ساری و جاری است کلّ

ص ۱۲۹

در ظلّ آن کلمه هستیم و از اشراقش مقتبس و از انوارش مستفید . توکل به
 حقّ کن و توسّل به غنای مطلق نما تا به غنای الهی مستغنی از کلّ شیء
 گردی و چون عبدالبهاء به عبودیت صرفه محضه و فقر و فنا در آستان مقدّس قیام نمائی ...

هوالبهی

۱۲۲_ ای احبّای روحانی و یاران حقیقی جمال قدم ، انوار عزّت قدیمه بر آفاق
 اشراق نموده و شمس حقیقت بر شرق و غرب از افق غیب جلوه کرده .
 بیگانگان به یگانه پی بردند و خویش و آشنا گشته اند ندای جمال قدم در
 جمیع اقطار در انتشار است وصیت اعظم در کلّ اطراف محیط بر آفاق . فریاد
 یا علیّ الاعلیّ بلند است و نعره یا بهاء الابهی متصاعد از هر هوشمند . نفحات
 قدس جنت احدیت معطر هر مشام است و شمیم نسیم ریاض هویت محیی ارواح
 و منعش اجسام . زیرا جسم متابعت روح نموده در حرکت و اهتزاز است و تن

موافقت دل کرده در عجز و نیاز است . پس ای جانهای پاک که جسم امکان
را روحید و طالبان راه خدا را باب فتوح همّتی نمائید و سمندی برانید و
جولانی بدهید . زیرا عنقریب میدان از دست برود و گوی موهبت ربوده شود . ع ع

ص ۱۳۰

هوالبهی

۱۲۳_ ای بنده شکور ، ربّ غفور عنایاتش غیر متناهی و الطافش بی پایان عواطفش محیط
است و رحمتش منبسط در بسیط نورش ساطع است و نیرش لامع . از جمله
الطافش ایمان است ایقان است عرفان است پس چگونه به شکرانه این
عنایت بی نهایت قیام توان نمود مگر به قدر وسع بشر و مقدار طاقت زبان و
بیان چون درّ و گهر پس به قدر مقدور به شکرانه پرداز . ع ع

هوالمشرق من افق الوفاء

۱۲۴_ ایها الابتهاج الوهاج ، الحمد لله سراج افروخته و منهاج واضح و مشهود گشته
نسیم عنایت جان پرور است و شمس حقیقت درخشنده و روشن . حضرت مسیح
را وقت صعود یازده نفر مؤمن موجود حال ببین چه خبر است . الحمد لله نداء
در افریک بلند است و در آسیا ترک و تاجیک هوشمند و از امریک شلیک
وحدت عالم انسانی گوشزد هر مستمند و ارجمند پس قیاس فرما که عنقریب چه خواهد شد ...

هو الله

۱۲۵_ ای مهتدی به نور هدایت شعله نورانیّه هدی در طور سینا برافروخت و حرارتش
به همه آفاق رسید . حال آن شعله رحمانیه از ملکوت غیب ملاً ابهی اشراق بر
آفاق مینماید جهدی تا از اشراقش اشتعال حاصل گردد و از تجلیش نهایت

ص ۱۳۱

انجذاب میسر شود ...

هوالبهی

۱۲۶_ اگر چه شمس حقیقت به ظاهر به غمام غیبت مجلّل لکن چون به چشم بینا
نگری و گوش شنوا بشنوی و قلب آگاه بیندیشی انوار نیر اعظم شدیدتر شد
و شعاع سراج الهی روشنتر ، بحر اعظم کبریا امواجش عظیمتر گشت و
فیوضات سماء رحمن قویتر و ظاهرتر چه که تا به حال غمام هیکل بشری مانع

مشاهده آفتاب حقیقت بود . حال آن بدر منیر و آفتاب فلک اثیر از افق اعلی و ملکوت ابهی فی الحقیقه مقدس از جمیع شئون طالع و لائح است و نریکم من افقی الابهی و نصیر من قام علی نصره امری بجنود من الملائ الا علی و قبیل من الملائكة المقربین نصّ قاطع ، چنانچه در ظهور مظاهر احدیه من قبل مشهود و واضح گشت که بعد از صعود و عروج عظمت امر الله مشهود و سلطنت کلمه الله معلوم و واضح گشت . مثلاً در کور روح بعد از عروج معدودی قلیل و به حسب ظاهر عدیدی ذلیل بودند چون این نفوس ضعیفه به استقامت کبری قیام نمودند از تأیید و توفیق الهی و فیوضات روح القدس معنوی از مشرق امکان چنان طالع و لائح گشتند که انوار سرمدیه اش آفاق جهان فانی و جهان باقی را روشن و منیر مینماید . البدار البدار یا احباء الله و امنائه الی هذا الفضل الاعظم الوحی الوحی یا خیرة الخلق و صفوتهم الی هذا المقام المتعالی المفخّم . ع ع

ص ۱۳۲

هو الابهی

۱۲۷_ ای دوست الهی اگر چه در جمیع مراتب فیوضات حضرت حیّ قدیم چون غیث هاطل نازل و کلّ ذرات از تجلیات اسما و صفات با نصیب و با بهره ولی تجلیات الهیه چون آیات مستودعه باشد و این عبارت از امر عاریت و عارضه بی ثبات و بی ماهیت است بقائی و نتایج کلیه ای ندارد . و اما چون تجلیات حقیقه که آیات مستقره الهیه است تحقق یابد آثار باهره اش آفاق امکان را احاطه نماید و شرق و غرب عالم وجود را روشن و منور کند . مثلاً برق را ملاحظه نمائید که عبارت از نمایشی بود هر چند متتابع ظاهر گردد راه دیده نشود و کوه و دشت و صحرا مکشوف نگردد آنچه آرایش آفاق است و کاشف علی الاطلاق اشراقات نیر اعظم است و السلام . ع ع

هو الابهی

۱۲۸_ ای بنده مبتهل متضرّع به ملکوت ابهی در این صبح بقا که انوار ملکوت نُهی ممالک غیب و شهود را غرق انوار نموده و فیض اعظم عوالم وجود را احاطه فرموده شمس حقیقت از اوج اعظم در دائرة نصف النهار اشراق فرمود و چنان فیض و شعاعی مبذول داشت که غیب امکان را به حرکت شوقیه آورد . شجر و حجر و مدر به شور و شغف آمدند بحر و بر مزین و مبهج گردید بحور محلّ آثار قوت ظهور شد هواء محلّ طلوع و پرواز اجسام ثقال گشت جبال عظیم بر صحاری و تلال و قفار دویدن گرفت و شرق و غرب آواز راز یکدیگر شنیدن

یافت صنایع و بدایع چون بحر به موج آمد و حقائق و دقائق اسرار طبیعت معتدله تا مه اشياء اوج یافت . باری این آثار ظهور آن نیر اعظم است در نقطه خاک دیگر ملاحظه نما که چه آثار باهره در قلوب و افکار حاصل است . ع ع

هوالبهی

۱۲۹_ ای مشتاق به نار هدایت الهیه پرتوی از انوار جمال بی مثال تجلی بر سیناء و طور و فاران نمود طور متلاشی شد و سیناء از سناء الهی روشن گشت و فاران به فوران آمد موسای حق بیهوش شد و نقبا و نجبا مدهوش شدند و بنی اسرائیل پریشان گشت . حال به فضل و موهبت الهیه شمس حقیقت از مشرق احدیت طالع شد و به انوار ظهور جهان وجود را روشن و منور فرمود و تجلیات الهیه عالم شهود را غرق انوار جمال ملیک مقصود فرمود . فنعم ما قیل :

"وادی ایمن سراسر گلشن توحید اولوب چون که روشن ایلدی نور خدا سینای حق".

پس حمد کن خدا را که به این فضل اعظم فائز شدی و به این موهبت حضرت ربّ جلیل واصل شدی . ع ع

هوالبهی

۱۳۰_ ای ناطق به ذکر محبوب آفاق ، فیض اعظم و فضل اقدم که از مشرق الطاف جمال قدم ظاهر شد نفوس قدسیه و هیاکل توحید از مراقد استعدادات بیدار

و از مضاجع قابلیات و خواب سکون هوشیار نمود . حال وقت حرکت و سیر و سلوک و کوشش و جوشش است که ثمره بیداری و هوشیاری ظاهر شود . ع ع

هوالبهی

۱۳۱_ ای مخمور جام الهی ، در بریه ارض مقدسه صحرای سیناء بقعه مبارکه وادی طوی طور تجلی بر موسی سدره منتهی مرتفع گردید و آتش موسی نمود رخ و ندای حق بلند شد و ولوله در اقطار عالم انداخت و گوشزد شرق و غرب گردید . هر اذن واعیه چون استماع این ندای جانفزا کرد لبیک گویان شد و فریاد ربنا انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا برکم فآمنّا از جان برآورد و هر نفسی مظهر صم بکم عمی فهم لایرجعون بود ان هذا الا اساطیر

الاولین گفت . سبحان الله نفوسی که از شجر و حجر و مدر بلکه علف صحرا
 به ادّاعای خویش ندای الهی می شنیدند و چون از سدرهٔ انسان در کمال
 فصاحت و بلاغت به ابداع الحان بلند شد انکار نمودند ، اینجا محلّ حیرت
 است و جای حسرت تا انوار یهدی من یشاء در زجاجة یختصّ برحمته من
 یشاء روشن و ظاهر گردد هذا هو الحقّ .
 ربّ اَیّد عبدک الذی استشرق انوار احدیتک من مصباح هدایتک و سمع نداءک
 الاحلی المرتفع من ملکوتک الابهی و اَیّده بشدید القوی و نور قلبه بالآیة
 الکبری و اشرح صدره بفیوضاتک الاعلی من جبروتک الاسمی انک مالک الآخرة

ص ۱۳۵
 و الأولى . ع ع

هو الابهی

۱۳۲_ ای احبّای الهی چون شمس حقیقت از افق اسماء و صفات اشراق نمود و
 آفاق وجود و شهود را به انوار فیض مشهود روشن و منور فرمود ابواب کلّ
 شیء را بوجه احبّای خویش گشود و صلاّی عمومی بر جمیع من فی الوجود
 فرمود . قومی در تیه کبر سرگردان بود و حزبی در بادیهٔ غفلت سرگشته و
 حیران جمعی مست بادهٔ غرور و گروهی مخمور و بی شعور طائفه‌ای به حجاب
 علم محجوب گشتند و قبیله‌ای به مراقبه و وهم مکاشفه ممنوع و محروم
 شردمه‌ای به شهوات نفسانیّه مشغول و فرقه‌ای به هفوات هوائیّه مألوف . کسی
 در این میدان سمند تاخت و علم همّت برافراخت که از جمیع شبهات رسته و
 به حلیهٔ انقطاع آراسته بدرقهٔ عنایت رسید و هاتف ربّ عزّت به گوش هوشش
 رسانید که وقت بخشایش است و هنگام شکر و ستایش بحر اعظم مّواج است
 و شمس قدم طالع از افق بهّاج هنگام حشر و نشور است و وقت شوق و شور .
 جمعی از این نفوس قدسیّه در ظلّ کلمهٔ الهیه درآمدند و به قوّتی رحمانیه و
 قدرتی ربّانیّه و انبعاثاتی وجدانیّه و جذباتی صمدانیّه در حشر اعظم محشور
 شدند و چون کواکب رحمانی از افق تقدیس طالع گردیدند . پس شما که از
 کأس ظهور مزاجها کافور در یوم ظهور نوشیدید زبان به شکرانه بگشائید و
 بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ مانید . ع ع

ص ۱۳۶

هو الابهی

۱۳۳_ ای مستشرق از شمس هدایت کبری حضرت موسی از شجره خضراء شعله ناری مشاهده نمود و ندائی استماع فرمود مدهوش و بیهوش شد و همراز هاتف و سروش گشت ثعبان مبین آورد و ید بیضاء از جیب عظیم برآورد . تو نار موقده ربّانیّه را در سدره لاشرقیه و لاغریّه مشاهده فرمودی و ندای جانفزای الهی را از شعله نورانی در شجره انسانی شنیدی طوبی لک ثمّ طوبی لک . ع ع

۱۳۴_ ... یاران فاران را مژده به موهبت کبری ده که نظر عنایت آن مهر تابان از ملکوت پنهان شامل جمیع یاران است و آهنگ ملکوتش زلزله در آفاق انداخته و قوّت جنودش علم میثاق در قطب امکان افراخته صبح بشارتش خاور و باختر را روشن نموده و رشحات سحاب عنایتش بسیط زمین را گلشن کرده . آهنگ یا بهاء الابهاس که از جمیع آفاق بلند است و زمزمه یا ربّی الاعلاست که به ملکوت ابهی مستمرّ دمدم قوّه نورانیّتش پرده های ظلمانی را دریده و از سطوت ملک الملوکش قامت سروران عالم خمیده مژده جلوه ربّانیّتش به جمیع گوشها رسیده و نور فجر رحمانیّتش از صبح هدی دمیده . فالعزة لله و لاجبائه و امائه الى ابدی الأدهار علی ممرّ القرون و الأعصار و علیک و علیهم و علیهنّ البهاء و الثناء و التّحیّة و السّلام .

ص ۱۳۷

هو الله

۱۳۵_ ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالمیان در قرآن حکیم میفرماید و لکم فی رسول الله اُسوةٌ حسنةٌ ، یعنی متابعت حضرت اسوة حسنه است و اقتداء به آن مقتدای حقیقی سبب حصول نجات در دو عالم . امّت رسول مأمور به اتّباع در جمیع امور و شئون بودند و چون افرادی این منهج قویم را صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در اقلیم راستان و کشور خاصان ملوک گردیدند و نفوسی که در راحت و حصول آسایش کوشیدند خود را از جمیع مواهب محروم نمودند و در اسفل حفرة یأس معدوم یافتند ایامشان به سرآمد و خوشیشان به پایان رسید صبح روشنشان تاریک شد و جام صافیشان دُرد آلود و غبار آگین نجم بازغشان آفل شد و کوکب لامعشان غارب . اما آن نفوس مقدّسی که تأسّی نمودند در افاق اعلی چون نجوم هدی بدرخشیدند و در مطلع آمال به انوار بی مثال ساطع گشتند بر سریر سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت کامرانی رحمانی استقرار یافتند آثارشان باهر است و انوارشان لامع کوکیشان درّی است و موکیشان افواج ملائکه افلاک سرمدی قصرشان مشید است و بنیادشان وطید نورشان جهان افروز است و حرارتشان

جهانسوز . حال قیاس نمائید نفوسی که تأسی به آن نور مبین نمودند به چنین مواهب و مراتب فائز شدند حال ما اگر تأسی به جمال ابهی و حضرت اعلی روحی لمن استشهد فی سبیلهما الفداء نمائیم چه خواهد شد . حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب و روز را در اشد

ص ۱۳۸

بلا در سبیل خدا گذرانند و آخر الکأس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده با سینه شرحه شرحه به ملکوت ابهی شتافتند . جمال قدم اسم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند سینه را هدف هر تیر نمودند و گردن را رهین هر شمشیر فرمودند . اسیر زندان گشتند و بسته زنجیر بی امان عرصه هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار مقهور سلاسل و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد ، بعید از اوطان گردیدند و سرگون بلاد بلغار و سقلاب شدند در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسیر ظلم و ستم . در این زندان جفا و بثر ظلماء ایام مبارکش به سرآمد و صعود به ملکوتش فرمود . حال ای دوستان با وفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که دیگر دقیقه ای ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت افتیم و به خیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم ؟ لا والله . باید شب و روز آنی نیاسائیم و دل پاک را به آرایش این عالم نیالائیم ، بزم فدا بیارائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابهی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان و خندان به قربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم . ای یاران وفائی و ای دوستان ثبوت و استقامتی ای مبهتلان تشبث و توسلی ای متضرعان تعلق و تمسکی هریک باید مشوق دیگری گردیم و محرک سائرین شویم و در نشر نفحات الله کوشیم و به اعلاء کلمه الله پردازیم از نسیم گلشن عنایت دائماً مهتر گردیم و از شمیم گلزار احدیت ملتذ شویم در قلب ابرار شوق و شور

ص ۱۳۹

افکنیم و در دل احرار وله و سرور اندازیم . حمد خدا را که جنود ملکوت ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوع و سجور علم هدی در جنبش است و سحاب عنایت در ریزش و نیرافق معانی در تابش جشن و عیش ملکوت در نهایت مسرت است و صبح عنایت ناشر پرتو هدایت آهنگ ملکوت ابهی است که از ملا اعلی میرسد:

ای مرده بی جان و دل جاندار شو جاندار شو ،
 ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو ،
 ای مست و مدهوش و مضلّ هوشیار شو هوشیار شو .
 آفاق عنبر بار شد احداق پرانوار شد ،
 اشراق آتش بار شد از جان و تن بیزار شو بیزار شو .
 هنگام قربانی بود انفاس رحمانی بود ،
 اسرار ربّانی بود بر عاشقان سردار شو سردار شو .
 گلبانگ مرغ خوش سخن بر شاخ سرو اندر چمن
 درس معانی میدهد تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو . ع ع

هوالابهی

۱۳۶_ ای مشتعل به نار محبت الله در این عالم ظلمانی اشراقات انوار شمس رحمانی
 آفاق کائنات را به پرتوی روشن فرموده و ملکوت وجود را به اشعه ساطعه

ص ۱۴۰

رشد گلزار و چمن کرده انوار تابان و احسان بی پایان عیان لکن کوران
 محبوب و پس پرده نهان و البهاء علیک . ع ع

هوالابهی

۱۳۷_ ای دوستان الهی شمس حقیقت نیر اعظم افق مبین چون در مشرق اعلی طلوع
 فرمود اشعه ساطعه اش آفاق کیهان را رشک روضه جنان و غبطه جنت رضوان
 فرمود . حرارت شعاع چون به سورت تمام تابید اراضی و حدائق حقائق
 موجودات انبات گل و ریاحین و سنبل و نسرين کمالات انسانی کرد . طرف
 جویبار سبز و خرم شد و ساحت چمن مزین به سرو و سمن گردید . بلبلان
 الهی درس مقامات معنوی آغاز نمودند و عندلیبان رحمانی با نغمه و ساز
 معانی دمساز گشتند و سلطان گل در صحن چمن افسر شاهنشاهی بر سر
 نهاد و آغاز ناز و دلبری نمود . طیور سحری رسم آشفتهگی و دلدادگی
 گذاشتند و نغمه انقطاع و آزادگی نواختند و به تمجید مطلع توحید دهان باز
 نمودند و زاغان گلخنی رسم ستمگری بیشتر نمودند و غرابان ظلمانی آهنگ
 جفا کاری کردند و بر اعتراض و انکار لب گشودند و دام حیل گذاشتند و
 صد هزار گونه ظلم و تعدی نمودند . آن گل صد برگ خندان چون این ظلم و
 عدوان مشاهده فرمود به گلشن اصلی خویش شتافت و به ملکوت تنزیه و

تقدیس بتاخت و با جمال خود نرد محبت باخت و عالم را بر چشم طیور
حدیقه توحید تنگ و تاریک فرمود . لهذا بلبان گلزار حقیقی آهنگ گلشن باقی

ص ۱۴۱

دارند و عندلیبان بقا هوای گلبن رحمانی در سر گرفتند هریک به
کمال شوق آرزوی صعود و عروج دارد و تحمل فراق و اشتیاق نیارد . پس
اگر فی الحقیقه دل داده آن دلبریم و آشفته آن روی انور باید از جهان و
جهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم . لکن رجوع به دو قسم است ،
یک رجوع خاک به ساحت لولاک است و رجوع دیگر رجوع شعاع به آفتاب .
اگر به خدمت امر موفق گردیم و به نشر نفحات الله پردازیم و در اعلاء
کلمه الله بکوشیم و چون نسائم صبحگاهی بر بلاد الله مرور نمائیم و مرده را
جان تازه بخشیم و پژمرده را نشاط و انبساط بی اندازه دهیم هیاکل جهل را به
معین علم دلالت نمائیم و حقائق غافله را متنبه کنیم و خفتگان را بیدار نمائیم
آن وقت چون سلاطین با شوکت و شکوه و لشکرانبوه طبل و دهل بکوبیم و
از افق ادنی به ملکوت ابهی شتابیم و ندای جانفزای الهی را به تحسین تمام
از جبروت اعلی شنویم . آن رجوع رجوع ذره به آفتاب است و عود بلبل به
گلزار و السلام علی من اتبع الهدی . عبدالبهاء ع

هو الله

۱۳۸_ ای ثابت بر پیمان الحمد لله از مذهب لوثریان به ملکوت بهائیان پی بردی و
معانی کتاب مقدس را ادراک خواهی پس به تعالیم حضرت بهاء الله عمل نما تا
اطمینان حاصل گردد و شک مبدل به یقین شود آن وقت به جمیع اسرار و
رموز کتاب مقدس پیبری ابواب معانی بر رخت گشوده گردد و اسرار ربّانی

ص ۱۴۲

آشکار شود . اگر برهان خواهی الحمد لله به سراج حجت الهی آفاق روشن
است جمال مبارک جمیع شئونش معجزه بود از جمله در سجن اعظم در حالتی
که اسیر بود این امر اعظم را بلند کرد و ولوله در شرق و غرب انداخت به
امتحانات اعتنا منما متین باش و قوی و ثابت باش و مستقیم توجه به ربّ
الملکوت کن و در اسحار به ذکر یا بهاء الابهی مشغول گرد نورانیت این امر
بر تو ظاهر خواهد شد و علیک البهاء الابهی .

۱۳۹- ای مهتدی به هدایت کبری شکرکن خدا را که شمس حقیقت نور هدایت مبدول داشت و آفاق دل و جان روشن و منور گشت صبح هدی طلوع نمود و ظلمت دهماء زایل گشت پرده و حجاب برافتاد و دلبر مقصود جلوه نمود پیک عنایت رسید و مژده موهبت کبری داد. فضای جان وسعت و فسحت جنان یافت و نسیم جانفزا وزید ابر رحمت امطار عنایت مبدول داشت و حقائق حدائق تقدیس شد افئده و قلوب ینبوع عرفان گشت و کینونات ممکنه مستفیض از فیض شمس وجوب شد. این از فضل و موهبت حضرت بی چون است که جهان را به خون شهیدان گلگون فرمود تا این آثار باهره چون نجوم زاهره به قوتی قاهره در حقیقت امکان تأثیر نماید و عنصر حقیر را غبطه فلک اثیر فرماید. فافرح بهذه البشارة الکبری و الموهبة العظمی ائک عند ربک امین و مکین و امین و علیک السلام. ع ع

ص ۱۴۳

۱۴۰- ای مخموران صهای الهی نفحه رحمانی از ریاض باقی میوزد و صبح نورانی از افق معانی میدمد و صلاهی بیداری از ملکوت ابهی میرسد و گلبانگ هوشیاری عندلیب حدیقه تقدیس میزند. گلشن توحید در ریاض تجرید باز و گشوده و گلهای معانی و ازهار حقایق رحمانی خندان و شکفته. اوراد و ریاحین سبز و خرّمند و اشجار حدائق سبجانی بارور و ریشه محکم. انهار تسنیم جاری و چشمه فیض جاودانی جوشنده و ساری. سرو آزاد در بالیدن است و قمری مشتاق در نالیدن. لیلای حقیقی با رخی افروخته مشهود و مجنون وجدانی با دلی سوخته مشهور. بلبل گلستان الهی به نغمات معنوی دمساز و هزارستان روحانی با روی گل ربّانی همراز. از هر سمت صدای نغمه و آواز است و از هر جهت دلهای عاشقان در سوز و گداز و از هر شاخی صوت رود و ترانه بلند است و از هر کاخی نوای چنگ و چغانه. زمزمه تار و اوتار الهی بشنوید و آواز مثالث و مثانی روحانی استماع کنید عود و بریط بردارید و در این ریاض تقدیس به الحان توحید به تمجید ربّ مجید بنوازید که طیور این حدائق اید و شئون این حقایق مظاهر الطاف ربّ و دودید و مطالع انوار شمس وجود عون الهی با شما است و فیض نامتناهی شامل حال شما. عنقریب آثار عنایت حقّ ظاهر گردد و انوار الهی شرق و غرب را روشن کند و البهآء علیکم یا احبّآء الله. ع ع

هوالبهی

۱۴۱_ ای یاران چه خوش بخت و بلند اختر و همایون طالع بودید که در چنین کور و دوری مولود و در چنین قرن و عصری موجود و بر چنین موردی وارد و در چنین آستانی ساجد و در سایه چنین شجری مستریح و از چنین ثمری مستفید شده اید . کور کور جمال قدم قرن عصر اسم اعظم مورد مورد شریعت الله آستان درگاه جمال ابهی شجر شجر انیسا ثمر ثمره سدره منتهی . طوبی للفائزین بشری للواردین فرحاً للواصلین سروراً للمستظّلین والحمد لله ربّ العالمین . جمیع دوستان را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید . ع ع

هوالبهی

۱۴۲_ ای مستقیمین و ثابتین بر امر جمال قدم و متشبّثین بالعروة الوثقی الّتی لا انفصام لها این بنیان الهی از زیر حدید تأسیس شده و ایوانش بسی عالی و بلند و این حصن حصین حقّ بسی شاهق و بنیادش متین و محکم . بی خردان چنان گمان کنند که در این قصر مشید فتوری حاصل شده یا در این بنیان رفیع قصوری توان به او هام انداخت . فبئس ما هم یظنّون و یقولون و لا یشعرون ذرهم فی خوضهم یلعبون و فی وادی الغفلة یتیهون . این بنیان رحمن و ایوان یزدان پایه اش در ارض تقدیس است و کنگره اش بر اوج آسمان توحید ربّ حامیش حضرت قیوم است و دست بانیش یدالله فوق ایدیهم اُتّی یؤفکون . ای احبّای الهی بنیان متین است و حصن امر حصین سدره الهیه بارور است و

شجره مبارکه مشر و مخضّر به موهبت توتی اکلها فی کلّ حین ظاهر . وقت چیدن اثمار است و هنگام ثمره طیّبه سائر اشجار زمان حصاد است و حین اتّحاد . وقت قیام است نه نیام و حین قبول است نه خمول یوم خروش است و دم استماع صلاّی ملکوت ابهی به گوش هوش . از فضل جمال رحمن میطلبیم که توفیق عنایت شود و تأیید پیایی رسد تا هریک شمع اقلیمی شوید و انوار مبین مبذول دارید تا نتیجه مقدّسه المقصود من حیّز الوجود حاصل گردد و البهّاء علیک . ع ع

هوالبهی

۱۴۳_ ای بنده حقّ صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود پرتوش بشارت کبری

بود و مزده اش ظهور جمال ابهی و در احسن القصص قیوم اسما واضح من دون خفا در جمیع بیان جمیع امور منتهی به این ذکر ابداع احلی انّ يوم القيامة من اوّل ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب و ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانة و ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان . و از جمله واحد بیان خود آن حضرت است ، هیجده حروف حیّ و نوزدهم خود حضرت است و یکی از حروف حیّ حضرت قدّوس است که میفرماید سیزده واحد مرآت در ظلّ اوست . پس به محتجبین بفرما که حضرت اعلی با وجود این که میفرماید زنهار زنهار محتجب از آن جمال کبریا به توجّه به من مگرد و یا به آنچه که در بیان نازل شده با وجود این ای بیهوشان از هر طرفی فریادی برآید . یکی

ص ۱۴۶

گوید این ظهور من یظهره الله و دیگری گوید این قصور من یظهره الله دیگری فرماید این مکتب دروس من یظهره الله و دیگری گوید این مهد نشور من یظهره الله . حضرت اعلی میفرماید ایاک ان تحتجب بالواحد البیانة او بما نزل فی البیان . لکن این بیهوشان ظواهر آیات را بهانه نموده و بر آن جمال بی مثال که جمیع بیان به ذکر او نازل شده اعتراض نمایند فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا . میفرماید اگر الیوم ظاهر شود فانا اوّل العابدین ثمّ انتم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون ثمّ و ثمّ الی آخره . اوّل ملاحظه فرما که به چه استناد فتوی بر خون حضرت اعلی روحی له الفدا دادند . ملاّ محمد ممقانی گفت ایها الناس خدا در قرآن میفرماید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتّقین یعنی هدایت عالمیان است و به نصّ صریح میفرماید و لکنّه رسول الله و خاتم النبیین . ما چنین نصّ صریح را چگونه سبب ضلالت دانیم با وجود این که عین هدایت است . این شخص که گوید اولاد رسولم بنیان رسول را بر انداخت پس بعضی از احکامی که در بیان منصوص است و به کتاب اقدس نسخ شده است یک یک را شمرد بعد گفت که علامت سیادت را از سر مبارک حضرت برداشتند و به کمال بغضا آن فتوی را بی محابا داد . بگو آیا قوم یهود به چه متمسک شدند و آن یار را زینت دار کردند؟ جز به ظواهر آیات توراۃ تشبّث نمودند و از آن فیض مسیحائی محروم گشتند؟ به نصّ توراۃ تشبّث نمودند و از آن منزل توراۃ محتجب گشتند و فریسیان که اعلم علمای عصر و زمان بودند حضرت مسیح را مسیح نامیدند و آن وجه صبیح ملیح را

ص ۱۴۷

قیبح شمردند . این است شأن امم در وقت اشراق نیرعالم . و همچنین
 نفحات قدس احمدی شطربطحا و یثرب را معطر نمود و نسیم جانپور تعالیم
 الهی جزیره العرب را معرض بهار روحانی کرد علمای مسیحیین متشبث به
 ظواهر کتاب مبین گشتند و از اشراق آفتاب علّیین محروم ماندند زیرا به
 نصوص قاطعه ظاهره انجیل جلیل بشارتی بعد از حضرت مسیح نخواهد بود .
 کشیشان و قسّیسان به این عبارات متمسک شدند و از نور یقین که از افق
 مبین ساطع و لامع بود محتجب ماندند . خلاصه جمیع ملل در یوم ظهور نور
 رحمن متمسک به ظواهر آیات کتاب گشتند و از فیض یزدان خود را بی بهره
 و نصیب نمودند این سهل است اکثر علما از کتب استنباط فتوی بر قتل
 سلاطین وجود و انوار غیب و شهود نمودند . اما آن ملل اگر محتجب از ملّیک
 آفاق گشتند چندان جای تعجب نبود زیرا وصایای صریحه واضح در کتب و
 نصایح مکمله در صحف مثل بیان نبود . اما حضرت اعلی روحی له الفدا از
 برای نفسی محلّ توقّف نگذاشتند بکلی پرده برداشتند و به صریح عبارت در
 جمیع بیان فرمودند که مقصد از جمیع الواح و زیر آن نیر اعظم است زینهار به
 صریح کتاب و تأویل خطاب و اشارات آیات محتجب از آن نیر آفاق نگردید .
 آیا چنین وصایا و نصایحی در تورا و انجیل یا فرقان جلیل موجود ؟ لا والله .
 این مختصّ به این ظهور اعظم است که صبح هدی جمال اعلی روحی له الفدا
 کشف غطا فرمودند و سبیل هدی در نهایت وضوح و صفا نمودند . و از این
 گذشته بعد از شهادت آن سرّ وجود و مقام محمود این قوم عنود کجا

ص ۱۴۸

بودند؟ هریک در زاویه خذلان ابدی خزیده و رورا از یار و اغیار پوشیده در
 نهایت خوف و هراس مخفی از جمیع ناس بودند تا آنکه آن جمال قدم و اسم
 اعظم روحی لاحبائیه الفدا امر الله را بلند فرمودند . آن وقت این ماران و موران
 از حفره خفا بدر آمده جولان نمودند ولی ایّامی نگذشت مگر آن که فساد
 کردند و علم عناد بلند نمودند و خود را به حفره عذاب انداختند لا تسمع
 لهم ذکراً ولا همسا . این وقایع اخیر را ملاحظه نما وقتی که این آوارگان
 در زیر تهدید شمشیر بودند سلطان الشّهدا و محبوب الشّهدا روحی لهم الفدا
 و همچنین سائر شهدا به مقام شهادت کبری فائز گشتند شهداء یزد را پاره
 پاره نمودند و شهیدان خراسان را سوختند و رماد اجسادشان را به باد
 دادند و هم چنین در شیراز و سائر جهات ، رئیس این قوم عنود در منابر
 اصفهان و طهران به صریح عبارت تبرّی از حضرت اعلی مینمود ، آیا این را هم

میتوان پنهان کرد؟ داستان اصفهان و طهران شده بود حال که ملاحظه مینماید که آوازه امر الله شرق و غرب را به حرکت آورده و صیت اسم اعظم جنوب و شمال را احاطه کرده قوه کلمه الله قوآت عالم را به زلزله انداخته و ندای الهی جهان انسانی را به بشارات روحانی حیات بخشیده دوباره از حفره خمودت بیرون آمده عربده ای مینماید و اظهار وجود میکند که ما اهل بیانیم و اساس این بنیان . هیئات هیئات سنینی چند قبل از این کجا بودند ، کدام یک از اینها در سیل ربّ اعلی جام بلا نوشید یا زحمتی کشید؟ جز تبّری و بیزاری ابداً چیزی صادر و ظاهر نشد و به غیر از فسق و فجور بروز و ظهوری

ص ۱۴۹

نگشت . حال نیز اگر امتحانی به میان آید و الله الذی لا اله الا هو فوراً ملاحظه نمائید که بر فراز منبر برآیند و ندای نحن بریئون بلند نمایند بلکه لعن و طعن فرمایند .

ای جناب یک سؤال صواب از این نفوس بنما و بگوای اهل انصاف بالله بعد از سفک خون مطهر حضرت اعلی این میرزا یحیی چه کرد جز آن که دمامم به فکر عروسی افتاد و هر روز حرمی در برگرفت حتی تجاوز به حرم محترم نمود که امّ المؤمنین بود و به نصّ جمیع شرایع الهی این بی حرمتی قطعاً جایز نه . با وجود این ابداً مراعات ظاهری نیز ننمود خود تصرف نمود و به این کفایت نکرد به دیگری بخشید ، جز این فعل فظیع چه نصرتی در امر الله نمود؟ کدام نفسی را تبلیغ کرد و کدام مسئله را تشریح نمود و در چه موقعی به جانفشانی برخاست ، و در چه موردی نفس رحمانی اظهار کرد؟ این خواصّ اتباع اوست که ملاحظه مینمائید حتی از آداب ظاهری محرومند یکی پرستان است و دیگری اندلف در کلیسای رومیان . این چه بلاهت است و این چه حماقت این چه غفلت است و این چه جهالت . یا ایّها النّاس ضُربَ مثلاً فاستمعوا له إنّ الذّین تدعون من دون الله لن یخلّقوا ذبّاباً و لو اجتمعوا له و إنّ یسلّبهم الذّبّاب شیئاً لا یستفیدوه منه ضَعُفَ الطّالبُ و المطلوب . و همچنین میفرماید یدعوا من دون الله ما لا یضرّه و ما لا ینفعه ذلک هو الضّلال البعید یدعوا لمن ضرّه اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر و انّ هذا هو الحقّ الیقین . ملاحظه نمائید که شهاب ثاقب میثاق چگونه به قلب آفاق زد و چه

ص ۱۵۰

اشراقی از ملکوت غیب در صفحات سقلاب و افلاق افتاد ، شرق منور نما

غرب معطر نما نور به سقلاب ده روح به افلاق بخش . با وجود این این منکران مانند خفاشان در زاویهٔ خمول خویش خزیده انکار آفتاب کنند . فنعلم ما قال فهبنی قلت هذا الصّبح لیل أیعمی النّاظرون عن الضّیاء ؟ لا والله . فسوف تسمع نعمات هذا الصّور ونقرات هذا النّاقور من الملاء الاعلی فسبحان ربّی الابهی وعلیک التّحیة و التّناء .

هو الله

۱۴۴_ ای حضرت امین علیک بهاء الله و ثنائه . خدمات آن جناب در آستان الهی چه در ایام ظهور چه بعد از صعود مشهود و این از اعظم فیوضات ربّ جنود است . فاشکر الله علی ذلک و اثن علیه . این از فضل جمال مبارک است که چون من و چون امثال من به این مواهب موفّق و مؤید می گردد . پس کف ابتهال را به درگاه ذوالجلال باز کن و آغاز این نیاز فرما که پروردگارا محض فضل عظیم و لطف عمیم نابود و تباهی را پناهی عنایت فرمودی و در بارگاه الهی راه دادی و آگاهی بخشیدی و به نور صبحگاهی و فیض نامتناهی هدایت فرمودی و بر خدمت موفّق کردی احسان و جودت چنان وجود را احاطه نموده است که ذرات حکم نیّرات یافته است و قطرات موج بحیرات پیدا نموده از فضل و فیض دما دمت و پرتو آفتاب موهبت هر گیاهی درخت بارور شده است و هر اعشابی گل و ریحان و سنبل و ضیمران گردیده است این عبد را تا نفس

ص ۱۵۱

پایان بر خدمت مستدام بدار . ع ع

چند مراسله پیاپی ارسال گردید انشاء الله خواهد رسید عنقریب در این ایام اریاح امتحان از شطرافتتان به هبوب آید و گردباد آزمایش از هر جهت به حرکت آید و آنچه در الواح الهیه اخبار داده شده است کلّ ظاهر گردد و چون امر عظیم است البتّه امتحان عظیم خواهد بود . هر سال که بهارش رشک فردوس جنان است و ربیعش لطیف و بدیع و گل و ریحانش و سنبل و ضیمرانش در غایت طراوت و لطافت و میوه و بارش و فواکه مشکبارش در نهایت حلاوت البتّه طوفان بارانش و بوران زمستانش و برف و یخ و طغیان سیل روانش نیز شدید است . تا این شدّت برودت احاطه ننماید آن بهار جان پرور جهان را نیاراید و جمال گل چهره نگشاید و مرغان چمن نسراید و کوه و دشت رشک بهشت برین نگرند . باری امر الله آنچه امتحانش عظیم و افتتانش شدید شود قوّت و قدرتش در عالم ظهور پدید گردد و انوارش در شرق و

غرب جهان ساطع و مضیء شود .

حمد جمال قدم و اسم اعظم را که ارکان نفاق را در مدینه کبیره از بنیاد بر انداخت و ریشه شقاق را بکلی قطع نمود . شیخ احمد عنود و آقاخان مردود را با جمیع عونه اسیر ذلّ و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم امرش را تأیید کرد . دوستانش را در کلّ مواقع به جنود ملأ اعلیٰ نصرت کرد و

ص ۱۵۲

معاندان را در جمیع مقامات ذلیل نمود صدق طویّت و خیریت نیّت و صداقت و امانت و دیانتشان را نزد کلّ واضح و مشهود فرمود و فساد و عناد و فتنه و کینه بد خواهان را مشهود و معلوم کرد در نزد جمیع حکومت عالم ثابت و مقرر داشت که این حزب مأمور به اطاعت و وفاند و ممنوع از مخاصمه و شقاق خیر خواهان دولتند و محبّان و دوستان سلطنت سریر شهریاری را مطیع و منقادند و درگاه خسروی را به جان و دل بنده آزاد ، طوعاً خادمند و به طیب خواطر ملازم . این کیفیت تا به حال مجهول بود بلکه برعکس مشتبه و نامعلوم حال الحمد لله به عون و عنایت اسم اعظم حقیقت حال معلوم و مشهود گردید جمیع راهها استوار شد و هر سنگلاخ هموار ، از خارج مشکلی نماند و از اعداء صندید معاندی نماند معاندان باقی را شأن و وجودی نه و دشمنان صمیمی را قدر و شهودی نیست این از جهت طوائف سائره و اعداء خاسره .

اما در امر مبین و نبأ اعظمش نیز بیست و پنج سال پیش در کتاب اقدس عظیمش که لوح محفوظ الهی و امّ الكتاب ربّانی بود به نصّ صریح و فصل خطاب صحیح منهج قویم قدیم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیش را لائح فرمود و شریک و سهیم در امر عظیم و سلطان مبینش نگذاشت و جمیع دوستان را چون طفل رضیع از این ثدی عزیز در این مدّت مدیده شیر داد و رکن شدید را آشکار و پدید کرد . پس به اثر قلم اعلیٰ از ملأ انشاء و اهل

ص ۱۵۳

ملأ اعلیٰ و اهل سرادق قدس خلف حجابات بقا عهد و پیمان گرفت و قسم و ایمان یاد فرمود که ثابتین را به جنود ملکوت ابهی نصرت فرماید و راسخین را به قبیل ملائکه از افق اعلیٰ حمایت ، مارقین را اسیر خذلان کند و متزلزلین را اجیر شیطان ، امری را مستور نداشت و شبهه ای نگذاشت ولی پیمان به این عظیم را البتّه تزلزل شدید حاصل گردد و میثاق به این وثیق را البتّه ناقض ناقص غیر مستقیم مشهود آید این از سنن الهیه است و از امتحانات لاریبیه و

لن تجد لسنة الله تبديلاً . امیدوارم که این گونه امور واقع نگردد و از این قبیل وساوس به میدان نیاید . اولاً این که میثاق شدید و بنیان پیمان از زبر حدید ، ثانیاً آن که این عبد را با نفسی کلفتی نه و تعرضی نیست تکلیفی ندارم و تمیزی نجویم درگاه جمال مبارک را عبد فانیم و آستان مقدس را پاسبانی دانی با کسی معارضه نکنم و منازعه ننمایم سر تسلیم دارم و قلبی سلیم من شاء فليتمسك بعروة الله الوثقى و حبله المتين و من شاء فليترزل في ميثاقه الغليظ و امره المبين . باری این را بدان اگر کلّ احبّای الهی نعوذ بالله مترزل شوند این عبد در حقّ نفسی توبیخ روا ندارم و حرفی بر زبان نرانم به خدا واگذارم و به عروۀ تسلیم و رضا تشبّث نمایم . ولی این را بدان که این نور مبین را هیچ حجابی حائل نگردد و هیچ نقابی ساتر نشود فسوف تری المترزلون فی خسران مبین . ع ع

ص ۱۵۴

هوالبهی

۱۴۵_ ای گلهای بوستان عرفان در این اوقات که امم عالم مقاومت با امراسم اعظم خواهند و احزاب ممالک و ملل مقابلی با جمال قدم جویند صعود و عروج آفتاب فلک توحید را وسیله نمودند و به گمان و ظنون خویش بهانه کردند غباری از اوهام برانگیختند و بند عهد و پیمان گسیختند و آبروی انصاف و عدل را بریختند و با حقّ درآویختند . ولی غافل از آن که شمع الهی را بادهای مخالف خاموش ننماید و آفتاب فلک هستی به غبارهای اوهام مخفی و پنهان نگردد بحر بخشش رحمانی از امواج باز نماند و ابر نیشان ربّانی از فیضان ممنوع نشود نسائم جود از مهبّ عنایت مقطوع نگردد و روایح مواهب از گلزار رحمت انقطاع نیابد یریدون ان يطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتّم نوره و لو کره الکافرون . ای دوستان شهاب ثاقب باشید و سیوف قاطع گردید انوار لامع باشید و نجوم ساطع گردید اشجار توحید شوید و اثمار تفرید بار آورید تمسک بعروة الوثقی جوئید و توسّل به ذیل مطهر جمال ابهی نمائید و البهآء علیکم یا احباء الله و اودّائه فی کلّ بکورو اصیل . عبده عبّاس

هو الله

۱۴۶_ ای خلیل اگر در سبیل الهی رهبر و دلیلی طلبی جمال مبین و سرّ القدیم و کوکب منیر بود چه که هادی و دلیل و مقصود جلیل و کعبه عاشقان روی معشوق حقیقی بود . آن کینونت قدم جمیع اهل عالم را دلالت بر ثبوت بر

پیمان الهی فرمود و تمسک به میثاق حضرت غیرمتناهی . حال نو هوسانی چند این عهد که اسم اعظم است بهشتند و به قوه اجتهاد و استنباط خویش تمسک جستند و مبین و ناطق منصوص را فراموش نمودند . ع ع

هو الله

۱۴۷_ ای کنیز خدا نامه‌ات رسید شکایت از محفلتان نموده بودی که در اضطراب است . هر مرضی را علاجی و هر مصیبتی را فرجی علاج سریع این مرض که به محفل عارض شده تذکر و تفکر در عهد و میثاق است که آیا این عهد و میثاق را جمال مبارک به جهت اطاعت کل گرفته‌اند یا به جهت مخالفت . اگر به جهت مخالفت گرفته‌اند حرفی نداریم و اگر به جهت اطاعت و موافقت گرفته‌اند تزلزل سبب خسران مبین است و عدم اطاعت و عدم توجه ضلالی عظیم . حضرت مسیح روحی له الفداء در حق پطرس یک کلمه فرمودند نه به خط خویش نگاشتند و آن کلمه این است توسنگی و بر آن سنگ کلیسای خود را بنا نمایم . این یک کلمه است چندان اهمیتی ندارد و این روایت است نه کتابت و نه به قلم مسیح مرقوم شد ، با وجود این جمیع حواریین خاضع و خاشع شدند . حال جمال مبارک به خط خود به اثر قلم اعلی و صریح عبارت کل را امر قطعی بر اطاعت و توجه فرمودند یا باید گفت جمال مبارک نعوذ بالله نادان بودند و خطا کردند که کل را امر به اطاعت مرکز عهد فرمودند و مبینی کتاب را حصر در مرکز عهد به صریح عبارت فرمودند

یا باید اطاعت کرد و توجه نمود . عجا ، در ملکوت الهی چه جواب به جمال مبارک خواهند داد همین قدر ملاحظه کفایت است اگر انصاف در میان باشد و اگر انصاف نباشد و به اعتساف سخن رانند مسئله دیگر است . باری این ناقضین و مخالفت جمیع نظیر کف دریاست بقائی ندارد زائل گردد و دریا که سبب حیات است باقی و برقرار . ملاحظه بعد از مسیح را بکنید که چقدر نفوس بر فساد و فتنه در امر حضرت قیام نمودند ولی عاقبت خائب و خاسر شدند و حقیقت علم بر افراخت . این نقض عهد نیز چنین است مثل سراب است عنقریب محو و نابود خواهد شد و علیک التّحیّة و الثّناء . Abdul Baha Abbas

۱۴۸- ای کنیز الهی نامه شما رسید مضامین دلالت بر ثبوت بر میثاق داشت لهذا امید چنان است که در جمیع موارد موفق گردی زیرا الیوم اهم امور ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق است زیرا وحدت بهائی به هیچ چیز محافظه نگردد مگر به میثاق اگر چنانچه وحدت بهائی به چیز دیگر محافظه میشد البتّه جمال مبارک به آن امر میفرمود . در کتاب اقدس که مرجع کلّ است و کتاب عهد که لوح اخیر جمال مبارک است و اثر قلم اعلی است جمیع را خطاب واضح صریح میفرمایند اوّل اغصان بعد افنان را بعد منتسبین را بعد سائر احبّاء را که به مرکز عهد توجّه داشته باشند آیاتی در کتاب اقدس

ص ۱۵۷

نازل شده است که بعد از صعود توجّه به فرع منشعب از اصل قدیم کنید . در کتاب عهد صریح میفرماید که مقصود مرکز عهد است و به صریح عبارت در لوح مخصوص که پیش کلّ مسلم است میفرماید مرکز نقض فلان شخص ، اسم صریحش را میفرماید ، اگر ادنی انحرافی از ظلّ امر بجوید از غصنیت ساقط است ، دیگر چه صراحتی اعظم از این میشود؟ حال یا باید گفت جمال مبارک مخطی بود و سبب ضلالت ناس بود زیرا کلّ را دلالت بر اطاعت نفسی فرمود که جائز نه ، یا آن که باید گفت ادنی انحراف از عهد و میثاق سبب محرومیت از الطاف نیر آفاق است ، از این دو شقّ یک شقّ صحیح است ثالث ندارد . باری وحدت بهائی را جز به میثاق الهی محافظه ممکن نه امروز قوه محرکه در جسم آفاق میثاق است ، اگر میثاق مهمل شود به چه قوتی حرکت نماید؟ عبارتی که روایه حضرت مسیح در حقّ پطرس فرمود انت الصخرة و علی هذه الصخرة ابني کنیستی این کلمه هزار سال وحدت مسیحی را محافظه کرد بعد از هزار سال به اسباب سیاسی اختلاف حاصل شد . حال این کلمه از مسیح هزار سال وحدت مسیحی را محافظه کرد دیگر معلوم است کتاب عهد که اثر قلم اعلی است چه خواهد نمود . ولی نوهوسانی چند که اوّل ثابت بر میثاق بودند و در خصوص ثبوت و برائت از ناقضین رسائلی نوشتند ناقضین را مردود درگاه کبریا شمردند و آن رسائل موجود است حال به جهت غرض نفسانی از میثاق منحرف شدند و متابعت اهل نفاق نمودند نظیر یهودای اسخریوطی این به طمع چند درهم در خون مسیح داخل شد فاعتبروا یا اولی

الالباب . و اگر چنانچه توثبات و راسخ بر عهدی با کنونشن روابط محکم متین داشته باش و از هر نفسی که رائحه انحراف استشمام نمودی بیزارشو و کناره کن تا در صون حمایت میثاق محفوظ و مصون مانی و مانند شمع به نور استقامت بر افروزی من به جمیع خلق مهربانم و به هیچ نفسی اعتراض ننمایم در حق کلّ دعا نمایم تا نظر عنایت الهی شامل کلّ گردد این عهد و میثاق را جمال مبارک گرفته اند من نگرفته ام جواب او را بدهند من اعتراضی ندارم بر من است که به کلّ نفوس مهربان باشم انتقام راجع به جمال مبارک است به من نیست من به کلّ مهربانم و اگر کلمه ای مرقوم شود مقصد بیان حقیقت است و محافظه دین الله تا وحدت بهائی محفوظ ماند اگر نفوسی بخواهند وحدت بهائی را بهم بزنند خود میدانند . اگر جمال مبارک در ملکوت ابهی بفرماید ای احبّا من به اثر قلم اعلی و صریح کتاب اقدس آیا شما را به اطاعت امر کردم یا به مخالفت آیا نفس مرکز نقض را امر ننمودم که اطاعت کند و توجه کند چطور شما مرکز منصوص صریح مرا مخدول کردید من امر کردم توجه به او نمائید چگونه روگردانیدید و وحدت بهائی را بهم زدید ، چه جواب خواهند گفت ؟ احبّا در امور دقت باید نمایند دیگر هر قسم مناسب بدانند مجری دارند من تکلیفی ندارم . در امریکا هر صدائی بلند شود لابدّ چند روزی چند نفسی پر هوس بیهوش حول او جمع شوند حتی در گرین عکا ملاحظه شد که شخصی از اهل مالطه نفوس را به شدت گرسنگی دعوت مینمود و اجرت میگرفت با وجود این چند نفر حول او جمع

شده بودند و از گرسنگی مثل مرده بودند و به آن شخص اجرت میدادند

هو الله

۱۴۹_ ای طالب حقیقت آن عباراتی که مرقوم نمودی از جمال مبارک متمم آیه ای است که میفرماید باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المالّ توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القدیم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا وانا الفضال الکریم . و اگر کسی بدون درج عبارت اول عبارت ثانی را

مرفوم دارد آن که نمیداند در شک و شبهه افتد . اما غصنیت به صریح بیان مبارک مشروط به توجه و اطاعت مرکز میثاق و نقطه عهد است در صورت عدم توجه غصنیت بکلی ساقط چنان که به صراحت در حق میرزا محمد علی میفرمایند اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود ساقط است و این به نصّ صریح اسم و رسم بیان مبارک است و خود میرزا محمد علی مقرو و معترف به این نصّ قاطع دیگر چه انحرافی اعظم از نقض میثاق است . بلی غصنیت موهبت الهی است اما به شرط ثبوت بر میثاق و نقض میثاق سبب سقوط است این است که در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا میفرماید من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است هر غصنی در من که میوه نیاورد او را نزع میکند و دور میسازد و هر چه میوه آرد آن را پاک میکند تابیشتر میوه آرد تا آن که میفرماید من

ص ۱۶۰

تاک هستم و شما شاخه ها ، آن که در من میماند و من در او میوه بسیار میآورد زیرا که جدا از من هیچ نمیتوانید کرد اگر کسی در من نماند مثل غصن بیرون انداخته میشود و میخشکد و آنها را جمع کرده در آتش میاندازند و سوخته میشود . و همچنین در انجیل یوحنا در فصل هشتم میفرماید جواب گفتند که ما ذریه ابراهیم هستیم و ابدأ بندگی کسی را ننمودیم بعد در آیه سی و نهم میفرماید جواب گفتند به مسیح پدر ما ابراهیم است فرمود یسوع اگر اولاد ابراهیم بودید هر آینه اعمال ابراهیم را مجری میداشتید لکن شما الآن میخواهید مرا قتل نمائید . باری به صریح نصوص مبارک هر نفس ولو از اعلی درجه باشد و از اغصان باشد بمجرد نقض میثاق ساقط است این نصّ صریح است و در حق میرزا محمد علی به تصریح میفرمایند به اسم و رسم اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود ساقط است و در انجیل ملاحظه فرما که به چه تصریح بیان میفرماید . و این شخص نه این است که نقض میثاق نمود و بس ، سبب تزییع امر الله در جمیع آفاق شد و سبب ذلت امر الله گشت و در خون عبدالبهاء کوشید و سند در دست است و تحریف کلمات جمال مبارک نمود . شما رساله آقا میرزا بدیع الله را بدست بیاورید و بخوانید و ببینید که چگونه تحریف کتاب الله نموده و برهان موجود در دست . و اما مکتوب ثانی شما جوابش را در عالم رؤیا استماع خواهی نمود مفصل است و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع ، ۲۳ اغسطس سنه ۱۹۰۴

ص ۱۶۱

۱۵۰- ای بنده بهاء چه نویسم و چه اندیشم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه
 الفدا از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زبر حدید متین و رزین و رصین
 نهاد و این بنیان بلند پیمان را ایوان رحمن قرار داد . هر نفس اندک انصاف
 دهد ملاحظه مینماید که از بدایت نشئه انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد
 و پیمانی در قطب ملاً اعلی و مرکز ملکوت ابهی تأسیس نگشت . از بدایت
 ظهور شعله نورانی طور تا غروب آفتاب انور جمال مشکور هیچ لوحی نازل نشد
 مگر آن که صراحه یا کنایه یا اشاره ذکر این عهد المست و میثاق قدیم
 فرمودند و متمسکین را حمد و ستایش و مدح و نیایش فرمودند و متزلزلین و
 ناقضین و ناکثین را زجر و نکوهش . پس به اثر قلم و نقوش خط ابهی در
 صفحات بیضاء از من فی الوجود از غیب و شهود عهد و پیمان گرفتند و
 کتاب عهدی فرمودند و وصیت الله این که ثبت نمودند . انصاف باید داشت
 که جمال مبارک چقدر احتیاط مجری داشتند حتی در کتاب اقدس که ناسخ
 کل کتب است به بیان واضح صریح نه اشاره و کنایه و تلویح در مواضع
 متعدده به چه قوت و قدرت مشدده بیان فرمودند . با وجود این خاک بر سر
 خلق احمق که ما محل ظنون و اوهام گوناگون واقع شدیم بلکه به سهام و
 سنان شبهات مطعون . ولی اینقدر بدان که سراج الهی روشن گردد و نجم
 بازغ ساطع بر انجمن بحر الهی بجوش آید و نهنگ دریای رحمانی در خروش
 عندلیب گلستان بهائی در نغمه و شور آید و بلبل گلشن ربّانی در ترانه بی

ص ۱۶۲

فتور . آن وقت گوش شنوا که معتاد استماع نغمه بلبل است آواز سروش شنود
 که سبوح قدّوس این است عندلیب گلزار من این است بلبل باغ من این است
 شمع آفاق من و البهاء علیک .

۱۵۱- ... در خصوص احبای پیسبرگ مرقوم نموده بودی که سوء تفاهمی در میان
 احباب واقع شده ، سوء تفاهم ممکن نیست به هیچ قوه ای زائل شود مگر به قوه
 میثاق . قوه میثاق کلمه جامعه است و حلال مشکلات زیرا به نص صریح به اثر
 قلم اعلی میفرماید هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد
 کنید او حلال مشکلات است لهذا هیچ قوه ای سوء تفاهم را میان احبای زائل
 نمینماید مگر عهد و میثاق الهی . لهذا جمیع احبای را تشویق و تحریص بر
 ثبوت بر عهد و میثاق نما . حضرت مسیح در حق پطرس فرموده است تو سنگی
 و بر این سنگ بنیان کنیسه خود را بنهم . این اثر خامه حضرت مسیح

نیست و صریح بر توجّه نیست و در کتاب حضرت مسیح نازل نشده است
 مجرد یک روایت حواریون است . این روایت سبب شد که کلّ اطاعت کردند
 و سوء تفاهم در میان حواریّین و مسیحیان نماند . حال این کتاب عهد است
 نه روایت و به اثر قلم اعلی است نه حکایت و صریح میفرماید که بعد از من
 توجّه به مرکز عهد کنید و آنچه سوء تفاهم در کتاب واقع میشود او مبین
 است و آنچه او بگوید صحیح است و حصر فرمودند و این لوح اخیر است که
 از اثر قلم اعلی پیش از صعود ظاهر شده است . جمیع الواح سابقه در ظلّ

ص ۱۶۳

کتاب عهد است چون کتاب عهد مؤخر است و جمیع الواح سابقه مقدّم و
 اسمش را کتاب عهد مرقوم نموده است . دیگر ملاحظه کنید اگر احبّا بر عهد
 و میثاق ثابت بمانند، آیا ممکن است میانه ایشان سوء تفاهم حاصل شود؟ لا
 والله . مگر نفوسی که غرض و مرض خصوصی داشته باشند و در فکر ریاست
 بیفتند که یک حزبی تشکیل کنند آن نفوس با وجود آن که با قلم خود رسائل
 نوشته اند و ناقضین عهد را لعنت کرده اند که ناقضین هادم بنیان حضرت
 بهاءالله هستند و حضرت بهاءالله این عهد را به قلم اعلی مرقوم نموده است
 هر کس ذره ای از مرکز میثاق انحراف کند از اهل نفاق است و سزاوار غضب
 الهی ، حال همان نفوس از ارکان نقضند این از روی غرض است . زیرا آن نفوس
 خواستند که ریاستی حاصل نمایند و ثروتی بدست آورند چون ملاحظه نمودند
 که در ثبوت بر میثاق هوای نفس آنها میسر نشود لهذا منحرف از میثاق شدند
 این نفوس یا اوّل صادق بودند حال کاذب و یا اوّل کاذب بودند حال
 صادق در هر صورت کذب آنها ثابت . با وجود این بعضی نفوس که خبر ندارند
 از القای شبهات آنها متزلزل گردند شما همه را بیدار کنید ...

۱۵۲_ ... امروز مغناطیس تأیید ملکوت الله ثبوت بر عهد و پیمان است و ما عدای آن

کلام هدیان ، زیرا وحدت بهائی به چه چیز محافظه گردد آیا به اقوال مزخرفه
 بعضی؟ استغفر الله عن ذلک . حضرت مسیح به جهت محافظه وحدت مسیحی یک
 کلمه خطاب به پطرس فرمود انت الصّخرة و علی هذه الصّخرة ابني کنیستی .

ص ۱۶۴

این کلمه هشتصد سال وحدت مسیحی را محافظه کرد و حال آن که روایت
 است . اما کتاب عهد روایت نیست اثر قلم اعلی است و مجرد به جهت حفظ
 وحدت بهائی نازل شده است تا مردم پریشان و سرگردان نشوند و هر روز

از برای خود بتی نتراشند و مرجع جدیدی انتخاب نکنند و فتنه جویان میدانی نیابند . سبحان الله با وجود این بعضی نوهوسان و بی خردان میخواهند که به تملّق و حلاوت کلام نفوس را از صراط مستقیم منحرف نمایند و در صحرای اوهام سفیل و سرگردان کنند خود میدانند بر ماست بیان حقّ هر کسی خواهد قبول نماید و هر کسی نخواهد انّ الله غنیّ عن العالمین و علیک التّحیّة

والثناء . ۱۸ تموز ۱۹۱۹ Abdul Baha Abbas

۱۵۳_ ... خلق هنوز از قوّه میثاق غافلند این عهد نه روایت است و نه حکایت به قلم اعلی از حضرت بهاء الله در نهایت قوّت این میثاق تأسیس یافته و البتّه اگر جمیع من علی الأرض جمع شوند و رخنه ای خواهند البتّه عاقبت خائب و خاسر شوند تا چه رسد به معدودی قلیل . قوّه میثاق مانند آفتاب است و نفوسی که حرکت مخالف نمودند مانند پارچه های ابر خفیف ، شمس میثاق ابرهای بسیار کثیف را محو و متلاشی نماید تا چه رسد به این ابرهای وهمی . چنان که ملاحظه میکنی که در جمیع بلاد ندای میثاق بلند است و در نفوذ تامّ . حضرت مسیح فرموده است به پطرس که تو سنگی و بر این سنگ کلیسای خود را بنا می کنم . این کلمه را جمیع اهل عالم مقاومت نتوانست عاقبت ثابت

ص ۱۶۵

و محقّق شد . حال حضرت بهاء الله به اثر قلم اعلی در کمال وضوح به صریح عبارت این عهد و میثاق را تأسیس فرمود دیگر ملاحظه نمائید چه قوّتی دارد . حال بعضی نوهوسان مثل خفّاش در تاریکی با یکدیگر وسوسه مینمایند و به همدیگر خفّیا میگویند که این آفتاب میثاق کسوف یابد و مه تابان عهد خسوف خواهد یافت ، لکن آفتاب عهد به یک اشراق این خفّاشان را خائب و خاسر نماید ...

۱۵۴_ ... سراج امر الله را باید بواسطه زجاج از بادهای مخالف حفظ نمود و طیور مظلوم را باید از طیور درنده مصون داشت گلّهای شکفته را باید از دست تناول محافظه کرد و اغنام الهی را باید از شرّ گرگان محفوظ نمود . اگر حصن حصین امر الله به قوّه میثاق محفوظ نماند در یک روز در بهائیان هزار مذهب پیدا شود چنانچه در دورهای سابق حاصل شد ولی در این دور مبارک محض صیانت امر الله که تفریق در بین حزب الله نشود جمال مبارک روحی له الفداء به اثر قلم اعلی عهد و پیمان گرفت و مرکزی معین فرمود که مبین کتاب است و رافع اختلاف آنچه او بنگارد و بگوید مطابق واقع و در صون حمایت جمال مبارک از خطا محفوظ . مقصد از این عهد و میثاق رفع اختلاف از آفاق است

الله ابھی

۱۵۵_ الہی الہی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب و حجبت الابصار سبحات
الاعتساف و حُرمت الاعین عن مشاهدة الانوار و مُنعت الآذان من استماع الاسرار
ای ربّ اخرق الاستار و احرق الحجب السّاترة للابصار و اکشف الغطاء عن
البصائر یا ذا العطاء انّک انت الکاشف الخارق للحجاب و السّحاب و مظهر
الشمس فی رابعة النّهار .

ای بنده حقّ ، حقّ عیان چون مهر رخشان آمده ، حیف کاندلر شهر کوران آمده .
جمال ابھی روحی لاحبائہ الفداء سی سال قبل از صعود کلّ را به مرجع
مخصوص دلالت و به کرات و مرّات احبّاء حاضرین را دلالت ، بعد در کتاب
اقدس به نصّ صریح چون بنیان مرصوص به مقام منصوص هدایت فرمودند و
شب و روز احبّاء را گاهی به تصریح گهی به تلویح گهی به کنایه گهی به
اشاره اخطار و ایقاز میفرمودند تا آن که کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق الہی
به اثر قلم اعلیٰ مرقوم شد و مرکز میثاق مشروح گشت آفتاب عہد بتایید نور
هدایت کبری بدرخشید تا باز بعد از صعود اختلاف حاصل نگردد و اجتهاد
به میان نیاید و هر کس به هوای خویش نپرد . خلیفہ ثانی حسبنّا کتاب اللہ
نگویند ، خلیفہ ثالث انا ذوالنّورین نفرمایند مرکز میثاق معلوم باشد و مبین
آیات نیر آفاق منصوص ، صغیر و کبیر کلّ اطاعت نمایند عظیم و حقیر کلّ
هدایت جویند . حال مرکز منصوص متروک و مرجع مخصوص مخذول و منکوب

احزاب مهزومه در جولان و شبہات استنباطیہ مستولی بر قلب هر جبان و هزار
افترا ورد زبان ، یکی گوید نسخ شریعت نمودند دیگری گوید نماز و روزه را
برداشتند حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان . جمیع این روایات و
حکایات محض القاء شبہات است و الاّ دین دین اللہ است و شریعت شریعت
لا تتغیّر ولا تبدّل الی یوم اللہ . ما کلّ در ظلّ شریعت الہیہ مستظلّ و به
احکام الہی مکلف تخلف نتوانیم و تمرّد نخواهیم ، این چه تصوّر است و این چه
تفکر؟ از این تدبیر ثمری جز تفضیح خویش نبینند و مفرّی از برای خود
نیابند مقصودشان از این افترا تخدیش اذهان است و تشویش افکار این عبد
اوّل من تمسّک بشریعة اللہ و اوّل من اتّبع اوامر اللہ فاحضر لتری . ولی نفوسی
که این افترا را میزنند ، آیا از شریعت اللہ خبر دارند یا از احکام الہی چیزی
عمل نموده اند؟ شما استفسار نمائید شریعتشان القاء شبہات و دینشان اتّباع

متشابهات مثل سائر ملل غابر است . قوم موسی خویش را اوّل مطیع حضرت موسی میدانند و به جمیع احکام عامل ولی حضرت روح را به صلیب زنند و همچنین دیگران لب و دندان پیغمبر بشکنند ، قوم فرقان خویش را اهل شریعت دانند و احکام مجری دارند و شبی هزار رکعت نماز کنند ولی صد هزار گلوله به سینه مبارک حضرت اعلی زنند و اهل بیان نماز کنند و روزه بگیرند اما در هر ساعتی هزاران تیر به صدر منور زدند ولی این عباد مؤمن بالله و موقن به آیات الله و تابع شریعت الله و عامل به احکام الله و ثابت و راسخ بر میثاق الله ولی نزد حضرات هر کس ثابت بر میثاق فاجر است کافر

ص ۱۶۸

است خاسر است تارک الصّلات است فاطر الصّیام است هاتک الشّرع است و لو عبادت اوّلین و آخرین را بنماید ...

هو الله

۱۵۶_ ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضمون اطلاع حاصل گردید به موجب دستور العملی که مرقوم میشود بیان نمائید و کلمه ای زائد بر آن صحبت مفرمائید . و آن این است که حضرت ابراهیم علیه السّلام عهد موعود حضرت موسی را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت موسی عهد حضرت موعود حضرت مسیح را گرفت و عالم را به بشارت ظهور او مژده داد و حضرت مسیح عهد فارقلیط را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت رسول محمّد عهد حضرت باب را گرفت و باب موعود حضرت محمّد بود زیرا بشارت به ظهور او داد و حضرت باب عهد جمال مبارک حضرت بهاء الله را گرفت و بشارت به ظهور او داد زیرا جمال مبارک موعود حضرت باب بود و جمال مبارک عهد موعودی گرفت که بعد از هزار سال یا هزاران سال ظهور خواهد نمود . و همچنین به اثر قلم اعلی عهد و میثاقی عظیم از جمیع بهائیان گرفت که بعد از صعود متابعت مرکز میثاق نمایند و سر موئی از اطاعت او انحراف نجویند و در کتاب اقدس در دو موقع صراحتاً امر قطعی فرمودند و به تصریح مبین کتاب را تعیین کردند و در جمیع الواح الهیه

ص ۱۶۹

علی الخصوص سورة غصن که معانی آن جمیع عبودیت عبدالبهّاء است یعنی عبدالبهّاء آنچه باید و شاید از قلم اعلی نازل و عبدالبهّاء چون مبین کتاب

است میگوید این سوره غصن یعنی عبدالبهاء عبودیت عبدالبهاء است و بس .
 باری از خصائص این دور حضرت بهاء الله که در دوره‌های سابق نبوده است
 یکی این است که حضرت بهاء الله مجال اختلاف نگذاشت زیرا در یوم
 مبارکش به اثر قلم اعلی عهد و میثاق گرفته و مرجع کل را بیان فرموده و
 مبین کتاب را تصریح کرده و ابواب تأویل را مسدود نموده جمیع باید شکر
 خدا کنند که در این دور مبارک کل را راحت فرموده و مجال تردّد نگذاشته
 لهذا باید اطاعت و انقیاد نمود و توجّه تام داشت . اما کلام باید حصر در
 این باشد ابداً تجاوز از این ننماید تا سبب اثتلاف و دافع اختلاف باشد و
 علیک البهاء الابهی . ع ع

هو الابهی

۱۵۷_ یا من انجذب من نفحات الله البدار البدار الی مغفرة من ربك ورحمة العجل
 العجل الی معین الفضل والرأفة حیّهل حیّهل الی منبع الجود والموهبة الا و هو
 القیام علی اعلاء کلمة الله و التشر لنفحات الله و السعی فی سطوع انوار الله و
 الایقاد لنار محبة الله و التمسک بالعهد و میثاق الله و الثبوت بعون الله علی امر
 الله و لمثلک ینبغی ان تكون کالعلم علی الاعلام تخفق باریاح القدس الهابة من
 ریاض عناية ربك القديم و تهتمز من نفحات منبعثة من الملكوت الابهی فسبحان

ص ۱۷۰

ربی الاعلی ع ع

مسطوره ناطقه به ثبات و استقامت احباء رحمن برعهد و میثاق قرائت و تلاوت
 گردید . این معلوم و واضح است که در هر کور و دوری محض حفظ کلمه
 وحدانیت و صون امر الله از خلل و اتحاد جمیع نفوس مستظله در ظل سدره
 رحمانیت به اشاره امری گشته تا حصن حصین امر الله در تحت ظلال کلمه
 واحده محفوظ و مصون ماند چون فی الحقیقه اشاره بوده نه به صحیح عباره ، مثل
 من كنت مولاه الخ و لكن در این کور اعظم عهد و میثاق الهی گرفته شده است
 و به اثر قلم اعلی کتاب عهدی صدور یافته و در جمیع الواح وزیر الهی ذکر
 این عهد قدیم و میثاق عظیم شده تا کلمه وحدانیت در جمیع مراتب و مقامات
 در هیئت تفرید جلوه و ظهور نماید و انوار توحید مشرق و مغرب وجود را
 روشن فرماید و جمیع من علی الأرض بر معین واحد جمع و بر شریعه واحده
 مجتمع گردند . و چون آن جناب بر اسرار مودعه در امر الله مطلع لهذا باید

دائماً ملتفت باشند که از جهتی از جهات اریاح افتتان به وجود ضعفا نرسد و سستی تأویلات و شبهات نفوس را متزلزل ننماید و البهائ علیک . ع ع ۱۵۸ _ ... ای یاران الهی سراج میثاق نور آفاق است و حقیقت عهد موهبت اشراق کوکب پیمان مه تابان است و اثر قلم اعلی بحر بی پایان . ربّ مجید در ظلّ شجره انیسا عهد جدیدی بست و میثاق عظیمی بنهاد کلّ را بر محبت جمالش

ص ۱۷۱

دعوت فرمود و جمیع را به آیات بینات بشارت داد اساس خلاف را برانداخت و بنیان موهبت را بر افراخت شمع هدی روشن فرمود و جهان را به فیض ملکوت ابهی گلزار و گلشن کرد عهد الست ظاهر فرمود و پیمانه به دست در بزم ظهور جلوه فرمود ندای عظیم بلند کرد و آوازه عهد به گوش هر هوشمند رساند تا اهل غرض رخنه در حصن حصین ننمایند و نادانان ماء معین را به ظنّ اوهام نیامیزند در قطب امکان ندا فرمود و صریر قلم اعلی مرتفع گشت جمیع گوشها در شرق و غرب گلبانگ روح القدس را بشنید و بر مضمون عهد و پیمان واقف شد . با وجود این توضیح و تشریح و تصریح جمعی لسان تأویل گشودند و به هوی و هوس خویش تفسیر نمودند معانی محکمه را به شبهات رکیکه مشوب کردند و حکم صریح را به قیود قبیح معلق نمودند . این چه جهالت است و این چه بلاهت این چه ضلالت است و این چه بلادت از نور مبین چشم پوشند و به ذیل خراطین ارض درآویزند صبح هدی نجویند و در ظلمت جفا بیویند آیات محکّمات نخوانند و تأویل رکیک شبهات بگویند درهم فی خوضهم یلعبون و دهم فی سکرتهم یعمهون انهم یؤفکون و یخرصون و یخبطون و لا یبصرون الا انهم فی غمار بحار الوهم یخوضون و سیعلمون ایّ منقلب ینقلبون .

شما ای احبای الهی ملاحظه نمائید که آیا در هیچ عهد و عصری و زمان و قرنی چنین عهدی تحقّق یافته و یا میثاقی به اثر قلم اعلی دیده شده؟ لا والله . آیا این نفوس در جهان پنهان چگونه جواب حضرت یزدان را دهند؟ محبوب

ص ۱۷۲

ابهی اگر بفرماید ، ای بی نوایان ندای میثاق را آیا نشنیدید و صریح کتاب عهد را آیا ندیدید و نصوص پیمان را آیا ادراک نمودید چگونه انحراف جستید و اعتراض کردید؟ آیا مبین مخصوص منصوص نه و مرکز میثاق محسوس نیست؟ وفا نمودید جفا چرا اقرار نکردید استکبار چرا اقبال

نمودید اصرار چرا؟ تیغ و شمشیر زدید و نصرت هر شریر نمودید تیر و سهام روا داشتید و نیش و سنان بکار بردید اذیتی نماند مگر آنکه مجری داشتید روایتی نماند مگر آنکه افترا زدید حکایتی نماند مگر آنکه مدار شکایت کردید نور را ظلمت گفتید و هدایت را ضلالت شمردید عهد قدیم را ملعب صبیان نمودید و نصوص پیمان را از مقوله هذیان شمردید پیرهن یوسف غیب ابهی خونین است و قمیص جمال قدم رنگین .

باری ای احبای الهی در ملأ اعلی فریاد و فغان است و اهل ملکوت ابهی همدم حنین و انین بی پایان جمیع ملل عالم مهاجمند و جمیع قبائل و امم مجادل و مخاصم و عبدالبهآ در میدان بلا هدف هر تیر جفا انصاف چه شد و حیا و خجالت کجا رفت به جای آن که زخم خنجر اغیار را مرهم گردید تیغ به خنجر زدید و به جای آن که سهام جفای ملل را سد و سپر شوید در هر دمی نشتری روا داشتید و ضربتی شدید بر جسم نحیف وارد آوردید . فبئس ما فعلتم و یا حسرة علیکم بما ترکتم الوفاق و اخترتم الشقاق و نقضتم الميثاق و اشتد الساق بالساق و انّ الی ربکم المساق .

ص ۱۷۳

باری ای ثابتان بر پیمان شکر و ثنا نمائید که در ظلّ خیمه میثاقید و در کهف صون و حمایت نیر آفاق عنقریب ملاحظه نمائید که ناقضین در حفرات شبهات پرده نشین گشتند و ناکشین چون خراطین در اسفل درکات زمین منزل و مأوی جستند یومئذ یفرح المخلصون ...

۱۵۹_ ... شما باید هوشیار باشید و نفوس را از نفثات خفیه و همسات سرّیه

محافظه نمائید و ثابت بر میثاق به نص صریح الهی بنمائید که برهان قاطع است تا وحدت بهائی محافظه گردد و آلا هر روز مذهب جدیدی پیدا شود و بکلی تفرقه حاصل گردد و امر الله محو و نابود شود . اگر چنانچه محافظه وحدت بهائی به قوه دیگر ممکن بود همه را به آن میخواندم و لکن ملاحظه فرمائید که آیا وحدت بهائی حفظش به هیچ قوه‌ای ممکن جز به قوه میثاق؟ لهذا کلّ را به تمسک به میثاق وصیت مینمائیم محض محافظه وحدت بهائی اگر چه نظر به وقایع دوره‌های سابق بشود حرکات نقضیه این کور هیچ اهمیتی ندارد . بعد از مسیح آریوس باطریک اسکندری مذهب جدیدی ایجاد نمود و بسیار متکلم و متهور و ناطق و مقتدر بود که یک میلیون و نیم از نفوس را به ظلّ خویش آورد حتی امپراطور قسطنطین را ولی چون منحرف از میثاق مسیح بود عاقبت محو و نابود گشت و آن میثاق این بود که خطاب به پطرس

میفرماید انت الصخرة وعلى هذه الصخرة ابني کنیستی و این روایت است که بعضی از حواریین حکایت از لسان مسیح کرده اند با وجود این هشتصد سال

ص ۱۷۴

وحدت مسیحی را این میثاق تلویحی محافظه کرد . حال میثاق تصریحی موجود روایت نیست به اثر قلم اعلی است که اول خطاب به ناقضین صراحة میفرماید و نام آن را کتاب عهد گذاشتند و این کلمه به اثر قلم اعلی در جبهه لوح مرقوم دیگر حرکات و سکنات و ایماء و اشارات و تلویح و تغییر و تفسیر عبارات از اهل شبهات چه حکمی دارد نهایت این است که خود را محروم نموده و مینمایند و عاقبت به بئر ظلماء خسر الدنیا و الآخرة می افتند و لابد است که هر دریای پر موجی را کفی و هر ذهب ابریز را در آتش کفی هل رأیت محیطاً موجاً خالياً من الزبد او ذهباً ابریزاً بلا غش فی لهیب من النار و صرح بهذا الكتاب قال وقوله الحق و انزلنا من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً و على الذي يوقدون عليه فی النار زبد مثله (یعنی الذهب الابریز) فاما الزبد فيذهب جفاءً و اما ما ينفع الناس فيمكث فی الأرض . ملاحظه کنید که چگونه تصریح فرموده اند ، حال بحر میثاق الی الأبد باقی و برقرار است و هذا ما ينفع الناس و به موجی از آن این کفها يذهب جفاءً ليس له قرار ذرهم فی خوضهم يلعبون . الحمد لله تو دوست جانی و یگانه یار وفادار منی باید حامی میثاق باشی و حافظ نفوس از زلت و لغزش و علیک البهاء الابهی . ۱ آب ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس

هوالبهی

۱۶۰_ ای احبای الهی این قرن قرن جمال مبارک است و این عهد از اعصار شمس

ص ۱۷۵

حقیقت طلوعی عجیب دارد و ظهوری غریب آفتابش در نقطه احتراق است و مه تابانش در اشد اشراق اختراش کواکب خاورند و شهب ثاقبه اش نافذ در کبد باختر آفاکش روشن است و آثارش شاهد هر انجمن بحورش مسجور است و غیوئش ماء منهمر مسکوب ریاضش مؤتق است و حیاضش متدقق گلهایش معطر است و ریاحینش معنبر آهنگش نغمه ملکوت ابهی است و بانگش خروش نهنگ ملاً اعلی الحان طیورش محیر عقول و شعور است و نغمات حمامات قدسش مزامیر آل داود دلبرش در نهایت صباحت و ملاحت است و خطیبش

در نهایت فصاحت و بلاغت ادبیش آیات لاهوت ترتیل مینماید و ربیبش اسرار ملکوت تفسیر می کند رضیعش از ثدی عنایت پرورش یافته و وضعش بر سریر عزّت ابدیّه استقرار جسته . با این مواهب و عطا و شواهد و وفا چرا آتش موسی جلوه ننماید و نفس مسیح روح نبخشاید قلوب چرا پرواز نکند و ارواح چرا با عجز و نیاز دمساز نشود؟ موهبت اندر موهبت است و بخشش اندر بخشش و البهآ علیکم . ع ع

هو الله

۱۶۱_ ای احبای الهی کور عظیم است و اشراق شدید و عصر خداوند مجید ، امکان در حرکت است و اکوان در وجد و بشارت حقائق کائنات در شوق و شورند و ذرات موجودات در طرب و سرور ارواح در فوز و فلاحند و احباب در علو و نجات انوار در سطوع است و آثار روشنی بخش اقلیم و ربوع صیت

ص ۱۷۶

بزرگواری جمال قدم جهانگیر گشته و نیر عظمت حضرت احدیتش مشرق و منیر جمیع محافل عالم به ذکر اسم اعظم مزین و کلّ مجامع امم به خبر ظهور نیر اکرم مستخبر شرق از انوارش منور است و غرب از نفحاتش معطر بسیط غبرا از فیض سحابش گلشن است و فسیح و رفیع خضرا از انوار آفتابش روشن حقیقت کلّ شیء در حشر و نشور است و کینونت کلّ شیء در شوق و شور اشجار طیّبه در نشو و نما است و اثمار لطیفه پر حلاوت و صفا علم میثاق است که منشور بر آفاق است دریای عهد و پیمان است که موجش بی پایان است و طوفانش در نهایت شدّت و طغیان و مزلزل ارکان .

جمال قدم روحی لاحبائیه الفداء در این کور اعظم بر جمیع احبّا حجت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابغ و برهان را واضح و دلیل را لائح فرمودند . در کتاب اقدس که ناسخ جمیع الواح و زبر است و مهیمن بر کلّ به نصّ صریح واضح مبین صراط را معلوم و منهج نجات را منصوص نمودند و بیست و پنج سنه جمیع را از ثدی مقدّس شیر داده پرورش فرمودند و در جمیع الواح و کتب و لوائح و صحف ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتین و متمسکین را تحسین و تمجید فرمودند و متزلزلین را توهین و تزییف بلکه انداز به عقوبت الهیّه و تحویر به نقمت ابدیّه نمودند و لوح سنّه شداد که سنّه صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد و بیان شدّت امتحان و کثرت افتتان را واضح و مشهود فرمودند . بعد به اثر قلم اعلی کتاب عهد مرقوم شد

و لوح محفوظ میثاق مکتوب و کلّ را به توجّه و انقیاد و اطاعت و اتّباع به امر واضح و صریح امر فرمودند تا چون دریای امتحان و افتتان سنّه شداد به موج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران نشود صراط مستقیم و منهج قویم و نور مبین موضح و معین و محقق و منصوص و معلوم باشد و مجال همسی برای نفسی نماند و وحدانیّت کلمه الهیه محفوظ ماند و اختلافی حاصل نشود . حال نو هوسانی چند پیدا شده اند در سرّ سرّزمینه ای بنا گذاشته اند و چون مطمئن گردند از نفسی ، واضح نیز ذکر نمایند . یکی گوید جمال مبارک کلّ را غنی فرمود احتیاجی باقی نگذاشت ، مقصد سرّش این است که به مقام منصوص احتیاجی نیست . دیگری گوید که عصمت محصور در جمال مبارک بود دیگر کسی معصوم نیست ، مراد باطنش این است که من اراده الله جائز الخطا است ، دیگر نفسی که در آیام مبارک مقبول بود یا معرض بود یا لوحی به جهت او نازل نمی شود که مردود گردد ، مقصد حقیقیش این است که اگر مخالفت رضا کند و به خصومت اجتناسار ضری ندارد و از این قبیل اقوال در سرّ و اجهار ترویج نمایند و مقصد از این اقوال کلّ نقض عهد و میثاق است و این آن نعاقی است که در جمیع الواح محبوب آفاق خبر داده است . ای احبّای الهی بیدار باشید بیدار هوشیار گردید هوشیار چه که امتحان و افتتان بسیار شدید است و متزلزلین در نهایت تدبیر و تدمیر ، به ظاهر گویند که ما اوّل متمسّک به میثاق هستیم و در باطن تیشه به ریشه شجره عهد و میثاق زنند . ع ع

۱۶۲_ ... الیوم اکثر ناس از قوّت عهد و میثاق الهی غافل و ذاهلند با وجود آنکه در هیچ عهد و عصری اخذ عهدی واقع نگشت . اولی الفرقان میگفتند که حضرت رسول روح العالمین له الفدا در غدیر خم فرمودند من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه و نصارا میگفتند که حضرت روح روح الوجود له الفدا فرموده اند مخاطباً لشمعون که معروف به پطرس است انت الصّخرة و علیّ هذه الصّخرة ابنی کنیستی . حال در این کور اعظم به نصّ صریح و بیان واضح و لائح من دون تفسیر و تأویل در کتاب اقدس که ناسخ جمیع کتب و احکامش ناسخ احکام جمیع الواح که مطابق نباشد ، به بیان شافی کافی بیان شده و در کتاب عهد و میثاق الهی به اثر قلم اعلیّ اخذ عهد از من فی الوجود گرفته

شده و کتاب عهد نامیده شده و در جمیع الواح و مناجات تشبث به عهد و میثاق الهی را اعظم وسیله موهبت شمرده تا کلاً به عظمت عهد و پیمان الهی پی برند . حال بعضی ملتفت قوت این عهد و پیمانند و بر صراط مستقیم ثابت و راسخ و بعضی چنان که باید و شاید ملتفت نیستند . احبای خلص جمال مبارک باید ناس را بیدار نمایند چون این حصن حصین متین و محفوظ و مصون ماند شما اندوه نمائید جمیع امور فروع است به کمال سهولت به دو کلمه درست میشود مطمئن باش و امیدوار باش و ثابت و راسخ باش و البهاء علیک و علی احباء الله . ع ع ...

ص ۱۷۹

هو الابهی

۱۶۳_ ای ثابت راسخ بر عهد و میثاق الهی ای روی تو در ملکوت ابهی روشن و ای خوی تو در انجمن عالم گلشن چه که بر عهد و میثاق ثابتی و بر ایمان و پیمان چون جبل راسخ . الیوم عروۃ وثقی و وسیله عظمی و سفینه نجات و معین حیات و جبل الله المتین و کتاب مبین و آفتاب علّیین و لوح محفوظ و رق منشور و رکن شدید و سدّ زبر حدید عهد و پیمان الهی است که از اول ابداع تا به حال عهدی چنین به اثر قلم اعلی توأم به کتاب اقدس که با حکامه المذكورة فيه ناسخه لكل ذکر و حکم لم تطابقها فی سائر الزّبر و اللواح گرفته نشده است . ملاحظه فرمائید که جمال مبارک روحی لاقدام احبائه الثابتین فداء مثل سائر کورها امر را به قدر شعری رخنه نگذاشتند که احدی بتواند نفسی بزند . با وجود این اهل شبّهات پیدا شده و به کنایه و اشارات میخوانند که وهنی به این اساس اعظم وارد شود هیّهات هیّهات فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین . و انک انت تمسک بهذه العروة الّتی جعلها الله ممدودة من هذه العُدوة الدّنيا الی ملکوت الابهی و استبشر بفضل ربّک الاعلی و استقم علی الامر و ثبت قدمیک و کن حصناً حصیناً و سدّاً منیعاً مقاوماً لیأجوج الشّبّهات و مأجوج الاشارات قل تالله الحقّ انّ الامراضهر من ان یتستّر بالروایات الخفیّة و الشّبّهات السّریّة . الحمد لله آن حضرت در جمیع احوال مّطلع و در حین و ایام صعود حاضر بودید و بر کلّ امور واقف دع هذه الاذکار و توجه الی لاهوت ربّک المختار و استمدد من جنود الملکوت الابهی فسوف یؤیدک بقبیل من

ص ۱۸۰

الملائكة المقربین . ع ع ...

۱۶۴_ ... جمال مبارک به قلم اعلیٰ نصّ قاطع کتاب عهد مرقوم فرمودند اوّل از اغصان و افنان و منتسبین و بعد از عموم احباب عهد گرفتند که کلّ توجّه به مرکز میثاق داشته باشند و به صریح عبارت در کتاب اقدس میفرمایند ، یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ايك الثّناء وقصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم و همچنین میفرماید ، اذا غيض بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فى المال توجّهوا الى من اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم وقلم اعلیٰ به صریح عبارت در کتاب عهد مرقوم فرمودند که مقصد از این دو آیه مبارکه غصن اعظم است و در حقّ مرکز نقض درالواح مرقوم فرمودند که اگر آنى از ظلّ امر منحرف شود ساقط است . حال یا باید به مرکز عهد تشبّث نمود و یا گفت نعوذ بالله که جمال مبارک خطا فرمودند و عالم نبودند و واقف نبودند لهذا جمیع را به توجّه به مرکز عهد فرمودند و مبین کتاب مقرر داشتند و این خطای محض بود و جهل صرف ، نعوذ بالله من هذا الظنّ . در هیچ کور و دوری کتاب عهد در میان نبود و به اثر قلم اعلیٰ نبود به این صریح عبارت نبود ...

ص ۱۸۱

هوالبهی

۱۶۵_ ای یاران الهی ای مقبولان درگاه حضرت غیرمتناهی حضرت شهید چون نور سعید از مطلع توحید ساطع و لامع و واضح و مشهود ولی بصائر محروم با چهره تابان و جبین مبین و جمال دلنشین از اعلیٰ افق علیین ندایم کند ، ای یاران من ای بزرگواران من ، من کأس طافح از موهبت کلیّه نوشیدم و شهد ملکوت ابهی را از دم شمشیر چشیدم پیراهن کهن برانداختم و درافق عزّت علم افراختم و از عالم خاک به اعلیٰ افق افلاک سمند شهادت تاختم . از این افق روشن ندا مینمایم ای عزیزان من ابواب موهبت کبری مفتوح است و صدور اهل بها مشروح و کأس عطا در دوران است و نعمات طیور فردوس اعلیٰ واصل به آذان . نسیم ریاض ملکوت ابهی عنبر شمیم است و ندیم خلوتگاه حقّ هر شخص حلیم . صلاى عامّ است که بلند از درگاه عزیز علامّ است ندای یا بشری است که متتابع از ملأ اعلیٰ است قدر این فضل را بدانید و قیمت این موهبت را بشناسید رحمت حقّ بحر بی پایان است و الطاف جمال ابهی چون مه تابان . اگر بدانید چه فیضی شامل است و چه فوزی کامل قسم به روی دلجوی محبوب ابهی و آن تبسمهای جان فزای آن دلبر بی همتا رقص کنان جان فشانی کنید و پاکوبان به میدان قربانی میشتابید یک دست جام لبریز

شهادت را در دست گیرید و یک دست صید موهبت کبری را به شست آرید
و طوبی طوبی گویان و بشری بشری فریاد کنان در میدان فدا دست در
آغوش دلبر شهادت کبری کنید . ای یاران دل و جان من دمی محسبید و

ص ۱۸۲

نفسی میارمید و آنی تأنی نکنید به کمال فرح و سرور و ثبوت بر عهد و میثاق
ربّ غفور و امید وصول به افق پرنور در نشر نفحات الله کوشید و در ترویج
امر الله منادی میثاق گردید و مبشر به عهد و پیمان از ثدی عنایت بنوشید و
به کمال همت بکوشید و در آتش محبت الله بجوشید و به جان و دل
بخروشید تا محرم این سروش گردید و همدم این ادراک و هوش . این جهان
جهان سلطنت جمال ابهاست و این عالم مقرّر بر حکومت حضرت اعلی
آفتابش طالع من دون غروب قمرش لائح من دون افول نجومش ساطع من دون
نزول افقش روشن من دون غیوم بحورش پر موج و طیورش در اعلی مرکز اوج
انهارش تسنیم و سلسبیل است و اشجارش نهالهای باغ ربّ جلیل فسحتش
وسعت لا مکان اقلیمش کشور جهان جان سرورش لقای ربّ غفور مانده اش
فیوضات جمال مشکور کأسش کان مزاجها کافور عنوانش منشور حیات ابدی
مقدس از کرور دهور . ای یاران من بانگ بانگ میثاق است و عهد عهد محبوب
آفاق و موهبت موهبت نیر اشراق تأیید ابدی است توفیق سرمدی است قدرت
حضرت الهی قوت موهبت حضرت رحمانی ، دیگر چه خواهید و چه جوئید و در
چه راهی پوئید ؟ البدار البدار یا اصحاب ، البدار البدار یا احباب و البهآء علیکم . ع ع
۱۶۶ _ ... از جمله اخبارات به ظهور مبارک در کتاب دانیال در اصحاب ثانی عشر در
آیه یازدهم ، و من وقت ازالة المحرقة الدائمة واقامة رجس المخرب الف و مئتان

ص ۱۸۳

و تسعون يوماً . طوبی لمن ينتظر و يبلغ الى الالف و الثلاث مئة و الخمسة و
الثلاثين يوماً . اما انت فاذهب الى النّهایة فتستريح و تقوم لقرعتک فی نهاية
الایام . محرقة محلّ آتشی بود در قدس به موجب شریعت تورات قربان را بر
او می سوزانیدند . میفرماید از ازالة آن محرقة یعنی نسخ شریعت تا هزار و
دویست و نود روز وعده داده و به این حساب بعثت حضرت رسول است که
ده سال با هجرت تفاوت دارد و این حساب در سنه هزار و دویست و هشتاد
واقع میشود که سنه ثمانین است و ورود جمال قدم به ارض سرّ و اعلان امر
مبارک واضحاً مشهوداً . و در اخبار از حضرت رسول در کتاب مکاشفات

یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول میفرماید ، و ظهرت آية عظيمة في السماء امرأة متسربة بالشمس والقمر تحت رجلها وعلى رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً . این امرأة در اصطلاح یوحنا به معنی شریعت الله است و در بعضی مواقع شریعت الله را به مدینه مقدسه اورشلیم تعبیر مینماید ، میفرماید متسربة بالشمس ، آفتاب علامت دولت ایران است و قمر علامت دولت عثمانیان ، یعنی آن شریعت الهی که دو دولت شمس و قمر در ظل او هستند ، بعد میفرماید ، و على رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً . تاجی از دوازده ستاره که ائمه اطهارند و در آیه ششم میفرماید ، والمرأة هربت الى البرية ، یعنی شریعت الله به بادیة عرب رفت ، حیث لها موضع معد من الله ، محلی خدا از برای او مهیا کرده است در آنجا ، لکی یعولوها تا آن که خدا از او نگهداری کند و در آنجا باقی الف و مائین و ستین یوماً ، در هزار و دویست و شصت روز و هر روز

ص ۱۸۴

عبارت از یک سنه است و از عبارت رأيت سماءً جديدة و ارضاً جديدة لأنّ السماء الأولى و الأرض الأولى مضتا و البحر لا يوجد في ما بعد و انا يوحنا رأيت المدينة المقدسة اورشلیم الجديدة نازلة من السماء من عند الله مهية كعروس مزينة لرجلها ، که مقصود از اورشلیم الجديدة و الامرأة المتسربة شریعت الله جدیده است واضح گردد و اخبار ظهور جمال مبارک را در آخر اصحاب مذکور یعنی بیست و یکم از مکاشفات یوحنا ملاحظه نما ، ثم رأيت سماءً جديدة و ارضاً جديدة لأنّ السماء الأولى و الأرض الأولى مضتا و البحر لا يوجد في ما بعد و انا يوحنا رأيت المدينة المقدسة اورشلیم الجديدة نازلة من السماء من عند الله مهية كعروس و سمعت صوتاً عظيماً من السماء قائلاً هوذا مسكن الله مع الناس و هو سيسكن معهم و هم يكونون له شعباً و الله نفسه يكون معهم آلهام لهم .

و در اخبار از حضرت رسول در اصحاب تاسع عشر از مکاشفات یوحنا میفرماید، ثم رأيت السماء مفتوحة و اذا فرس ابيض و الجالس عليه يدعى اميناً و صادقاً (الصادق الأمين اسم و لقب آن حضرت است) و بالعدل يحكم و يحارب و هو متسربل بثوب مغموس بالدم و يدعى اسمه كلمة الله و الأجناد الذين في السماء كانوا يتبعونه على خيل بيض لا بسين بزاً ابيض نقياً فمن فمه يخرج سيف ماض لکی يضرب به الأمم و هو سيرعاهم بعصا من حديد و هو يدوس معصرة خمر سخط و غضب الله القادر على كل شيء و له على ثوبه و

علی فخذہ اسم مکتوب ملک الملوک ورب الارباب .
 در کتاب ایوب فصل بیست و نهم آیه بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و
 هفتم که آن شخص استدلال به تناسخ کرده است چقدر منافی حقیقت است و
 واضح است چرا میفرماید من میدانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر
 زمین خواهد برخاست . این عبارت از بعث روحانی است زیرا میفرماید بعد از
 آنگاه این پوست من تلف شود بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید ، میفرماید
 بدون جسد خواهم دید این مشاهده روحانی است و این بیان را جمال مبارک
 در رساله ایقان فرموده اند که مراد عود و رجوع صفات است و تشبیه
 میفرمایند که این گلی که در این بهار شکفته چون نظریه لطافت و راحه و
 لون کنی بعینه گل پارسال را ماند چنانچه گفته میشود بهار آمد و باز گل
 آمد نه مقصود حقیقت مرکبه آن است .

و اما قضیه شاخه نابت از یسه در فصل یازدهم آیه اول از کتاب اشعیا
 میفرماید از دوحه یسه بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت .
 حضرت مسیح از طرف مادر از دوحه یسه پسر یعقوب نبودند بلکه مریم از
 سلالة هارون بود و هارون از نسل لاوی و میفرماید روح خداوند بر آن غصن
 قرار خواهد گرفت ، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت
 و ترس خداوند تفسیر کرده و میفرماید او به دیده خود حکم و داوری

خواهد نمود نه به مسموعات و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد
 کرد و جهان را به عصای دهان خود زده اشرار را به نفخه لبهای خود
 خواهد کشت . یعنی به بیان حکم خواهد نمود امانت و عدالت از خصائص
 اوست و در ایام او وحوش و طیور و درنده جمیع باهم مانوس خواهند شد
 یعنی اقوام مختلفه متنوعه متجاذله متعارضه متباغضه با هم معاشرت و سلوک
 خواهند نمود . یسه به معنی اجر و مزد است و دوحه ربانی به جهت ربانین
 اجر جلیل است و فضل عظیم و از آن جمله در آخر میفرماید که قوم اسرائیل
 را از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حماة و از جزیره های
 دریا در ارض مقدس جمع خواهد نمود ، یعنی آوارگان اسرائیل را جمع خواهد
 کرد و پراکندگان اولاد یعقوب را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد و
 این وقوعات بعد از حضرت مسیح نشده است ولی در این ایام آوارگان
 اسرائیل در اجتماعند .

و اما آیه چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیه هفدهم اخبار به ظهور جمال مبارک است و تفسیر آفتاب و ماه تاریک میشوند و ستاره ها از نور باز میمانند و زمین متزلزل میشود معانی این آیات در کتاب ایقان موجود ملاحظه کنید میفرماید پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن میباشم .

ص ۱۸۷

و اما بشارات ظهور نقطه اولی و بشارات اشراق شمس ابهی در کتب مقدسه جناب آقا میرزا ابوالفضل جمع کرده اند عبدالبهاء اینقدر صدمات و بلا دارد که فرصت دقیقه ای آرام ندارد تا به تألیف کتب و رسائل پردازد . ای ثابت بر پیمان نمیدانید که چه خبر است و الله الذی لا اله الا هو که اگر جبال راسیات تحمل این مشقات را تواند .
و اما مسئله حضرت آدم و شجره مراد نه چنان است که عوام میفهمند . مقصد از شجره مقام ظهور بلوغ هیکل امر الهی است به اعلی المقامات و آن مشروط به یوم موعود و قبل از یوم موعود ظهور و بلوغ و رشد ممکن نه . حضرت آدم خواست که شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد ممکن نشد زیرا بلوغ و رشد امر الله منوط و مشروط به یوم موعود مبارک بود . مثلاً طفل در سن شیرخواری ممکن نه که کمالات انسانی به تمامها در او ظاهر شود و از اطعمه لذیذه تناول نماید بلکه باید به شیر اکتفا کند تا به سن رشد رسد و کمالات عالم انسانی در او ظاهر و لائح گردد و الا نه این است که حضرت آدم عصیان نمود و خطا کرد . این عصیان عبارت از حسنات الأبرار سیئات المقرّین است نه خطا و عصیانی که عوام میفهمند و حضرت اعلی نیز یک معنی نزدیک به این معنی بیان فرموده اند و مراد از حوا حقیقت نفس آدم است این بیان مختصر است مفصل ابداً فرصت ندارم و باقی جواب مسائل شما انشاء الله در پوسته آیه .

ص ۱۸۸

الهی الهی اید عبدک هذا علی اعلاء کلمتک و ترویج دینک و نشر نجاتک و قو ظهره و اشدد عضده و اجعله سراجاً يتلأ بالنور الانقطاع و شجرة نامية بفيض الألطاف و انصره علی الذین نقضوا العهد و الميثاق و اجعله منادياً باسمک فی کلّ الجهات انک انت الکریم الرحیم الرحمن .
از جمله اخبارات از حضرت رسول در انجیل یوحنا در فصل اول در آیه بیست

و پنجم ، فما بالك تعمّد ان كنت لست المسيح ولا ايليا ولا النّبيّ ، يعنى مقصود
 توجيست اگر مسيح نيستی و ايليا نيستی و آن نبیّ معهود نيستی؟ الف و لام
 عهد است يعنى آن پيغمبر معهود از اين واضح ميشود كه منتظر سه شخص
 بودند يکى مسيح و ديگرى ايليا و ديگرى نبیّ معهودى .
 و در فصل سابع از يوحنا آية چهلّم ، فکثيرون من الجمع لما سمعوا هذا الكلام
 قالوا هذا بالحقيقة هو النّبيّ . آخرون قالوا هذا هو المسيح ، ميفرمايد بعضى از
 حضرات يهود كه وعظ آن حضرت را شنيدند به دو فرقه شدند فرقه اى گفتند
 فى الحقيقة اين شخص آن نبیّ معهود است فرقه ديگر گفتند مسيح موعود
 است و البهّاء عليک . ع ع

هو الله

۱۶۷_ اى ياران عزيز عبدالبهّاء مکتوب مفصل كه مرقوم نموده بوديد رسيد و به

ص ۱۸۹

کمال دقت قرائت گرديد از گلشن معانى نفحه معطرى به مشام رسيد و از
 عبارات و اشارات آثار خلوص نيّت واضح گرديد كه الحمد لله هريك از آن
 جمع مانند شمع روشنند و به نار محبت الله افروخته و از جهان و جهانيان
 ديده دوخته و پرده اوهام سوخته و كنز حقيقت اندوخته لسان شکرانه به
 درگاه احديت گشودم و پاڪ يزدان را حمد و ستايش نمودم كه آن نفوس
 را موفق بر خدمت ملكوت نمود و چنين محفلى در نيويورک تشكيل گرديده
 كه عاقبت سبب هدايت آن اقليم گردد .
 در خصوص رجوع ثانوى حضرت مسيح مرقوم نموده بوديد كه در ميان احبّاء
 اختلاف است ، سبحان الله به كرات و مرات از قلم عبدالبهّاء جارى و به نصّ
 صريح قاطع صادر كه مقصود در نبوّات از ربّ الجنود و مسيح موعود جمال
 مبارك و حضرت اعلى است و بايد عقايد كلّ مركوز بر اين نصّ صريح قاطع
 باشد . اما نام من عبدالبهّاء ذات من عبدالبهّاء صفت من عبدالبهّاء حقيقت من
 عبدالبهّاء ستايش من عبدالبهّاء زيرا عبوديت جمال مبارك اكليل جليل من
 است و خدمت كلّ بشر آئين ديرين من . از فضل و عنایت جمال مبارك
 عبدالبهّاء رايت صالح اكبر است كه در اوج اعلى موج زند و به موهبت اسم
 اعظم مصباح سلام عام است كه به نور محبت الله درخشد منادى ملكوت
 است تا شرق و غرب را بيدار نمايد و صوت دوستى و راستى و حقيقت
 پرستى و آشتى است كه ولوله در آفاق انداخته و هيچ اسمى و رسمى و ذكرى

و نعتی جز عبدالبهاء ندارد و نخواهد داشت . این است آرزوی من و این است اوج اعلای من و این است غایت قصوای من و این است حیات ابدیّه من و این است عزّت سرمدیّه من . آنچه از قلم من جاری همان را بگوئید این است تکلیف کلّ . لهذا باید یاران الهی در عبودیت حقّ و در خدمت بشرو خیرخواهی عالم انسانی و محبت و مهربانی رحمانی عبدالبهاء را موافقت و معاونت نمایند .

ای یاران الهی الفاظ به ظهور جمال مبارک منسوخ شد و معانی مشهود گشت زمان مجاز گذشت و حقیقت جلوه نمود باید عبودیت مجسم شد و محبت مشخص گردید و روحانیت مصور شد و رحمانیت محقق ، سبب حیات گردید و غافلان را نجات داد نفوس را به کمالات انسانی خواند و امم را به اتحاد و یگانگی دلالت کرد بیگانگی را بنیاد و اساس بر انداخت و کلّ را یار و آشنا نمود این نفوس غافله را مانند اطفال خویش دید و در کمال محبت نوازش و تربیت نمود تا نادانان دانا گردند و کوران بینا شوند و کران شنوا گردند . ای یاران الهی زنهار زنهار از اختلاف زیرا بنیان الهی از اختلاف برافتد و شجره مبارکه از اریاح اختلاف از ثمر باز ماند گلشن توحید از زمهریر تباین افکار پژمرده گردد و نار محبت الله افسرده شود .

ای یاران الهی عبدالبهاء مظهر عبودیت است نه مسیح خادم عالم انسانی است نه رئیس مفقود است نه موجود فانی محض است نه باقی و از این مباحث نتیجه و ثمری نه بلکه باید ما کلّ این گونه مباحثات و منافسات را

در کنار نهیم بلکه فراموش کنیم و به آنچه که امروز واجب و لازم است قیام نمائیم زیرا این مباحث لفظ است نه معانی مجاز است نه حقیقت . حقیقت واقع این است که کلّ متحد و متفق شده این عالم ظلمانی را روشن نمائیم و این عداوت و بیگانگی بین بشر را بنیاد بر اندازیم به نفحات قدس خُلق و خوی جمال ابهی جهان را معطر کنیم و به نور هدایت شرق و غرب را منور نمائیم خیمه محبت الله برافرازیم و جمیع را در سایه آن درآوریم و کلّ را در ظلّ شجره مبارکه راحت و آسایش بخشیم دشمن را از شدت مهربانی حیران کنیم و گرگان درنده خونخوار را آهوان صحرای محبت الله نمائیم . ظالم را حلاوت مظلومی بچشانیم و قاتل را تمکین و تسلیم مقتولان بیاموزیم آیات توحید منتشر

نمائیم و محامد و نعوت ربّ جلیل ترتیل کنیم نعره یا بهاء الابهی به اوج اعلی
 رسانیم و فریاد اشرفت الأرض بنور ربّها به مسامع اهل ملکوت رسانیم . این
 است حقیقت این است هدایت این است خدمت این است علویّت عالم بشریّت .
 ای احبّای الهی هرنفسی باید مردم را به عبودیّت عبدالبهاء خواند نه مسیحی
 و هیچ نفسی نباید سرّاً و جهراً مخالف و مباین تعلیم عمومی تنطّق نماید و
 نباید عبدالبهاء را ظهور ثانوی مسیح داند بلکه او را مظهر عبودیّت و مرکز
 وحدت عالم انسانی شمرد و منادی حقّ در جمیع آفاق به قوّه روحانی داند و
 مبین کتاب به نصّ الهی شمرد و فدائی هریک از احبّاء الله در این جهان فانی
 داند و این مکتوب را طبع نموده انتشار دهید و علیکم البهاء الابهی . ع ع

ص ۱۹۲

۱۶۸ _ ... مسئله سرّ التّنکیس لرمز الرّیس .. تنکیس دو معنی دارد یکی به معنی عود
 است و دیگری به معنی سرنگونی، میفرماید یوم ظهور موعود کور سابق به
 جمیع شئون عود مینماید یعنی در کور سابق چه قیامتی برپا شد کتاب جدید
 آمد و شریعت جدید نازل شد آسمان ادیان منظوی گشت به همچنین در کور
 لاحق عیناً مثل سابق عود خواهد کرد . این است که حضرت رسول علیه
 السّلام میفرماید طابقوا التّعل بالتّعل و معنی ثانوی که سرنگونی است مقصد آن
 است که در یوم موعود يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم این مختصر
 بیان است که ذکر شد ...

۱۶۹ _ ... قد ظهر سرّ التّنکیس لرمز الرّیس . این اشارت به عبارت حضرت شیخ
 احسائی است که در اخبار به ظهور میفرماید سرّ التّنکیس لرمز الرّیس ، این
 دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل میشود اعلاکم
 ادناکم میشود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام
 و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر وقایع عظیمه که در ظهور قبل
 گردید دوباره عود مینماید طابقوا التّعل بالتّعل ...

اتّصال نهر اردن به بحر اعظم بیانش واضح و مبرهن است ، از جمله اشاره به
 تشرف جمال مبارک بحر اعظم به شواطی نهر اردن است و آن نهر در این
 بلاد است یعنی حضرت مقصود ربّ الجنود در بقعه مبارکه ارض مقدّس وادی

ص ۱۹۳

ایمن آید و به انوار تقدیس تجلّی و جلوه فرماید ...

۱۷۰ _ ... از آیه مبارکه قرآن آتیناک سبعاً من المثنی سؤال نموده بودی ، سبعاً من

المثنائی را علمای رسوم حوامیم سبع و یا سورۃ فاتحه تفسیر کرده‌اند و مثنائی به جهت آنکه گویند سورۃ فاتحه دو مرتبه نازل شد یک دفعه در مکّه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است لهذا مثنائی است و همچنین گفته‌اند که چون سورۃ فاتحه در صلوات قرائتش تکرّر می‌یابد لهذا بالسّبع المثنائی تعبیر شده یعنی دوباره و لکن حقیقت معنی مقصد سرّ احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذوالحروف السّبع تکرّر پیدا کرده است حروف سبع اوّل علی محمد و سبع مکرّر ثانی حسین و علی . این است معنی سبع مثنائی یعنی هفتی که دوباره تکرّر یافته یا آن که مظهر کلی در کور فرقان جمال محمدی بود با سیزده بزرگوار چهارده میشود مکرّر هفت است فرصت نیست این معنی مختصر مفید است ...

هوالبهی الابهی

۱۷۱_ ای ثابت بر پیمان در عنوان مکتوب خطاب یا عبدالبهّاء بود این چه نداء بود که جان را به هیجان آورد و روح را مهتر کرد بشارت از جمیع جهات احاطه نمود چشم روشن شد و جان و وجدان نفحه گلزار و چمن یافت . این نداء چون آهنگ ملاً اعلی عبدالبهّاء را به وجد و طرب آورد فوالذی نور وجهی بنور

ص ۱۹۴

العبودیّة الصّرفه لعنّته المقدّسه که هیچ ترانه‌ای این مشتاق را به وجد و طرب نیارد مگر آهنگ یا عبدالبهّاء و الحان طیور گلشن سبب سرور و حبور نگردد الا گلبانگ یا عبدالبهّاء این نغمه به رقص و طرب آرد و این لحن بدیع وله و جذب دهد ولی به شرط آنکه مرادف نعت دیگر نباشد و مقرون به لقب دیگر نگردد عنوان مجرد عبدالبهّاء باشد تا جان و وجدان را بهجت بی پایان بخشد هذا صفتی و هذا سمتی و هذا لقبی و هذا منقبتی و هذا منائی فی اولائی و اخرائی . از احبّای الهی ستایش فرموده بودید که در نهایت پرستش و نیایشند و پیمانه پیمان بدست گیرند و سرمست در بزم الهی لسان به شکرانه حضرت رحمان گشایند . البتّه باید چنین باشند و جز این الیوم سبیلی از برای یاران نه و دلیلی از برای پاکان نیست از فضل عمیم ربّ کریم مستدعی و راجیم که قلوب دوستانش را مهبط الهامات ربّانیّه فرماید و مطلع اشراق فیوضات نامتناهی تا کلّ در کمال الفت و اتحاد و یگانگی از بیگانگی عالم غرور بیزار شده در نهایت خضوع و خشوع با یکدیگر محشور گردند ابدّاً رائحه وجود از اعمال و اطوار و رفتار و گفتارشان استشمام

نشود بزرگواری در خاکساری است و عزّت ابدیّه در تذلل و انکسار و
 عبودیت بندگان حقّ هذا هو الفوز العظيم فی هذا اليوم المبين .
 از آیه مبارکه یدبر الامر من السماء الى الارض ثمّ يعرج اليه فی يوم کان
 مقداره الف سنة ممّا تعدّون سؤال نموده بودید . این يوم قیامت کبری و

ص ۱۹۵

طامّه عظمی است زیرا در آن يوم آثار و وقایعی و انوار و حوادثی و شئون و
 بدایعی و حقائق و اسراری و احکام و آثاری ظاهر گردد که پنجاه هزار سال
 گنجایش ظهور آن انوار و آثار را نداشته باشد و دیگر آن که در آن يوم که
 میقات يوم معلوم بود احکام و شرایع و آثار و فیوضات و تعالیمش هزار سال
 بلکه پانصد هزار سال جاری و ساری است این هزار سال یا پنجاه هزار سال
 حدود تقریبی است و کنایه از احقاب و دهور است و در آن يوم موعود
 فیوضات الهیّه واضحاً از ملکوت رحمانیت و سماء فردانیت نازل و چون آن
 فیوضات در عالم ادنی الی الابد استقرار نیابد بلکه آن نور ساطع باز به
 کوکب لامع عود نماید و آن باران رحمت که از فیوضات بحر احدیت است
 باز به محیط عظیم راجع گردد چنانچه ملاحظه نمودید که در يوم ظهور نقطه
 فرقان روحی له الفداء انوار فیوضات از آن نیر لامع بر عالم امکان واضح و
 مشهود و ساطع گشت و هزار سال آن فیض رحمانی بر تلال و دیار و حقائق
 ممکنات فائض بود و چون دور منتهی شد آن آثار و انوار راجع به ملکوت
 غیب گشت . پس اشراق جدید شد و نور بدیع طلوع نمود صبح احدیت دمید
 و نیر آفاق درخشید محیط عظیم به موج آمد و امواجش اوج ملاً اعلی گرفت
 ابر رحمت برخاست و باران موهبت بارید نور حقیقت طلوع نمود راه هدایت
 واضح گشت دلیل جلیل ظاهر شد و سبیل حضرت رحیم مکشوف و آشکار شد
 بهار الهی چنان بذل و بخشش نمود که در آغوش تربیت جنّت ابهی را زینت
 بخش ملکوت اعلی کرد این نور جدید که در يوم سعید علم افراخت فیوضات

ص ۱۹۶

و انوار و اسرار و آثار و آیات و بیناتش تا پانصد هزار سال حکمش جاری
 است . بیش از این به جان عزیزت فرصت تحریر ندارم و الاّ این آیه مبارکه را
 شرحی بدیع در سفری جلیل مینمودم و علیک البهّاء . ع ع
 ۱۷۲ _ ... جمال مبارک بر سریر ربوبیت مستوی و جمیع ما در سلک عبودیت مبتدی و
 در بندگی آستان مقدّس در یک سلسله ایم امری اعظم از این از برای یاران

تصوّر نتوان کرد که شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدّسند . هر زمان که سورة يوسف میخوانی چون در احسن القصص یعنی تفسیر سورة يوسف حضرت اعلیٰ روحی له الفداء يوسف را به يوسف حقیقی جمال مبین تفسیر فرموده‌اند و به سیدنا الاکبر تعبیر نموده‌اند هر دم بخوانی گریان گردی و بر مظلومیّت جمال مبارک سوزان و بریان شوی ...

هو الله

۱۷۳_ وانت الّذی یا الهی تقدّست اسمائک الحسنی و تنزّهت امثالک العلیا عن ادراک عقول زهت و ادركت حقائق الاشياء لأنّ عناکب الاوهام اتّی لها یا الهی ان تنسج بلعاب ادراکها على اعلیٰ قباب کلّت عن الوصول اليها اطيّار الافکار مع ذلک هل یقتدر اولو النّهی و الأفهام ان یعرفوا اسرار حقیقتک المکنونة عن حیّز الاکوان ربّ انّ حقیقة الامکان تعجز عن ادراک اسرار حیّز الکیان فکیف یا الهی لها ان تدرك السّر المصنوع و الرّمز المکنون الّذی ما اطلع به الحقائق

ص ۱۹۷

التّورانیة فی حیّز الوجود فی عالم الکمون . الهی الهی کلّت اجنحة الافکار عن الصّعود الی ملکوت الاسرار و ذهلت عقول الابرار عن الوصول الی الجواهر المکنونة خلف الاستار ربّ انّ حقیقة الادراک فی حیّز الامکان من حیث هی هی قاصرة عاجزة بالبرهان عن الاحاطة بسرّ من اسرار الرّحمن لأنّ کلّ ادراک محیط بالحقیقة المدركة فی حیّز الوجود فکیف الحدوث یحیط بالسّر القدیم الّا ان یكون القدیم محاطاً و الحدوث محیطاً و هل یمکن ذلک لأنّ المحيط اعظم من المحاط و العالم محیط بالمعلوم مع ذلک کیف الطّریق الیک و السّبیل الی ملکوت قدسک فلیس لنا الا العجز و الفقر عند ظهور اسرار الابداع فکیف الحقیقة المنیعة الغائبة عن حیّز الاوهام و الافکار و لکن انک بفضلک العظیم و جودک المبین و رحمتک الّتی سبقت العالمین قد ابدعت حقیقة نورانیة و کینونة صمدانیة و هویة رحمانیة و جعلتها مرآة صافیة لامعة حاکیة مستفیضة عن غیب الامکان و مشرقة لائحة فائضة علی الاکوان حتّی تنقذ عبادک المخلصین من عبادة اوهام انطبعت فی قلوب العارفين اذا ما دون الاصفیاء یا الهی عند ما یناجون او یسجدون او یرکعون تتصوّر فی اوهامهم حقیقة موهومة محاطة مدركة للعقول و الافکار و یعبدونها و هم خائضون فی بحور الظّنون و الاوهام لأنّ غیبک المنیع لا یدرک و ذاتک البحت لا یوصف السّبیل مسدود و الطّلب مردود و مهما تعارج اهل العروج انّما یرجعون الی آية اودعتها فی حقیقة الاشياء سرّ

الوجود وهذا منتهى الارتقاء لاهل الشهود وتلك الآية عالية من ان تعرف
بجميع شئونها فى حيز الصعود فلك الحمد بما هديتنا الى مركز الجلال معرض

ص ١٩٨

الجمال مطلع الانوار مشرق الآثار مهبط وحيك بين الابرار وانقذتنا من الظنون و
الاهام ونجيتنا عن عبادة الاصنام التى تصوورها العقول والافهام ولك الشكر
على ما فتحت ابواب العرفان على اهل الايقان وانزلت من سماء الطافك ماءً
طهوراً وسالت اودية القلوب بذلك الفيض المدرار والسيل المنحدر من مركز
الاسرار ربّ ربّ قد اظهرت السبيل واقمت الدليل وهديت الكل الى ملكوتك
الجليل قد شاعت الآثار وذاعت الاسرار وتزلزلت ارض الحقائق وارتعدت
الفرائص واكفهرت النجوم وانتشرت الكواكب واطلمت الشمس وتساقطت
الثوابت وظهر البرهان واشرق شمس العرفان وبانت كل سرّ غامض فى حيز
الاكوان وتجلّى جمالك بقوة القاهرة على الآفاق وقدرة محيطة على الملوك و
المملوك فى يوم الاشراق . ما من اذن صاغية الا سمعت النداء وما من نفس
قدسية الا اهتزت من التفحات قد سبقت نفوذ كلمتك بين الابرار والاخيار و
شهدت اللسان بعظمة ظهورك فى عصر الانوار مع ذلك يا الهى احتجبت عن هذا
النور المبين عصابة الانكار واعرضت عن جمالك المنيرة الاغيار انهم ما آمنوا
بجمالك الاعلى ومظهر نفسك الجامعة لفيوضات لا تتناهى كم من آيات نزلت و
كلمات تمت وآثار دونت فما اقنعت تلك القدرة العظيمة الغفلاء وما اعنت تلك
القوة القديمة البلهاء ولا نفعت تلك الآيات البيّنات ولا افادت تلك الصحف و
الزبر الجامعة الكلمات ثم بعد ذلك بما اظهرت قوتك القاهرة على الكائنات
فقاوم مطلع الانوار كل الملل والأمم فى هذا السّجن العظيم واعلى كلمته تحت
السلاسل والاغلال فى هذا الحصن المنيع وانتشرت آثاره فى الآفاق وشاع و

ص ١٩٩

ذاع صيت امرك فى الاقاليم الشاسعة الاقطار وهذا برهان ساطع ودليل قاطع
لاولى البصائر والابصار . الهى الهى اسئلك بالطافك التى اخترت بها المخلصين
بين العالمين وبها فضلتهم على من فى السموات والأرضين بان تكشف الغطاء
عن الابصار وتجزل العطاء على الابرار وتهدى الغافلين الى الماء المعين و
تسلك بهم فى هذا الصراط المستقيم انك انت الكريم انك انت العظيم انك انت
الرحمن الرحيم .

اى ثابت بر پيمان در جميع صحف و الواح الهى كه از حضرت نقطه اولی روحی

له الفداء نازل حجت کلیه آیات الهیه است و در جمیع الواح بیان به ظهور من
 یظهره الله بشارت فرموده و ظهور آن نیر اعظم را به هیچ شرطی مشروط
 نفرموده بلکه جمیع امور را منتهی به تحریص و تشویق ایمان به جمال رحمان
 فرموده . بیان را مطالعه نمائید در هر فصلی از فصول منتهی به آن گردد که
 مبدا در یوم ظهور نفوس محبوب مانند و معاذ الله به نفس بیان احتجاج و
 اعتراض بر جمال رحمان کنند . از جمله میفرماید ایاک ان تحتجب
 بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان لانه خلق عنده . و واحد بیانی نفس
 مقدس است و حروفات حی ثمانی عشر یا به آنچه که در بیان نازل ملاحظه
 فرمائید که به صریح عبارت میفرماید و به چه تأکید بیان میفرماید که مبدا
 به واحد بیان محتجب از آن شوید و یا به آنچه در بیان نازل محتجب گردید .
 این معلوم است که حضرت نقطه اولی نفس مقدسه روحی لترتبه الفداء واقف بر

ص ۲۰۰

یوم ظهور و جمال موعود و سر مکنون و رمز مصون بودند این تصریح به جهت
 تأکید است تا مبدا نفسی اعتراض نماید که فلان شخص چون موقن به این
 ظهور اعظم نشد محل شبهه و ریب است . حال اهل بیان را ملاحظه کن که به
 چه اوهامی تشبث نموده اند فریاد بر آرند آئن مکتب من یظهره الله و آئن ملوک
 البیان و آئن المعابد و آئن شهداء البیان و حال آن که اگر کار بر این منوال
 باشد اهل فرقان نعره زنند و فریاد بر آرند و بگویند آئن الطامة الكبرى و آئن
 القيامة العظمی و آئن تکور الشمس و آئن انشقاق القمر و آئن انتشار النجوم و
 آئن تزلزل الارض و آئن انفطار السماء و آئن سیر الجبال و آئن حشر الوحوش
 و آئن تسجر البحور و آئن الحشر و آئن النشرو آئن الصراط و آئن المیزان و
 آئن ملائكة العذاب و آئن یوم کان عند ربک خمسون الف عام و آئن النعیم و آئن
 الجحیم و آئن النار الموقدة و آئن الجنة المزلفة و آئن الكوثر و السلسیل و آئن
 عین التسنیم و الماء المعین و آئن ملائكة العذاب و آئن زبانية النار و آئن و آئن
 و آئن . حضرت اعلى روحی له الفداء میفرماید جمیع این وقایع در یوم ظهور در
 طرفه العین منقضی شد خمسين الف عام در ساعتی منتهی گشت . پس چون
 جمیع این وقایع عظیمه در لحظه ای از لحظات وقوع یافت آیا مکتب من یظهره
 الله در خمسين عام منتهی نمیشود؟ ملاحظه کنید که چقدر اسیر اوهامند .
 این که میفرماید او بما نزل فی البیان مقصود همین است که اهل بیان
 نگویند آئن ملوک البیان و آئن مکتب من یظهره الله . سبحان الله این قوم آن
 ظهور اعظم را مشروط به این قضیه مینمایند که مانند طفلان در دبستان

صبيان داخل شود واين برهان ثبوت حَقِّيت اوست فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً . سبحان الله بعد از شهادت حضرت اعلى روحى لتراب اقدامه الفداء شخص معهود چه قيامى نمود و چه اقدامى كرد و چه لسان فصيحى گشود و چه بيان بليغى ظاهر كرد؟ جميع ياران الهى شاهد و گواهند كه بعد از شهادت حضرت اعلى روحى له الفداء غيبويت نمود مختفى شد به صفحات نور فرار كرد و از آنجا با لباس درويشى در نهايت ابتدال به صفحات مازندران و گيلان حركت نمود تا به كرمانشاه رسيد . در وقتى كه جمال مبارك را از ايران اخراج نمودند با وجود سطوت پادشاهى و عداوت و بغضاي جميع اهالى در نهايت وقار به كرمانشاه وارد شدند شخص معهود ابدأ جسارت ملاقات نمود و چون جمال مبارك وارد عراق شدند آن شخص خفياً با لباس تبديل وارد بغداد گرديد و در محله عرب منزل و مأوى نمود و ابدأ جسارت ملاقات به نفسى نكرد . كارى كه از ايشان حاصل شد ، خدمتى كه ظاهر گشت اين بود كه از اطراف بنات معدوده طلب نمود و به آنان اقتران كرد من جمله ام المؤمنين همشيره ملاً رجبعلى كه از زوجات مطهّره حضرت اعلى بود و ابدأ اقتران به صريح بيان جائز نه با وجود اين مؤانست كرد و بعد از ايام معدوده به سيد محمد مشهور بخشيد و آن مخدّره تا نهايت حيات در تحت نكاح سيد محمد بود اين قضيه در نزد كلّ معلوم و مشهود است . ملاحظه فرمائيد كه جوهر وجود آن حقيقت نورانيّه و كينونت صمدانيّه و لطيفه ربيانيّه در ميدان فدا جانفشاني فرمود و دم مطهرش ميدان آذربايجان را

رنگين كرد بعد از اين مصيبت كبرى و رزيّه عظمى اگر در آن شخص معلوم ذره اى وفا بود ديگر خود را به مؤانست نساء و الفت زوجات و تعدّد قرينات هيچ آلوده مينمود؟ جمال مبارك از بد ايت امر الى يوم صعود واضحاً مكشوفاً من دون سترو حجاب در مقابل جميع امم و ملل و ملوك مقاومت فرمودند و اعلاء كلمه الله فرمودند و الواح ملوك نازل شد و سرّ سجود ظاهر گشت و واضحاً مشهوداً من دون تأويل خطاب شديد صريح به اكثر ملوك فرمودند و آنچه از قلم اعلى نازل پي در پي ظاهر گشت و اخبارات واقع شد و بشارت لامع گشت و اندازات واضح گرديد . هل يستوى الظلمات و النور لا وربك الغفور ولكنّ الناس فى خوضهم يلعبون و لا يبصرون و لا يسمعون و لا يفهمون

يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَمَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُوا مَنْ
ضَرَّهُ اقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَى وَلِبْسُ الْعَشِيرِ وَعَلَيْكَ الْبَهَاءُ الْإِبْهَى . ع ع

هو الله

۱۷۴_ الهی الهی هؤلاء عباد کشفتم عن اعینهم الغطاء وجزلت لهم العطاء ونورت
ابصارهم بمشاهدة آیاتک الکبری حتی ترکوا الضلالة والعمی واهتدوا الی نور
الهدی وانقذتهم من غمار الضلالة والغوی ونجيتهم من ظلام حالک مستول علی
الوری ربّ کلّ واحد منهم رضيع ثدی عنایتک وغریق بحر هدایتک ومتوجّه الیک
ومنجذب الی ملکوت فردانیّتک لک الحمد بما هتکت الاستار واطهرت الاسرار
واشرقت بالانوار واطهرت الآثار حتی لاح نور الايقان واضاء صبح الاطمینان

ص ۲۰۳

و تنور القلوب والوجدان وقاموا علی خدمة امرک واعلاء کلمتک ونشر
ذکرک ونثر لثالی معرفتک وایقاد نار محبتک ولک الشکر علی ذلک انک انت
المعطی الهادی المهیمن الکریم اللطیف الودود لا اله الا انت الملک الحقّ
المقتدر العزیز الرؤوف .

ای یاران عبدالبهاء در هر دمی صد هزار شکرانه به ملکوت قدم نمائید که
بدرقه عنایت رسید وصبح هدایت دمید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاً اعلی
به مسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یا بهاء الابهی شنید . سبحان الله با وجود
آن که حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبر و الواح ذکرى جز ستایش
من ینظره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقائق و معانی بیان را
مشروط و موکول به تصدیق اسم اعظم نمودند و به صریح عبارت بیان
فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد در خطاب
به شخص بزرگواری میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لانهم خلق
عنده ، یعنی در ظهور مجلّی طور مبدا محتجب به واحد بیانی گردی و واحد
بیانی عبارت از هیجده حروف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام
شود با وجود این غافلان محتجب به آن گشتند که چرا فلان موقن نشد و
حال آن که حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند . ای کاش آن شخص
را میدیدند و اطوار و احوال و کردار او را به میزان الهی می سنجیدند تا
واضح و معلوم شود که به سبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه

ص ۲۰۴

رسد به اسرار و عرفان ربّ غفور . اهل فرقان اعتراض به حضرت اعلیٰ روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این القیامة الکبریٰ و این الطّامة العظمیٰ این المیزان و این امتداد الصّراط این السّؤال و الجواب و این الحساب و الکتاب این الحشر و النّشور و این قیام اصحاب القبور این طلوع الشّمس من مغربها و این انتشار النّجوم من مطالعها و این زلزلة الأرض فی مشارقها و مغاربها این التّفخ فی الصّور و این التّقرّفی التّاقور این تسعّر التّار و این تزین الجنّة بفاکهة الثّمار این الکوثر و السّلسبیل و این الماء المعین . باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمیٰ صریح کتاب الله و شروط قیامت کبریٰ است . اما حضرت اعلیٰ میفرمایند که جمیع این وقوعات خمسين الف سنه در دقیقه ای در طرفه العین واقع و منقضی شد با وجود این اهل بیان گویند این ملوک البیان و این معابد اهل التّبیان این اجراء الاحکام و این مکتب من یتظهره الله فتبّاً لکّل جاهل و سحراً لکّل متجاهل . قدری باید در حجبات اهل فرقان نظر کرد و اشکالات و شبهات آنان صد هزار مرتبه اعظم از این است . گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق دو سال غیوبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خوف چنان محبوب که نام و اثر بکلی مفقود کار به درجه ای رسید که ذکر از امر الله نماند نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاویه خمول مخفی و مستور تا آن که جمال قدم روحی لاحبائهم الفداء مراجعت فرمودند . به محض ورود به عراق چنان پرتو انوار به آفاق زد که عقول واله و حیران شد صیت امر الله بلند گشت و آوازه اشراق شمس حقیقت به شرق و غرب رسید فریداً

ص ۲۰۵

وحیداً به نفس مقدّس مقابل من علی الأرض قیام فرمودند و واضح و آشکار بدون ستر و حجاب به اعلاء کلمة الله در آفاق پرداختند خضعت له الاعناق و ذلّت له الرّقاب و خشعت له الاصوات و شخص معهود در زاویه خمول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشّیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته و کفش و کچ فروشی مینمود و این قضیه را حتّیٰ بیانیان شاهد و گواهند نفسی انکار نتواند . و چون به قوّت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل و خوف و خشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود و حال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است به مکاتبه پرداخته زیرا ابداً خوفی نیست حرّیت ادیان و آزادی هر ملّتی موجود . یا لله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره قبریس است چه قدرتی بنمود با وجود حرّیت و کمال آزادگی ادیان و ملل که انسان واضحاً صریحاً در

میادین و معابر و معاهد اقامه حجت و برهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم توانست که یک نفس هدایت نماید و یا آن که در مجمعی و محفلی لسان نطق بگشاید و یا آن که شخصی را مدعن به اندک دانائی خویش نماید و یا آن که حرکتی نماید که ذکرش در محلی و یا روزنامه ای مذکور شود؟ آیا عجزی اعظم از این تصوّر توان نمود؟ لا والله . اما جمال مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار مقابل من علی الأرض قیام فرمود و به ملوک و سلاطین الواح مرقوم و ارسال فرمود حتی به مرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص فرستاد و در جمیع اورپا آن لوح نشر گردید . مختصر این است که امر

ص ۲۰۶

مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه در تحت سلاسل و اغلال بلند فرمود چه قدرتی است اعظم از این؟ والله الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی باشد همین برهان کفایت است و به برهان دیگر احتیاج نیست . و از اول ابداع تا به حال هیچ مظهر مقدّسی از مظاهر الهیه در یوم خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت نیست که ادنی شبهه حاصل شود صیت الهی از سجن اعظم بلند شد و آوازه امر حقّ در سجن اعظم جهانگیر گشت و ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را به حرکت آورد فانصفوا یا اولی الانصاف . و از این گذشته البتّه میدانید که شخص معهود حال در چه حالت است به ظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع اولاد هریک در حالتی عجیب یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا پارسا یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانه البتّه این تفصیل به گوش کلّ رسیده غافلان اگر انکار کنند شخصی معتمد بفرستند تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا چنین فیا اسفا علی الاتباع والبنات والبنین . ولی بحر اعظم را این گونه کفها مقاومت ننماید یک موج زند و خاشاک و خس را به کنار اندازد و دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان و پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الغافلین فی خسران مبین و علیکم البهاء الابهی .

ص ۲۰۷

هو الله

۱۷۵_ ای بنده حقّ در دورهای سابق آثار قدرت الهیه و حقیقت امر هر چند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلان را مدار تردّدی حاصل

زیرا شمس حقیقت از خلف سحاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعه صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسیر مینمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم می ماندند . مثلاً ظهور حضرت قائم را شروطی مانند ظهور دجال و سفیانی و لوای قاهر و سیف شاهر و سلطنت ظاهر و پیش آهنگی ثیوس سبعة و پرواز نقبا و نجبا از اطراف عالم به کعبه و ظهور آثار عجیبه و فتوح شرق و غرب و خضوع عجم و عرب و سفک دماء علما و گردش هفت آسیاب به خون آن سفها و در انجیل شرایط ظهور نیز منصوص و آن کسوف و خسوف و سقوط نجوم و تزلزل ارض و ارتجاج جبال و فریاد و فغان قبائل و امم و نزول موعود بر سحاب مرکوم و هبوط جنود ملائکه و نفخ صور و صوت صافور و امثال ذلک . لهذا محتجبان را به حسب ظاهر اسباب عذری در دست و همچنین ظهور قیامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکوّر شمس و انشقاق قمر و انتشار نجوم و نسف جبال و حشر وحوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام و تسعیر نیران و تزیین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمان و حوریات لم یطمثهنّ انس قبلهم و لا جانّ بود . یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثار بود و جمیع این وقایع

ص ۲۰۸

عظمی و قیامت کبری را حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید در طرفه العین واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بوئی نبرد و ابداً ملتفت نشد . اما این ظهور اعظم را الحمد لله شروطی نه و عهدی نیست حجابی در میان نه و وسیله حرمانی در دست نیست . اولاً آن که حضرت اعلی روحی له الفداء خطاباً به اعظم ارکان بیان میفرماید ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان . یعنی در ظهور من یظهره الله زنهار زنهار به واحد بیانی محتجب نشو لانه خلق عنده ، زیرا واحد بیان خلق من یظهره الله است و واحد بیان هیجده حروف حیّ اند و نوزدهم خود حضرت اعلی روحی له الفداء است و لا بما نزل فی البیان و همچنین میفرماید زنهار زنهار مبادا به آنچه در بیان نازل به آن از او محتجب گردید یعنی مبادا بگوئی که در بیان چنین مذکور است این دلالت بر این میکند که من یظهره الله باید دو هزار سال بعد ظاهر شود ، دیگر عدم شروط و عهد از این صریحتر چه ؟ پس معلوم شد که در این دور اعظم ابداً اسباب احتجابی نه حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید که وقوعات قیامت کبری که در یوم خمسين الف سنه باید وقوع یابد در طرفه

العین واقع شد با وجود این بیانیها میگویند چرا مکتب من یتظهره الله امتداد نیافت و با صبیان محشور نگردید و الف با تا نخواند و طفل ابجد خوان نگشت ملاحظه نمائید که چقدر غافل و ابله و بلید و محتجبند . و از این گذشته ملاحظه نمائید که در این دور الهی چگونه قدرت نامتناهی

ص ۲۰۹

ظاهر و آشکار شد . در سلف محتجبین به مظاهر الهیه استناد جهل و عجز میدادند یکی ان تتبعون الا رجلاً محسوراً میگفت و دیگری افتری علی الله أم به جنة بر زبان میراند و دیگری و اذا رأوك ان يتخذونك الا هزواً هذا الذي بعث الله رسولا تكلم میکرد و در کور مسیح به یا مریم ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغياً اعتراض میکردند و در کور حضرت موسی انه لکبیرکم الذي علمکم السحر فرعون بر زبان میراند و اقوام به سائر انبیا و ما نراک اتبعک الا اراذلنا بادی الرأی به کمال استهزاء میگفتند . اما در این یوم الهی و عصر ربانی و قرن رحمانی نفسی به این کلمات تفوه ننمود کل قبائل و امم از ترک و فرنگ و تاجیک و امریک و افریک شهادت بر عظمت و بزرگواری مظهر الهی دادند نهایت این است که انکار حقیت و مظهریت نمودند و بس و الیوم در جمیع اوراق و جرائد عالم امم متمدنه شهادت بر عظمت جمال مبارک میدهند پس ببین قوت و قدرت کلمه الله چگونه در عروق و اعصاب هیکل عالم تأثیر نموده حتی بیانیها نیز از نفوذ امر بهاء الله و سطوع انوار ملکوت ابهی و قوه نافذه کلمه الله در میان اغیار اعتباری حاصل نموده زیرا خلق کل را یک طایفه میدانند . مثلاً ملاً هادی دولت آبادی در اصفهان در حضور ذئب نجفی محض حفظ روح بی فتوحش بر روی منبر تبری تام استغفر الله از حضرت اعلی نمود و لعنت نمود و جان در برد و چون به طهران آمد صم بکم عمنی فهم لا يرجعون بود . پس از آن که نفوذ امر بهاء الله در ارکان عالم تأثیر کرد شرق معطر شد و غرب منور گشت و حکومت مایوس از قلع و قمع شد و اکثر

ص ۲۱۰

ناس در سرسّر طالب اطلاع بر حقیقت حال شدند شخص معهود با متعلقین و منتسبین خویش در نزد اکابر و اعظم طهران اظهار وجود نمودند و مشغول به ترویج اوهمات خویش گشتند جمهور ناس نیز جمیع را یک طائفه میدانستند لهذا از طالبان بعضی پذیرفتند این باید سبب شکرانه ایشان باشد بالعکس به کفران برخاستند و در میان یار و اغیار اهل حق را هزار افترا

زدند و بد نام نمودند فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین . از این گذشته
 جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانیها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از
 شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی
 بر سر نهاد و کشکول فقر بدست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به
 این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیّه و خفا
 در مازندران ورشت سیر و گشت مینمود . عاقبت چون جمال مبارک در
 کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفّیاً به لباس تبدیل حاضر
 و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و
 سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد
 از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابداً
 ذکر از امر باقی نمانده بود و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء
 کلمه الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و وصیت و صوت حق جهانگیر گشت
 و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی
 کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظّل در ظل انگلیس تا به

ص ۲۱۱

حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت
 حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در
 مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد جز این که به هفت شهید به اصطلاح
 توقیع مرقوم گشت از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران
 و دیگران و در آخر هر یک توقیع ارسالوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز
 الحمد لله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت ان الله یحبّ ان یراک
 بین الفین من الحوریات و هر چه ممکن بود تزئید نساء شد ، از شیراز ام احمد
 از تفرش بدری از مازندران رقیّه و از بغداد متعدّد با وجود این به اینها قناعت
 نشد حرم محترمه حضرت اعلی همشیره ملا رجبعلی ام المؤمنین که به نصّ
 قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه او نیز تصرّف شد و بعد از چند روز به
 حاجی سید محمد بخشیده گشت . دیگر نه صدائی نه ندائی نه ذکر و نه
 ثنائی بکلی امر حضرت اعلی روحی له الفداء محو و نابود گردید و اگر
 جمال مبارک روحی لاجبائّه الفداء از سفر کردستان مراجعت فرموده بودند
 و الله الذی لا اله الا هو اسمی از این امر باقی نمانده بود و جمیع خویش و
 بیگانه به این شهادت میدهند . باری حال نیز در قبریس تحت حمایت
 انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول و بیچارگان مریدان در طهران به

مواعد عرقوبیه ورمل و اسطربلاب و همیه ترغیب و تحریص بر فساد و فتنه در حق حکومت گردید که چنین و چنان خواهد شد و به واسطه مریدان بی خردان تاج و وصولجان بخشیده شد و جمیع گرفتارگشتند و آن بیچارگان به

ص ۲۱۲

نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایامی میگذرانند. باری مقصود این است این مریدان که در طهران عریده مینمودند و مطمئن به وعد و وعید او بودند لازم بود که او را بخواهند که به طهران قدم رنجه فرماید و سرور و سردار گردد و چنین تشویقات و تحریصات را در آنجا مجری بدارد. مظاهر الهیه و اولیای الهی آنچه به دیگران تکلیف مینمودند اول خود متصدی آن میشدند لکن جناب معلوم در قبریس در مهد امن و امان آرمیده و بیچارگان مریدان را دم توپ انداخت و به دار کشید اگر نفسی انصاف دهد همین کفایت است و علیک البهء الابهی. ع ع

هو الابهی

۱۷۶_ ای منجذب الی الله صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود بشارتی بود ابرار را و نعمتی بود اشرار را بنایان سرور بی پایان یافتند و عاشقان در بحر فرح بی کران غوطه زدند مشتاقان شادمان شدند و طالبان جنت رضوان رایگان دیدند ولی سیه دلان خفاش صفت به حفرات شبها خزیدند و به متشابها تشبث نمودند و از آیات محکومات محروم گشتند. یکی نعره و لکنه رسول الله و خاتم النبیین برآورد و دیگری فریاد افتری علی الله کذباً أم به جنة بلند کرد یکی گفت شریعت غراً نصوص قاطعه مستمر الاحکام و ابدی الاجراست و دیگری گفت قیامت کبری مشروط به وقایع و حوادث عظمی یکی گفت این

ص ۲۱۳

الدجال و این الحمار دیگری گفت این زلزلة الأرض زلزالها و این یومئذ تحدث اخبارها و این الصراط و این الحساب و این المیزان و این الحشر و النشرو الثیران و این ملائكة العقاب و این السؤال و الجواب این النار و جحیمها و این الجنة و نعیمها. باری هریک از جاهلان بهانه ای نموده و شبهاقی القا کرده و از ظهور شمس حقیقت خفاش صفت محتجب گشتند و حال آن که اهل حقیقت جمیع این آثار را در کمال وضوح فهمیده مشاهده نمودند طوبی لهم و

حسن مآب . پس به شکرانه حضرت احدیت پرداز که این حجبات را هتک نمودی و این سبحات را کشف کردی نور حقیقت یافتی و شعله نورانیّه هدایت کبری برافروختی و در ظلّ سدره منتهی منزل و مأوی جستی و در حدیقه جنت ابهی داخل شدی . حال اهل بیان را ملاحظه نما که با وجود آن که ظهور حضرت اعلی به جمیع این شروط مشروط و به ظهور این علائم کبری و وقوعات عظمی منوط و حضرت اعلی روحی له الفداء میفرمایند که این وقایع عظیمه و قیامت کبری در طرقة العین واقع و در کمال شکوه وقوع یافت و گذشت و محتجین ابداً ملتفت نشدند و از خواب غفلت بیدار نگشتند باز محتجین بیان نعره میزنند این ملوک البیان این معابد البیان این صوامع البیان این انتشار البیان این مکتب من یتظهره الله ؟ با وجود آن که حضرت اعلی به صریح عبارت و مسلمی در نزد عموم در غیاض بیان و ریاض تبیان مانند غضنفر الهی فریاد میفرماید ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان . از جمله ما نزل فی البیان مکتب من یتظهره الله است و از این بهتر

ص ۲۱۴

که میفرماید به واحد بیان از او محتجب مشو و واحد بیان ذات مقدّس و هجده حروف حیّ است . از جمله حروف حیّ حضرت قدّوس است که به نصّ حضرت اعلی سیزده واحد مرآت در ظلّ اوست . میفرماید ملاحظه به واحد بیانی نکن که مؤمن به من یتظهره الله میشوند یا نمی شوند این از شدّت تأکید است و فرط تشویق تا نفسی بهانه نکند که فلان شخص مرآت مشخص است و فلان نفس آیت مصوّر و فلان ذات رایت مجسم و چون ایمان نیاوردند لهذا ما نیز مجبور بر انکار و ناچار بر استکباریم . خلاصه در دور فرقان ابداً این تصریحات نبوده با وجود این حضرات بیانی استغراب مینمایند که چگونه اهل فرقان تمسّک به این شروط و علامات نمودند و چون به ظاهر واقع نشد اعراض و استکبار کردند و حال خود ایشان از اهل فرقان بد تر و در غرقاب اوهام گرفتار و در بحور شبهات مستغرقند . سبحان الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا .

۱۷۷_ ... در این ایّام که نار موقده الهیه شعله به آفاق زده و پرتو اشراق شرق و غرب را روشن نموده و نفوذ کلمه الله ذوی العقول را حیران کرده و امر الله احاطه کبری یافته و خوف و خطری نمانده مدّعیان فرصت یافته و مرد میدان گشته خاموشان زاویه نسیان و خفاشان خائف هراسان که بر رؤوس منابر در

اصفهان و طهران تبرّی از حضرت اعلی روحی له الفداء نمودند بیرون
دویده‌اند و ادّعی‌اصالت مینمایند و بی خبرانی چند را خفياً اقناع نموده‌اند

ص ۲۱۵

و به القاء شبهات پرداختند در سرّسَرپایی این و آنند که هریک را به
وسیله ای از صراط مستقیم بگردانند و یا اذیتی برسانند . رئیس قوم را جمیع
آشنا و بیگانه میدانند که در ایّام خطر به لباس درویشی به هر بوم و بر سفر
میکرد و در رهگذر کشکول بدست شیئاً لله میگفت . وقتی که حکایت
صادق و ناصرالدین شاه شد جمیع احباب را در تحت شمشیر و زنجیر در
بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گیلان نمود و رشته‌ای بر
سربست و پوست درویشی در بر و نام خویش درویش علی نهاد و در کوه و
دشت سرگردان بود تا آن که جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب
گردید او نیز از پی به بغداد به پناه مبارک سفر کرد ولی مخفی و خائف از
جمیع بشر . پس جمال مبارک سفر به کردستان فرمودند و در ایّام غیبت اسم
اعظم جمیع یاران عراق و ایران از قدمای احباب میدانند که گاهی در
صفحات سوق الشیوخ و بصره به لباس تبدیل سفر مینمود و نام او حاجی علی
بود و دسته ای از کفشهای عرب در دست داشت و مشهور به حاجی علی
کفش فروش گردید بعد به نجف شتافت و در آنجا لاص خرید و به لاص
فروش مشهور گشت حتّی به لباس عرب بود و اسم ایرانی را از خود سلب
نمود و بکلّی در آن دو سال غیبت جمال مبارک نام و نشانی از امر
نماند و بعد از شهادت حضرت اعلی و غیبت حضرت مقصود آن غیر حضور
همّتی مشکور نمود که حتّی غیور بغدادی مشهور از آن عمل منفور بود و آن
این است که بعد از شهادت کبری ازدواج به حرم حضرت اعلی امّ المؤمنین

ص ۲۱۶

که به صریح بیان حرام بر جمیع است نمود و چون مطبوع طبع نیفتاد کفایت
به این تحقیر نگشت بلکه آن محترمه یعنی خواهر مآلاً رجبعلی حرم حضرت
اعلی به سید محمد اصفهانی احسان شد . این بود همّت و اقتدار و قوّت و
اشتهار او که شب و روز به تعدّد زوجات اشتغال گردید حتّی خواهر حرم
خویش مسّی به رقیه خانم از مازندران طلب شد و به او نیز ازدواج گردید و
جمع بین الاختین شد و خواهر میرزا نصرالله تفرشی نیز بعقد و نکاح آمد و
والده میرزا احمد نیز زوجه مشروعه بود و به بنت عربی نیز اقتران حاصل

گشت و تجاوز از نص صریح بیان گردید . این تزوجات متعدده بغداد است
 ما عدای زوجات طهران و مازندران اگر تحقیق شود این بیت واضح و مشهود
 گردد ، آفتی بود آن شکارافکن کزین صحرا گذشت . ما شرح و بسط در
 این خصوص ننمائیم مقصود این است که سید حصول اجرای چنین امور
 مخالف نص قاطع رب غفور فرمود و شب و روز به این امر موهوم مشغول بود یا
 لله در این مدت چه نصرتی شد و چه خدمتی به امر حضرت اعلی گشت ؟ آیا
 یک نفس هست که بگوید او مرا تبلیغ نمود یا آن که در مدت چهل سال در
 قبریس توانست که نفسی را هدایت نماید بلکه از تربیت اطفال خویش نیز
 عاجز ماند دیگر آیا عجزی اعظم از این میشود ؟ یدعون من دون الله ما
 لا ینفعهم وما لا یضرهم لبئس المولی و لبئس العشیر .
 جمال مبارک وقتی که از کردستان مراجعت فرمودند در ایران یاران عدتی
 معدود بودند و عراق منجمد و مخمود نه صدائی نه ندائی و اگر نفسی در

ص ۲۱۷

اطراف بود در نهایت یأس و خوف و حذر بود ولی اسم اعظم محض ورود به
 بغداد در راگشودند و صلاهی عمومی زدند و ندای الهی بلند شد و صیت
 امر الله در اطراف منتشر گشت . رؤسا و علمای جمیع ملل شب و روز در
 محضر حاضر و سؤال و جواب مستمر و جمیع به قناعت از جواب معترف تا
 کار به جائی رسید که خوف و هراس ناصرالدین شاه را بی صبر و قرار نمود
 و به جمیع وسائل تشبث کرد و به خط خویش به سلطان عبدالعزیز نامه نوشت
 و رجای نفی جمال مبارک را از بغداد کرد که ایران در خطر است و حکومت
 پر حذر و عاقبت ضرر به هر دو دولت رسد . این بود که فرمان عبدالعزیز وارد
 و قرار بر سفر جمال مبارک گردید با وجود آن که مسئله نفی و سرگون بود
 ولی در نهایت اقتدار به باغ نجیب پاشا نقل مکان فرمودند و دوازده روز در
 آنجا به قسمی امر الله اعتلا یافت و والی نامق پاشا و جمیع ارکان اردو و
 ولایت و علمای مملکت و وجهای ملت شب و روز به زیارت می آمدند و مشرف
 میشدند و حال آن که به ظاهر سرگونی بود ولی از نفوذ امر الله در آن ایام
 معدوده و علو کلمه الله و انتشار نفحات الله آن ایام چنان به سرور و حبور
 گذشت که عید رضوان شد و به کمال اقتدار حرکت فرمودند و جمیع خلق
 عراق گواه و شاهدند . اما حضرت حصول لباس درویشی با ظاهر نامی
 عرب گاهی سفر دهند خواستند و گاهی مسافرت به ممالک مصر اندیشه
 نمودند نهایت خبر فرستادند که من بعد از رفتن شما خائفم لهذا پیش از

شما به موصل شتافتیم و در آنجا منتظر هستیم و چون در آن اوقات شهرت

ص ۲۱۸

داشت که جمال مبارک و جمیع احبّا را در کرکوک که میانه بغداد و موصل است و نزدیکی حدود عجم تسلیم به دولت ایران خواهند نمود لهذا شخص معلوم میفرمود که من در موصل به شما ملحق خواهم شد زیرا ملاحظه مینمود که هر واقعه ای واقع شود پیش از موصل واقع خواهد شد .

باری چون به موصل و در کنار دجله سرپرده بلند شد و بزرگان موصل از مأمورین و غیره دسته دسته به حضور مبارک مشرف می شدند نیمه شب ظاهر عرب مذکور آمد که جناب معلوم در خانی بیرون شهر منزل و مأوی دارد و با یکی ملاقات خواهد جناب آقا میرزا موسای عمونیم شب رفتند و او را ملاقات کردند سؤال از اهل و عیال خویش کرد گفتند که همراهند و خیمه ای مخصوص آنها گردیده اگر میل دارید بیائید گفت من ابداً مصلحت خویش را در این نمی بینم ولی قافله ای موجود که با شما حرکت خواهد کرد من در میان آن قافله هستم تا آن که به دیاربکر رسید و بر همین منوال رشته سیاهی در سروکشکولی در دست و در میان قافله معاشر و مجالس ترک و عرب بود . چون به دیاربکر رسیدیم خبر فرستاد که من شها نزد متعلقین خویش خواهم آمد و صبح باز مراجعت به قافله نمایم آن نیز مجری شد و چون حاجی سید محمد او را میشناخت دیده و دریافت و به عنوان این که این درویشی است ایرانی و آشنای من است ملاقات نمود ولی سایر احباب چون او را ندیده بودند اول شناختند تا آن که در میان او و سید محمد نزاعی

ص ۲۱۹

حاصل گشت و جناب حضور در حضور احبّا که الآن هستند آمد و شکایت از سید محمد نمود . چون سید محمد حضور یافت عرض کرد در مسئله ای میان من و او اختلاف است او میگوید که مرآت همیشه روشن است من میگویم میشود که مرآت محتجب از شمس گردد تا در مقابل است روشن است و چون منحرف گردد تاریک شود بعد جمال مبارک سید محمد را زجر فرمودند که چرا نزاع و جدال میکنی و در این خیل ابرار منازعه بریا مینمائی ؟ بعد در کمال اقتدار موکب رحمانی وارد مقرّ سریر سلطانی گردید در نهایت استغنا حرکت شد اسم اعظم ابداً به وزرا و وکلا ملاقات فرمودند و اعتنائی نکردند .

۱۷۸_ لك الحمد يا الهى بما كشفت الغطاء ورفعت النّقاب عن وجه الحقيقة لعبدك المبتهل الى ملكوت رحمانيتك المتضرّع الى جبروت فردانيتك وهديته الى معين الهدى وسقيته كاساً دهاقاً من صهباؤ الوفاء ورفعت الغشاء عن الأعين الرّمداء حتّى رأّت آياتك الكبرى السّاطعة على الأرجاء ربّ ايّده على الثّبوت فى المنهج البيضاء والاستقامة على هذا النّبأ العظيم الذى نشر الجناح على الآفاق فى يوم الميثاق انك انت الكريم وانك انت الرّحيم وانك انت الهادى لكلّ قلب سليم .
اي مفتون حقيقت شكر كن خدا را كه شبهات زائل و اوهام محتجبين باطل و

ص ۲۲۰

نور حقيقت ساطع گرديد . حزب مخمود چون سطوع انوار و ظهور اقتدار و شيوخ آثار و نفوذ كلمة الله در اقطار دیدند از حفرة خمود و خمول در آمدند و آرزوى اوج قبول مينمايند . جميع اهل اصفهان واقف و مّطلّعون كه رئيس آن قوم در حضور عموم بر فراز منبر به صريح عبارت تبرّى از حضرت نقطه اولی روحی له الفداء به اقبح عبارات نمود و همچنين سليل آن شخص در اين ايام در روزنامه چهره نما بکلى انکار و استکبار نموده و شخص غير حصور چهل سال است كه در جزيره مزبوره در نهايت خمول و خمود بوده نه نامی و نه نشانی و نه نصرتی و نه اعلائی . سبحان الله در مدت چهل سال نفسی را دلالت نکرد حتّى از تربيت خانواده خویش عاجز ماند با اين عجز و ضعف كه در ايام خوف و ترس مخفی و مستور و در دشت و صحرا سرگردان و مخدول اوقات ميگذراند و جمال ابهى روحی له الفداء در عراق و ايران و استامبول و رومیلی و ارض مقدسه در سجن اعظم در نهايت اقتدار مقاوم جميع امم بودند در زیر زنجير و شمشير اعلاء كلمة الله فرمودند و شرق و غرب به حرکت و اهتزاز آوردند . چون طيور لیل اين عزّت امر الله را دیدند مغتنم شمردند و بدین واسطه باز در سرّ سرّ به پنهانی از یار و اغیار القای شبهات نمایند كه ما اصليّ و فرع و اساس اين امریم از قبل و بعد و بدین وسیله بی خبران را پریشان کنند و بی خردان را به عالم نسیان اندازند . مثلی است مشهور اگر كعبه بعيد است مسجد نزدیک است . سرگذشت اين شخص از بدايت امر تا امروز و تفاصيل حال و حرکت جمال مبارك در جميع بلدان و

ص ۲۲۱

ديار معروف و مشهور اين دورا قياس نماييد . و از اين گذشته كلمات

غیر حضور و مکاتیب او در دست اهل فتور است این نوشتجات را با آثار جمال مبارک مقابله نمائید تا حقیقت حال معلوم و مشهود شود و اگر به عین انصاف در بیان ملاحظه گردد به صریح عبارت جمیع ذکر جمال مبارک است و از احکام بیان مقصود اجرا و انفاذ نبوده بلکه مقصود ذکر من یظهره الله و نعت و ستایش او بوده چنان که در هر باب و فصلی منتهی به ذکر آن جوهر وجود میگردد و اگر این نبود بیان را چه ثمره و نتایجی بود؟ انصاف باید داد. از جمله احکام بیان ضرب اعناق اهل آفاق و حرق جمیع کتب و صحف و زبر و اوراق و فتح شرق و غرب و هدم بقاع مرتفعه. آیا این احکام در این عصر ممکن الوقوع است؟ لا والله. بلکه مستحیل و محال پس نظر در کتاب اقدس نمائید که جمیع احکام مانند روح در جسم امکان است و چون جمیع طوائف و ملل اطلاع یابند و لو ایمان نیاورند فریاد برآرند هذا هو العدل و هذا هو الموافق لهذا العصر و هذا هو روح هذا القرن، چه برهانی اعظم از این؟ الحمد لله امر الله علم وحدت عالم انسانی در قطب امکان برافراخته و خیمه عمومیت بشری و مساوات تام و مواسات حقیقی بلند گردیده بغض و عداوت ملل به الفت و محبت مبدل شده سیف و سنان معطل جنگ و جدال محرم شده بنیان بیگانگی برافزاده رایت یگانگی برافراخته دشمن دوست گردیده بیگانه آشنا شده دور نزدیک گردیده مهجور و محروم به ایوان در آمده. حال ملاحظه فرما چنین قوتی را که روح عالم و محرک امم است آیا میتوان مقاومت نمود؟ لا

ص ۲۲۲

والله، انّ هذا لهو البنيان المرصوص وانّ هذا هو الاساس المتين لا تزعه قوّات من على الأرض اجمعين و عليك البهّاء الأبهى. ع ع

هو الله

۱۷۹- ای سلیل عزیز آن مستغرق دریای مغفرت الهی مدّتی است مدیده تحریری نشد و تقریری نگشت این از مشاغل کثیره بود که دقیقه ای فرصت ندهد و مهلت نبخشد و بلایا و محن نیز منضمّ از جمله در این ایام از کثرت فساد اهل فتور و لوائح مبسوطة مشروحه مضره که در حقّ عبدالبهّاء به مدینه کبری فرستاده اند و وسایطی دیگر چند تشبّث نموده که ذکرش جایز نه تا آن که عبدالبهّاء را دوباره در سجن عکا مسجون نمودند. حزب غرور را امید چنان بود که این بلا حصر در عبدالبهّاء خواهد شد غافل از این که خود را به چاه خذلان و هوان ابدی خواهند انداخت خود آنان نیز مسجون خواهند گشت.

این قضیه مثل قضیه یحیی شد طابقوا النعل بالنعل یحیی را گمان چنان بود که فساد سبب اذیت جمال مبارک گردد این بود که سید محمد را به مدینه کبیره فرستاد و انواع حیل و تزویر به کار برد تا جمال مبارک را در خطر عظیم انداخت چون نارفته شعله زد فوراً خانمان یحیی را بسوزانید او را پیش از جمال مبارک از ارض سر سرگون نمودند خسرو الدنیا و الآخرة و ذلک هو الخسران المبین . عبدالبهاء از این مصیبت و بلاء در سرور و فرح بی منتهی زیرا کامرانی و شادمانی احبای الهی بعد از صعود جمال ابهی آشوب و

ص ۲۲۳

بلاست و صدمه بی منتهی یعنی چاه اوج ماه است و حصیر ذلت سریر سلطنت سلاسل و اغلال نهایت آمال است و کند و زنجیر آزادگی و عیش و عشرت بی مثل و نظیر. این واضح است که سرور این آوارگان به سازندگان و خوانندگان و بازندگان نیست بلکه به تحمل مشقات و صبر در مصیبات و انقطاع از کل کائنات و اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله است هذا هو الفضل العظیم وهذا هو الفيض المبین و عليك التحية والثناء این مکتوب را به اطراف بفرستید . ع ع

هو الابهی

۱۸۰_ یا من اهتدی الى الصراط المستقیم قد اشرقت الأرض بنور ربها و اضأت الآفاق باسراق صبح الهدی من افق العراق و تزینت الجنان بمشاهدة جمال الرحمن و اخضرت الیاض بفیض سحاب العرفان و فاضت الحیاض بامواج بحر الایقان و انتعش الوجود بنفحات قدس انتشرت من ساحة الجود ومرت نسائم الله و احیت الامکان بروح الرحمن و الغافلون فی خسران عظیم و المحرومون فی خذلان مبین و انک فاشکر ربک الکریم علی هذا الفضل العظیم بما هداک الی هذا المعین العذب السائغ السلسیل و نور بصرک بمشاهدة الانوار و شرح صدرک بفیوضات الاسرار و ادخلک فی ظل سدره المنتهی فسبحان ربی الابهی .

ع ع

ص ۲۲۴

ای طالب رضای الهی بعضی از نفوس کلمه ای از کتاب الهی نفهمیدند و خود را مقتدای عالم خوانند و از بحر معانی قطره ای نچشیدند و خویش را بحر اعظم اسرار ربانی شمرند عمرو را به الف نویسند و عاکفون را عاکفون

بنگارند و خود را مطلع اسماء و صفات شمرند و از این عجیب تربی خردانی چند نیز پیروی کنند و وسیله حیات و نجات طلبند . و این ظهور اعظم با وجود آن که به شئونی ظاهر شد که ملکوت وجود مبہوت گردید و جمیع السن به نعت و ثنائش ناطق گشتند در مدت چهل سال از علما و فضلاء جمیع عالم و نحاریرام در ساحت اقدس حاضر گشتند و هریک از غوامض مسائل الهیہ سؤال مینمود و از معضلات حقائق حکمیہ استفسار میکرد و جمیع جواب مقنع استماع مینمودند به قسمی که جمیع به امواج علمیہ بحر حضرت کبریا اقرار نموده و الآن مینمایند و از این گذشته بحر آیات بود که از فم مطہر در هیجان بود باوجود این ، قطرہ محدودہ را با این بحر اعظم مقارن گمان کردند و ذرہ مفقودہ را به شمس قدم مماثل دانستند ای کاش به این قدر کفایت مینمودند بل ظنوا ما ظنوا و اعترضوا و استکبروا علی رب العالمین . ع ع

۱۸۱ _ ... ای بندہ حق کار از آن گذشته که ما نشسته به استدلالیہ به جهت اهل بیان مشغول شویم و رسالہ ای تألیف نمائیم آوازہ امر اللہ شرق و غرب را گرفته وصیت جمال ابہی عالم امکان را به حرکت آورده شرق در جوش است غرب

ص ۲۲۵

درخروش شمال پر بشارت است و جنوب پر مژدہ و مسرت گلشن الہی جنت ابہی در قطب امکان خیمہ زدہ و روائع گلہای حقائق و معانی مشام لاهوتیان حتی ناسوتیان را معطر نموده معدودی از اهل بیان مانند جعل از این رائحہ مبارکہ احتراز نموده و در حفرة خمود و خمول خویش زبان انکار بگشایند ذرہم فی خوضہم یلعبون . رسالہ ای در جواب اهل بیان جمال مبارک از لسان آقا محمد علی مرقوم فرمودہ اند آن را به دست آورید کفایت است و علیک التّحیّۃ و الثّناء .

ہوالا بہی

۱۸۲ _ ای قبسہ پر شعلہ نیران محبت اللہ اقوام عالم ہریک به حجابی از جمال معلوم و ملیک قیوم محتجب شدند . قومی طالب حشمت و دولت بودند و مشتاق عظمت و عزّت چون بلایای سبیل الہی را دیدند فرار کردند و بیقرار شدند . حزبی علامات و اشارات ظهور را به حسب اصطلاح عوام گرفته اند و از حقیقت مقصد سید انام غافل شدند . جمعی از برای حقّ به حسب اوہام خویش صفت و سمتی و هویت و صورتی معنوی تصوّر نمودند چون مخالف آن یافتند درپس

پرده ماندند . باری تو که جمیع این حجابات را دریدی و این سبحات را خرق نمودی شکر کن خدا را شکر کن خدا را . عبدالبهاء عباس

ص ۲۲۶

هو الله

۱۸۳_ ای صحّاف چون به صحف الهیه و صحائف ربّانیّه رجوع نمائی و در معانی مندمجّه مندرجّه در آن تأمل فرمائی جمیع بشارات و آیات بر ظهور نور حقیقت و مرکز رحمانیت است . حدیث کلّ ما فی التّوراة و الانجیل و الزّبور فی القرآن و کلّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کلّما فی الفاتحة فی البسملة و کلّما فی البسملة فی البا را فراموش منما و لکن چه فایده که ناس را چشمی نابینا و گوشی ناشنوا چه خوش گفته:

نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

سبحان الله چه امر عجیبی است و چه کیفیّت غریب اهل کتاب متواری در حجاب و نفوس امّی واقف بر اسرار خطاب و هذا من فضل ربّی العزیز الوهاب و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

۱۸۴_ ... حمد خدا را که شفق صبح صلح و سلام دمیده امیدواریم که در مستقبل آفتاب سلام عامّ از افق عالم به موجب تعالیم آسمانی در نهایت اشراق طلوع نماید زیرا جمیع وقایع این سنین انقلاب بتمامها در پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و جمیع فرداً فرداً تحقّق یافته و من جمله اخبار از صلح عمومی است که عاقبت در عالم انسانی جلوه نماید ولی حال بدایت طلوع صبح است امیدواریم من بعد آفاق منور گردد ...

ص ۲۲۷

هو الله

۱۸۵_ ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید الحمد لله در لندن ملاحظه فرمودید که آنچه در پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و جمیع ممتنع و مستحیل میدانستند بلکه جاهلان استهزاء می کردند حال نماینده های دول و ملل در پایتخت دولت عادلّه انگلیس محفل عمومی بیاراستند و صلح عمومی مذاکره مینمایند تعالیم الهیه رغماً عن انوف مانعین در حیّز وجود تحقّق می یابد . حال نمایندگان غافلند نمیدانند که این آهنگ از کجاست و این نور از تجلیات شمس حقیقت

ولی عاقبت خواهند دانست ، عاقبت اقرار و اعتراف به این حقیقت خواهند نمود . علی العجالة این مجمع نمایندگان دول و همچنین روزنامه های مهمه به مذاکره صلح عمومی و خلع اسلحه و ترک آلات جنگ محاوره می نمایند . باری این انجمن تشکیل خواهد گشت خواه در امریک خواه در لندن و خواه در پاریس تفاوت نمی کند ...

هو الله

۱۸۶_ یار عزیز مهربان تحریر بلیغ که به تاریخ چهارم مارت سنه ۱۹۰۱ مورخ بود رسید . از حدیقه عنوانش بوی خوش به مشام رسید دماغ جان معطر شد و قلب منور و مشام معنیر گشت زیرا مضمون به معانی وفا مشحون و فحوی دقایق سر مکنون . شکایت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطه افریک نموده بودید و بیان تأسف فرموده بودید که آیا این خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور

ص ۲۲۸

مستمر در اعصار و دهور است یا آن که دلبر دلنشین الفت و محبت در انجمن عالم روزی جلوه خواهد نمود ؟ آنچه از قلم اعلی صادر البته ظاهر و باهر خواهد شد ولی هنوز عالم انسانی بتمامه مستعد این کامرانی نیست اندک اندک این موهبت آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند . و چون این پرتو منیر در اوج رفیع و قطب اثیر بدرخشد ظلمات شدیده زائل گردد و انوار وحدت الهیه بسیط زمین را احاطه کند . طفل رضیع باید سالها در آغوش پدر پرورش یابد تا به سن رشد و بلوغ رسد الآن بدایت آن صبح نورانی است اندک اندک پرتوی چون شفق صباح مشهود و محسوس میشود . امیدواریم که به عون و عنایت الهی و فضل و موهبت غیر متناهی آگاهی کماهی حاصل گردد و میمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود . هر چند به حسب قرون اولی و تجربه قرون وسطی و وقوعات قرن اخیر این قضیه امر عسیر بلکه ممتنع التأثير مینماید اما چه بسیار امور که در ایام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و میسور بهمچنین این موهبت که آسایش جهان آفرینش است امیدواریم که شاهد انجمن گردد و روش و پرورش و آرایش بنی آدم شود .

ای یار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه ولی با وجود عدم مقاومت و نهایت ملاطفت بالعکس از طرف مدعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید . مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت

ملاطفت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند با وجود این اسرائیل آن شخص جلیل را عدوی بی مثل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم بنیان گفت ، هدف سهم و سنان نمود و فریاد الامان برآورد آن نور هدی را ظلمت دهماء دانست و آن میر وفا را مار هائل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح به حضرت مسیح گشایند و با منظری قبیح آن وجه صبیح ملیح را مسیح نامند ولی در بازار جوهریان آن گوهر تابان را جلوه لعل بدخشان است و در نظر اهل بصیرت آن نیر حقیقت را نمایش مهر رخشان . عاقبت غوغاء و ضوضاء بگذشت و غبار مفتریات بنشست حقیقت عیان شد و مدعیان رسوای عالمیان اساس تعالیم الهی مرصوص شد و صلح و صلاح و فوز و فلاح و محبت و سلام منصوص گشت جهان گلشن الهی شد و کیهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل متحابه گشت و شعوب و طوائف متباعده امم مقاربه بلکه متعانه گردید تا آنکه فضائل و خصائل روحانی حقیقت انسانیّه را تزیین کرد و تعالیم و نصائح الهیه جباره خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود . مقصود این است که قوم جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبعوض و مغضوب شمردند با وجود این آن حضرت ربّ اهد قومی انهم لا يعلمون فرمودند معذک زبان بشکایت گشودند و صد هزار روایت نمودند زیرا در حقّ مسیح اراجیفی در کتب تلمود مرموز که سزاوار درنده جهانسوز این است غریب و عجیب .

بر من مسکین جفا دارند ظنّ

که وفا را شرم می آید زمن

پس باید که محرمان حریم حکمت رحمان و روحانیان بزم محبت یزدان در عبودیت آستان حقیقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانیان باشند هر زخمی را مرهم گردند و هر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و به روایت و شکایت و حکایت مدعیان محزون و دلخون نگردند زیرا الحمد لله مانند آن جناب منصفان را بصیرتی و دانایان را در تحرّی حقیقت استعداد و کفایتی البتّه حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمایند و لطافت نسیم جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش به عربده و فریاد اهل جفا

ندهند متینند و رزین و پر صبر و تمکین و عاقبت حقیقت البتّه مشهود اولی
الابصار گردد ،

جغد ها بر باز استم میکنند

پرو بالش بی گناهی میکنند

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟

از تأسّف آن جناب در محاربات حاضره بسیار متأثر شدم فی الحقیقه اهل
حمیّت را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی پایان امید از فضل
ربّ و دود چنان است که عاقبت مخمود گردد و سهم و سنان به امن و امان
تبدیل شود و نائره حرب و ضرب به بارقه حبّ و فرح و طرب مبدّل گردد .

ص ۲۳۱

عبّاس ، ۸ نisan سنّه ۱۹۰۱

مدیر محترم جریده لامپ

۱۸۷_ ای مدیر محترم معارف پرور و خیرخواه عموم بشر ایران وقتی بهشت برین بود

و آئینی نازنین داشت اهالی ایران سر دفتر علم و عرفان بودند و دانایان

ایران مربّی و معلّم نوع انسان عزّتش پایدار بود و صیت عظمتش جهانگیر

اخلاقش فضائل عالم انسانی و اطوارش کمالات رحمانی ولی افسوس که آن

روشنائی رو به تاریکی نهاد و اهل ایران با یکدیگر درآویختند تا به طوائف

دیگر آمیختند خاک ایران جولانگاه بیگانگان شد و ملل شرق و غرب هجوم

کردند و بنیان قدیم ایرانیان به تزلزل آمد و بنیاد برافتاد آن بهشت برین

گلخن غمگین گشت و آن افق روشن به ابرهای تیره متواری شد نشانه ای از

فضائل پیشین نماند و از اوج عزّت به حضیض ذلّت افتاد . حال حضرت

پروردگار نظر عنایت فرمود و شاهد موهبت آسمانی در خطّه ایران جلوه نمود

شمس حقیقت طلوع کرد و پرتو عنایت بر آن کشور انداخت و تعالیم آسمانی

انتشار یافت و آئینی رحمانی به میان آمد . امید چنان است که پرتو این آفتاب

خطّه ایران را فضای آسمان نماید یعنی نفوسی تربیت شوند که مانند ستاره

های روشن در اوج آن کشور بدرخشند . هر چند حال نفوس مبارکی پیدا

شدند که به آئین جدید فخر قدیم گردند و شب و روز جان فشانند و در این

سیل رقص کنان به میدان فدا شتافتند و جان باختند و هر مصیبت و بلائی

تحمّل نمودند ولی افسوس که هنوز اکثر ایرانیان در خوابند و از این موهبت کبری بی خبر و بیزار صاحب خانه به در خانه آمده ولی اهل خانه در را بر بستند آشنا را بیگانه انگاشتند و یار را اغیار دانستند که ما در این ذلت خوشیم و در این پریشانی و بی سرو سامانی بیاسئیم و صاحب خانه را نخواهیم و آئین او را نجوئیم از الطاف او بیزاریم و از لطف و عنایت او در کنار این پدر مهربان بیگانه است و لو آن که در نزد جمیع ملل عالم یگانه و آوازه اش جهانگیر است و صیت بزرگواریش گوشزد غنی و فقیر ملل سائر از اطراف جهان فوج فوج به سایه مبارک او در آیند و تعالیم او پذیرند و از خوان نعمت او بهره گیرند ولی ما مانند بوم در این آشیان ویران راحت و شادمانیم آهنگ مرغ سحر نخواهیم و سایه همای اوج عزّت نجوئیم ترقّیات معنویّه نخواهیم فضائل عالم انسانی نطلبیم و گوئیم که ما توانگریم محتاج این خوان نعمت نیستیم گنج روان داریم زحمت دل و جان نخواهیم . افسوس هزار افسوس که امریک بیدار شد و ایران در خواب غفلت گرفتار ولی امید چنان است که شعاع شمس حقیقت این ابر غفلت را متلاشی نماید و افق ایران روشنی به آفاق بخشد یاران بیدار گردند و ایرانیان هوشیار شوند و علیک التّحیّة و الثّناء .

هوالبهی

۱۸۸_ یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و

به دقت تمام حسب الوصیّت قرائت گردید . کَلِّمَ کَرَّرْتَه زادت حلاوة تا آن که معانیش چون قند مکرّر مذاق را پراز شهد و شکر نمود چه که منبعث از خیرخواهی بود . مرقوم فرموده بودید که کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد پس این اختلاف چیست و از کجاست؟ نزد آن جناب واضح است که یقولون بالسّنه ما لیس فی قلوبهم و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد ، اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةُ . با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید . مثلاً بعضی از احبّاء ارض اقدس به لسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهات شدیدۀ این عبد نظر به حکمت الهیّه که بدون اطلاع نفسی به جهات چیزی مرقوم ننماید خفیّاً متّصلاً مکاتیب به

اطراف فرستاده که به انواع وسائل شبهات در قلوب افکند این اقرار با این اصرار در القاء شبهات ، بسی مباین . این نبذه ای از مباینت هاست و قس علیها البواقی . این عبد نظر به این که مبدا از این جهات نفسی چیزی نگارد که نفحات دیگر داشته باشد چنین زحمتی را تحمّل نمود که جمیع مکاتیب را با وجود مشاغل بی پایان قرائت کند و آنچه اشاره یا کنایه مناسب نه محو نماید . چهار سال به جان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرکب میخورم و به این امید که به قدر امکان محافظه خواهد شد بعد یک دفعه ملاحظه گردید که از اطراف مکاتیب سرّیه دسته دسته اعاده

ص ۲۳۴

مینمایند و چون به مضامین نظر شد جمیع مکاتیب مملوّ از القاء شبهات . دیگر ملاحظه نمائید حالت تأثرات این عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم و مشکلات بی پایان و زحمات و مشقّات بی کران با وجود این شب و روز در اعلاء کلمه الله مشغول و فریداً وحیداً در بین احزاب عالم مقهور . با وجود این دوستان نیز جمیع اوقات و امورشان را حصر در خرابی این عبد نمایند شب و روز در نهایت رفاهیت و نعمت و آسودگی گذرانده جمیع اوقات را صرف تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند ، آیا ثمره کتاب اقدس این شد؟ آیا نتیجه کتاب عهد این است ؟ آیا مضمون وصیّت الله این بود؟ آیا نصوص الهی این مقتضی داشت ؟ فأنصفوا یا اولی الانصاف . و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد برود البتّه در جمیع امور فتور حاصل گردد و هر کس به حسب فکر خویش حرکت نماید . حضرت روح خطاب به اصحاب میفرماید انتم ملح الأرض اذا فسد الملح بما ذا یملح؟ و اما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید .

آن جناب بحقّ الیقین و عین الیقین اساس و سبب را بتمامه مّطلع هستید اتّقوا من فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ . ولی این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کنایه و اشاره نفهمانم و شیعه شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم کلّ را احبّای الهی گویم و دوستان جمال مبارک

ص ۲۳۵

خوانم نهایتش این است که گویم در میثاق الهی متزلزل نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزّت پایدار را محض افکار بی پائی از دست مدهید تیشه بر

این بنیان نزید و ریشه کل را مکنید الطاف و عنایات جمال مبارک را روحی
 لاحباءه الفداء به خاطر آرید و برزحمات و بلایا و مشقات و زنجیر و اسیری
 او رحم کنید خون مطهر حضرت اعلی را روحی لثربته الغائبة فداء هدر ندهید .
 صد هزار نفوس مقدسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی نمود و با
 وجد و طرب به قربانگاه ربّانی شتافت خانمان بر باد داد و مال و منال به
 تاراج ، اطفال خرد سال به اسیری داد و اهل و عیال بی معین و دستگیر
 گذاشت حال شما که در نهایت عزتید و در منتهای راحت نه غمی نه غصه ای
 نه بلائی نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستتریح ترحتی از زحمات و مشقات و
 تحمّل تکلیفات دولت بی خبر زحمات آن فدائیان را اقلّاً از میان نبرید و ذلّت
 کبری از برای امر الله و خود روا مدارید لکن لا حیات لمن تنادی . با وجود
 این الحمد لله تا به حال نه قلماً و نه لساناً و نه کنایه و نه اشاره و نه ضمناً
 نفسی را تفسیق ننمودم تا چه رسد به تکفیر و انشاء الله به کلّ شب و روز
 خدمت نموده و خواهم نمود ابداً نظر به قصور احدی نخواهم کرد بلکه
 محض عبودیت به آستان مقدس جانفشانی خواهم نمود . ملاحظه فرمائید چند
 روز پیش از ایران خبر رسید که اّمّت یحیی جشن گرفته اند و رقص کرده اند
 که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حقّ فلان ردّ نوشته اند و اعلان
 کرده اند و بر دو فرقه شده اند و فلان را رئیس المشرکین دانسته اند و حزب

ص ۲۳۶

شیعه شنیعه شمرده . این عبد به قسمی متأثر شد که آن شب را تا به صبح به
 ناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت که صبح در
 وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان
 تأثیر نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده . با وجود این ابداً ذکر نمی نمود و
 شکایتی نکرد ولی بعضی از احباء از این خبر ابداً متأثر نشدند بلکه متبسمانه
 استماع نمودند یا حسرة علینا نتیجه عهد و میثاق نیر آفاق این شد که
 دوستان حقّ چون آن جناب خون بگریند و دشمنان رقص و طرب نمایند و
 اگر سستی و فتور دوستان الهی در پیمان رحمانی چنین استمرار یابد به عتبه
 مقدسه روحی لثرابه الفداء قسم که بدتر از این گردد و بکلی اساس الهی
 متزلزل شود و جمیع در بثر ظلماء خذلان ابدی گرفتار آئیم . این عبد حال
 در شب و روز امید و رجائی که از درگاه احدیت دارم این است که انشاء الله
 به زودی از این دام گرفتاری نجات یافته به عالم دیگر شتابم تا در آن عالم
 نه از ستایش احباء و نه از سنگ طعنه مکفرین به اشاره و ایما خبر گیرم .

و اما چاره این کار استفسار فرموده بودید .

تا دوستان را امید باقی که توان به تدبیر و اراجیف این عین حیات میثاق را از مجرای اصلی تحویل نمود و این کوکب منیر را از فلک اثیر به برج دیگر نقل کرد ابداً این فساد ها تمام نشود و این غمام ظلمانی از افق امر الله زائل نگردد . اما اگر یاران چنان که باید و شاید بر عهد و پیمان قیام نمایند و

ص ۲۳۷

ثبوت و رسوخ بنمایند دیگران از تغییر و تحویل مرکز میثاق نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کم کم افق نورانی امر الله از این ابر غلیظ پاک و مقدس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون آن یار مهربان روح و ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مأیوس و سرگردان بادیّه خذلان کردند و جمیع اجزاء در ظلّ سدره منتهی از هر آفتی محفوظ و مصون مانند . بعد از صعود به قوّت توکل و نیروی تأیید جمال قدم روحی لاحبابه الفداء در جمیع آفاق علم کلمه الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند و دوستان امیدوار گشته بی نهایت مسرور و محظوظ گشتند . حال از نشر این نفحات غیر مرضیه قضیه بر عکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البرّ و البحر و این عبد همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد، عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار ، انما اشکو بیّی و حزنی الی الله . و دیگر آنکه از ضدّیت قدیمه بین احباب و این وسیله فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید .

اولاً آنکه اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد میان جهتین اصلاً اسباب نقار در میان نبود بلکه اکثر با هم الفت داشتند و در میان بعضی که جزئی کلفتی بود به الفت تبدیل شد و میان نفوس دیگر که الفت بود به سبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت

ص ۲۳۸

حاصل گشت . در میان متزلزلین دوستان به قسمی عداوت بود که نسبت به یکدیگر هر اسنادی مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تضییع امر الله گشته و به سبب شدت جbant این طائفه را رسوای خاصّ و عامّ نموده و استشهاد تمام کرده که شیعه خالص مخلص مرتضی علی است و از هر مذهبی جز اثنی عشری بیزار است دیگری نسبت به دیگری مرقوم

مینمود که این شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح توان داد سبب ملامت و شماتت اعداء شده و از این قبیل بسیار و این عبد جمیع این اوراق را در زاویهٔ نسیان می انداخت و از اوراق بیهوده می‌شمرد و به احترام و ایستادگی و رعایت و خدمت امر می‌کرد . حال به جهت فتور در میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده‌اند پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایستادگی بین نفوس احباء ثبوت و ترلزل است ثابتون متفق و اهل فتور نیز متحد پس باید به عون و عنایت جمال مبارک توکل نمائید و در حق این عبد دعا نمائید که بلکه انشاء الله به عبودیت جمال قدم کما هو حقّه قیام نمایم و همچنین در حق اهل فتور دعا فرمائید که خدا یک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیدهم اگر آنها محتاج به دعا نیستند ادعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و به جز دعای خالص منبعث از حقیقت قلب دوستان و تضرع و ابتهالشان در این نشئهٔ انسان سبب تأیید و علت حصول توفیقی نداند .

ص ۲۳۹

و دیگر آنکه اهل فتور پایی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدت چهار سال است که تحمل جفا و انکار و افترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقت فرمائید ملاحظه میکنید که جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار . گاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است مقصد این است که به تصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلک . ولی این عبد به فضل و عنایت جمال مبارک دلبسته و از این نسبتها آزرده نگشته با وجود این با کمال محبت با کل رفتار کرده و خیر کل را خواسته و شب و روز منتهای زحمت را به جهت راحت کل میکشم و سمّ عذاب را میچشم و تیر جفا را هدف می‌شوم و آه بر نیارم و ناله نکنم و فریاد و فغان ننمایم . لکن از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر دهند و بعد اظهار شدت تأثر و تأثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد و علت تحسّر نفوس تا به این سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود . ملاحظه نمائید هیچ افترائی ماند که به جمال مبارک روحی لاجبائّه الفداء زده نشد هر کس در مهد راحت آرمیده و به نهایت آسایش در بستر آرایش غنوده و جمال مبین هدف سهام کلّ مبغضین بود و حصن حصین کلّ مؤمنین با وجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و آه و ناله میکردند .

سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدی بر عهد و تعرض به این عبد و حصول جمیع این بلایا و رزایا ندارد اهل فتور به این قناعت ننموده

ص ۲۴۰

فریاد شکایت را به عیوق رسانده اند ، چه خوش گفته عجیب حادثه ای و غریب واقعه ای ، انا اضطربت قتیلا و قاتلی شاکی . احبای پرفتور از جهتی سهم جفا به جگرگاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا به این وسیله نیز در قلوب شبهه ای اندازند فباطل ما هم یعملون و مکروا مکرهم و عند الله مکرهم . سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبهات پنهان توان نمود و یا آفتاب راستی را به سحاب مفتریات نهان توان کرد؟ لا والله ، مگر آنکه اغراض بصیرت را بکلی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به سحاب و سبحات نیز نماند .

" چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار "

" چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد "

باری مقصود این است که حزب فتور پایی این طیور شکورند و آنی فراغت از حرکات و سکنات پر وحشت ننمایند و فوراً ناله بلند کنند که پایی ما هستند و متعرض بما و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احباً را وعظ و نصیحت مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک بودیم و در ظلّ خیمه حیات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پایی نشوید هر کس هر قسم میخواهد حرکت نماید لیس لک من الامر شیء و کسّ علیهم بمُسیطِر . کاری به کسی نداشته باشید لسان حیف نیست که به ذکر مادون مشغول شود به ذکر حقّ مانوس شوید در محافل و مجامع به تلاوت آیات و مناجات

ص ۲۴۱

و بیان دلائل و حجج و برهان پردازید و وصایای مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی او حکایت و از روش و سلوک او روایت نمائید و از فضل و جودش بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود . و هریک از احباء به جائی مکتوبی مرقوم نماید با وجود مشاغل عظیمه آن مکتوب بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت به نفسی مخصوص کلمه ای باشد محو میشود دیگر چه کنم . الآن مدّت دو سال است که از مدینه ای راحه فتور پر زور استشمام مینمایم به قسمی که به قوت تمام بر محو میثاق قیام نموده اند با وجود این تا به حال ابراز ندادم و ستر کردم و

مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به ترویج برخاستم دیگر چه کنم لکن این نفوس نه به سکوت ساکن گردند و نه به پایی شدن ساکن به دو چیز سکون برایشان حاصل گردد یکی به تحویل مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجرای دیگری و یا خود مایوسی از تأثیر تدبیر. مختصر این است تا تمام قوت را در تشویش افکار و تخدیش اذهان و تشتت شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبذول ننمایند آرام نگیرند و آن جناب نیز اندکی به این کیفیت پی برده‌اید چه که از بعضی وقایع جزئیّه اطلاع یافته‌اید و بر شما این قضیه مجهول نیست، ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد آفتاب عهد را پنهان ننمایند و این تدبیر جلوه تقدیر را نهان نکنند و این سدها امواج این بحر را صدّ ننمایند و این گریادها شجره انیسا را از بیخ و ریشه نکنند. عنقریب نفوسی به فیوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سیف شاهر میثاق

ص ۲۴۲

را بر هیکل آفاق بیاویزند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم پیمان را در قطب امکان برافرازند یومئذ یستبشر المؤمنون. اما این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت رعایت کلّ نمایم و خدمت به جمیع کنم چه که کلّ در ظلّ سدره مبارکه بودند معززند و محترم و موقرند و مکرم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه نماید. واما قضیه ادّعای الوهیت و ربوبیت.

این عبد الحمد لله از بدو نشئت طینتم به ماء عبودیت مخمّر گشته و کینونتم به نسیم جانبخش رقیّت نشو و نما نموده چنانچه سه سنه قبل از این به احبای عراق مرقوم شده است اعلموا انّ العبودیّة بعثته السّامیه هی اکلیلی الجلیل و تاجی الوهاج و بها افتخرین ملکوت السّموات و الارضین. و چندی پیش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد.

هوالبهی

ایّها الخلیل الجلیل قد تلوت آیات شکرک لله ربّ السّموات و الارضین بما کشف الغطاء و جزل العطاء و ارسل السّماء مدراراً و انزل من معصرات الحیات ماءً تجّاجاً و احیی به بلدة طیّبة انبت باذن ربّها و اهتزت و ربّت و اخضرّت و

ص ۲۴۳

ترنّمت بكلّ زوج بهیج و لمثلک ینبغی ان یستبشر ببشارات الله فی هذه الايام

الَّتِي فَاضَتْ بِفِيوضَاتِ رَبِّكَ الْقَدِيمِ تَاللهُ الْحَقُّ أَنَّ الْأَشْعَّةَ السَّاطِعَةَ قَدْ سَطَعَتْ وَ
 أَنَّ نَسَائِمَ رِيَاضِ الْإِحْدِيَّةِ قَدْ هَبَّتْ وَأَنَّ بَحُورَ الْحَيَوَانِ قَدْ مَاجَتْ وَيُنَابِعُ
 الْحِكْمَةُ قَدْ نَبَعَتْ وَأَنْوَارُ الْعُرْفَانِ قَدْ لَمَعَتْ وَنَجُومُ الْهَدْيِ قَدْ بَزَغَتْ وَمَطَالَعُ
 الْآيَاتِ قَدْ أَضَاءَتْ وَمَشَارِقُ الْبَيِّنَاتِ قَدْ أَشْرَقَتْ بِالنُّورِ الْمُبِينِ وَأَبْوَابُ الْمَلَكُوتِ
 مَفْتُوحَةٌ عَلَى وَجْهِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ وَأَنْتَ يَا أَيُّهَا الْمَتَمَسِّكُ بِذِيلِ
 رِءَاءِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْمَتَشَبِّثِ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى دَعِ الْمَتَزَلِّزِينَ الضَّعْفَاءَ الْمُسْتَغْرِقِينَ فِي
 بَحُورِ الشُّبُهَاتِ الْغَافِلِينَ عَنِ الْمَرْجِعِ الْوَحِيدِ الْمَنْصُوصِ بِمِيثَاقِ اللَّهِ مِنْ رَبِّكَ الْكَرِيمِ
 لَا تُهْمُ فِي مَعَزَلٍ مِنْ مُوَاهِبِ رَبِّكَ وَفِي عَمَمٍ عَظِيمٍ تَاللهُ الْحَقُّ سَوْفَ تَرَى رَايَةَ
 الْمِيثَاقِ تَخْفَقُ فِي أَعْلَى قُلُلِ الْآفَاقِ وَأَنَّ نَيْرَ عَهْدِ رَبِّكَ يَشْرِقُ أَشْرَاقاً تُشَخِّصُ مِنْهُ
 الْإِبْصَارُ عِنْدَ ذَلِكَ تَرَى الْمَتَزَلِّزِينَ فِي خُسْرَانٍ مُبِينٍ وَالْغَافِلِينَ فِي حَسْرَةٍ وَيَأْسٍ شَدِيدٍ .
 أَيْ خَلِيلِ مَكْتُوبِ آنِ جَنَابِ وَاصِلِ وَازْ نَفْحَاتِ رِيَاضِ مَعَانِيَشِ چَنَانِ مَفْهُومِ شَدِ
 كِه بَعْضِي مُسْتَفْسِرُنْدِ كِه اَيْنِ عِبْدِ چِه مَقَامِي رَا طَالِبِ وَ مَدَّعِي ، قَسَمِ بِه جَمَالِ
 قَدَمِ كِه اَيْنِ عِبْدِ اَز رَائِحِهِ اِي كِه بُوِي اَدَّعَا نَمَايِدِ مَتَنَفَّرُو دَر جَمِيعِ مَرَاتِبِ
 ذَرَّه اِي اَز عِبُودِيَّتِ رَا بِه بَحُورِ الْوَهِّيَّتِ وَ رِبُويَّتِ تَبْدِيلِ نَمَايِمِ چِه كِه اَظْهَارِ
 الْوَهِّيَّتِ وَ رِبُويَّتِ بَسِيَّارِي نَمُودَنْدِ . حَضَرَتْ قُدُّوسِ رُوحِي لِه الْفِدَاءِ يَكِ كِتَابِ
 تَفْسِيرِ صَمَدِ نَازِلِ فَرَمُودَنْدِ اَز عَنَوَانِ كِتَابِ تَا نَهَايَتِشِ اَتِّي اَنَا اللَّهُ اسْتِ وَ

ص ۲۴۴

جَنَابِ طَاهِرِهِ اَتِّي اَنَا اللَّهُ رَا دَر بَدَشْتِ تَا عَنَانِ آسْمَانِ بِه اَعْلَى النَّدَاءِ بَلَنْدِ
 نَمُودِ وَ هَمِچَنِينِ بَعْضِي اِحْبَابًا دَر بَدَشْتِ وَ جَمَالِ مَبَارَكِ دَر قَصِيدَةُ وَرَقَائِيَّةِ
 مِيفَرْمَايِدِ كُلَّ الْأُلُوهِ مِنْ رِشْحِ اَمْرِي تَأَلَّهْتَ وَكُلَّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حَكْمِي تَرَبَّتِ .
 وَلِي يَكِ نَفْسِ رَا نَفَرْمُودَنْدِ كِه بِه عِبُودِيَّتِ كَمَا هِيَ حَقُّهَا قِيَامِ نَمُودِ وَ اَگَر
 چَنَانِچِه مَقَامِي رَا بَخَوَاهِيْمِ خُدا نَكْرَدِه اَز بَرَايِ خُوِيَشِ چِه مَقَامِي اَعْظَمِ اَز فِرْعِ
 مَنشَعِبِ اَز اَصْلِ قَدِيمِ اسْتِ تَاللهُ الْحَقُّ ذَلَّ رِقَابِ كُلِّ مَقَامِ وَخَضَعِ اَعْنَاقِ كُلِّ
 مَقَامِ وَ رَتْبَةِ لِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ . ع ع

هو الله

قزوين

جَنَابِ عَبْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ الْإِبْهَى

اللَّهُ اِبْهَى

اِي عَبْدِ الْحَسَنِ رُوحِي لَا سَمَكِ الْفِدَاءِ مِنْ وَتُو هَمْنَامِيْمِ تُو خُوشْكَامِ وَ مِنْ گَمْنَامِ
 تُو بِه عِبُودِيَّتِ اَوْقَائِمِ وَ مِنْ هَنُوزِ دَر وَادِي عَصِيَانِ وَ بَادِيَةُ نَسِيَانِ هَائِمِ . تُو چُونِ

موفق بر عبودیت اوشدی دعائی نیز در حقّ من نما شاید به عجز و نیاز و
نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید . ع ع

باری این عبد حصیر عبودیت را به سریر ربوبیت تبدیل ننماید و بندگی
آستان جمال مبارک را به خداوندی عالمیان مبادله نکند بهانه جویان بهتر

ص ۲۴۵

آنکه بهانه دیگر کنند و به جهت تشویش اذهان و تخدیش افکار یاران
متزلزلان اراجیف دیگر بچویند چه که این تیر سهم نافذ نه و زخم این خنجر
بر جگر وارد نه . جمال مبارک در سوره هیکل میفرماید : قد خلقت للالهوتیه
مظاهر و للربوبیه مطالع و در رساله ابن ذئب میفرماید : سبحان الله ذکر الوهیت
و ربوبیت که از اولیا و اصفیا ظاهر شده آن را اسباب اعتراض و انکار قرار
داده اند . حضرت صادق فرموده العبودیه جوهرة کنهها الربوبیه و حضرت امیر
در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده و ثالثها اللاهوتیه الملكوتیه
وهی قوه لاهوتیه و جوهرة بسیطة حیة بالذات الی ان قال علیه السلام فهی
ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و الجنة المأوی . و همچنین در آن
رساله از لسان حقّ صادر که حضرت امیر فرموده انا الذی لا یقع علیه اسم و لا
صفة و همچنین فرموده ظاهری امامه و باطنی غیب لا یدرک . و همچنین از لسان
ابی عبد الله علیه السلام روایت فرموده که گفته اند نحن کعبة الله و نحن قبله
الله و نحن وجه الله . و همچنین میفرماید روی جابر عن ابی جعفر علیه السلام
قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال علیه السلام اما البیان هو ان تعرف
الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده و لا تشرک به شیئاً و اما المعانی فنحن
معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقّه اذا شئنا
شاء الله و یرید ما نریده . انتهى

حال ملاحظه فرمائید که از لسان اولیاء چه نعماتی صادر و چه آهنگی بلند و
اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء به آن اقامه حجت و برهان بر منکر میفرمایند و

ص ۲۴۶

این عبد جز فنای محض و انعدام صرف تحریراً و تقریراً ذکر ننموده باز مورد
صد هزار اعتراض و انکار است . و ایلا اگر معاذ الله به کلمه ای از این
کلمات تفوه نماید آن وقت چه آتشی افروخته گردد و چه شورش از حزب
فتور برخیزد . ای یاران الهی و منصفان حقیقی در رساله خال قدری ملاحظه

فرمائید که در حقّ خاک پاک حضرت سیّد الشهداء روحی له الفداء چه میفرماید ، قوله الحقّ: مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفای ذره‌ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتّه راسخه در بیت داشت جمیع مالش محفوظ ماند . و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته . انتهى

حال ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرناک یک حرف از حروف فرقان چنین اوصاف و نعوت بیان فرموده اگر شرک این است که حزب فتور فهمیده اند در این صورت نفس مقدّس محلّ اعتراض واقع گردد . در زیارت حضرت سیّد الشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لتربته الفداء به نعت و ستایشی خطاب فرموده اند که از اوّل ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیّت

ص ۲۴۷

و نعوت ربوبیّت در حقّ مظهری از مطالع مقدّسه نشده است ، مثلاً میفرماید: آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد علی مالک الغیب و الشّهود من الذّین نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا حبّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته . فآه آه ارواح المألأ الاعلی لمصیبتک الفداء یابن سدرۃ المنتهی و السرّ المستسرّ فی الکلمۃ العلیا . و همچنین میفرماید: لولاک ما ظهر حکم الکاف و التّون و ما فتح ختم الرّحیق المختوم و لولاک ما غرّدت حمامة البرهان علی غصن البیان و ما نطق لسان العظمة بین مألأ الادیان بحزنک ظهر الفصل و الفراق بین الهاء و الواو . و همچنین میفرماید: بک ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حکمه لو لاک ما ظهر الكنز المخزون و امره المحکم المختوم و لولاک ما ارتفع الدّاء من الافق الاعلی و ما ظهرت لثالی الحکمة و البیان من خزائن قلم الابهی . و همچنین میفرماید : انت الّذی باقبالک اقبلت الوجوه الی مالک الوجود و نطقت السّدرۃ الملک لله مالک الغیب و الشّهود . و همچنین میفرماید: کلّ الوجود لوجودک الفداء یا مشرق وحی الله و مطلع الآیة الکبری و کلّ النفوس لمصیبتک الفداء یا مظهر الغیب فی ناسوت الانشاء . و همچنین میفرماید: بک اشرقت شمس الظهور و نطق مکلم الطّور و ظهر حکم العفو و العطاء بین مألأ الانشاء اشهد انک کنت صراط الله و میزانه و مشرق آیاته و مطلع اقتداره و مصدر

اوامره المحکمة و احکامه النافذة . و همچنین میفرماید: اشهد انک کنت کنز
لثانی علم الله و خزينة جواهر بیانه و حکمته بمصیبتک ترکت النقطة مقرها
الاعلی و اتخذت لنفسها مقاماً تحت الباء انت اللوح الاعظم الذی فیہ رقم اسرار

ص ۲۴۸

ما کان و ما یکون و علوم الاولین و الآخرين و انت القلم الاعلی الذی بحرکته
تحرکت الأرض و السماء . بعد میفرماید: سبحانک اللهم یا اله الظهور و المجلی
علی غصن الطور اسئلک بهذا النور الذی سطع من افق الانقطاع و به ثبت
حکم التوکل و التفویض فی الابداع . انتهى

و امثال این بیانات بسیار و در کتب و الواح الهی بی شمار و انی ادرجت فی
هذه الورقة نبذة منها لتكون بصيرة لاولی النہی و لئلا یزل الاقدام من صراط الله
اذا سمعت الآذان محامد و نعوته لتراب انتسب لعنته السامیة فی عالم الکیان
بعد البیان و ظهور العیان . این ستایشی بود که اسم اعظم روحی لاحبائه
الفداء در حق ذات مقدسی از ادلاء فرقان فرموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار .
و معاذ الله از ذکر این کلمات الهیه همچو گمان نرود که این عبد مدعی یک
کلمه از این مقامات است . استغفر الله عن ذلک انی عبد آمنت بالله و آیاته و
لیس لی شأن الا الذلّ و الانکسار و الضعف و الانعدام فی جمیع الشئون و
الاطوار و لیس لی امل الا العبودیة المحضه لله الحقّ العزیز الجبار .

باری امواج شبّهات است که مرتفع از بحر مفتریات است و ترویج متشابهات
است که در شرق و غرب کافّة جهات است . امید این عبد چنین بود که جمیع
احبابی الهی بمنزله جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی
بال و پری بگشاید و مقاومت جنود مهاجمه اعداء تواند . حال جمعی از

ص ۲۴۹

دوستان کمر بر بسته و به سنگ طعن بکلی بال این مرغ بی آشیان را
شکسته و به این قناعت ننموده فریاد از ظلم و ستم نمودند و گریه و زاری
آغاز کردند با وجود آن که تعلیمات خفیه متتابع است و مکاتیب سرّیه مترادف
و جمیع هادم بنیان میثاق ثابت لائح . ولی این طیر مظلوم را عقاب حیّ قیوم
مجیر و ظهیر و این مرغ بال و پر شکسته را عنقاء مشرق احدیت معین و نصیر
سهام طعن را سینه سپر نمایم و سنان طغیان را جان و دل هدف کنم هر
بلائی را در سیل اقبال نمودم و هر مصیبتی را به جان و دل آماده گشتم
از رفتار کلّ شکرانه نمایم و از کردار جمیع چشم پوشم و شب و روز به

خدمت امر الله وحده پردازم هیچ اسمی و رسمی نخواهم و هیچ نام و نشانی
 نجویم از هر وصفی بیزارم و از هر نعتی درکنار. جمال مبارک روحی لاجبائیه
 الفداء در یوم ولادت اول اسمی که عنایت فرمودند عباس است و بعد از
 چندی در ایام طفولیت این عبد را احضار و بعد از اظهار عنایت کبری و موهبت
 عظمی مهر جد بزرگوار روحی له الفداء را التفات فرمودند و آن دو مهر منور
 است که سجع یکی از آن مهر حساس عبده عباس است این اسم و لقب
 و نعت و ستایش این عبد و لا ارضی لی صفة ولا نعتاً ولا اسماً ولا سمة الا
 هذا الاسم القدیم . دیگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس و کتاب عهد و
 سائر الواح نازل محض جود و فضل است . ای احبای الهی تقید به اسماء و
 تشبث به اوصاف سرگردانی است و چون باد بادیه پیمائی کمر خدمت
 برنیدید و در نشر نفاتح الله بکوشید و در اعلای کلمة الله جانفشانی

ص ۲۵۰

نمائید قدری در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائید که آن روح
 مجسم و نور مصور در سن دوازده سالگی به چه آزادگی به مشهد فدا به چه
 شوق و اشتیاق شتافت و چگونه جان فشانی نمود . کار از دوشق خارج نه یا
 به خدمت امر مقدس مؤید میگردیم یا نه اگر به این موهبت کبری موقت شویم
 جمیع اسماء حسنی طائف حول و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب
 و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار فاستغنوا عن کل اسم و صفة فی ظل ربکم
 الرحمن الرحیم ، تالله الحق اذا حفظتم وصایا الله و ثبتتم علی میثاق الله
 یخدمکم کل الاسماء الحسنی و یتباهی بکم کل الصفات العلیا دعوا هذه
 الاوهام ثم ابدلوا جهدکم فیما یتنور به وجوهکم فی ملکوت الله المهیمن القیوم
 و تتلقیکم به ملائكة القدس و تدرکم به بشائر الفوز و الفلاح من جبروت ربکم القدیم .
 باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم
 ملل اولی و از جهتی جنون سائر اعداء و از طرفی دسائس امت یحیی و از
 سمتی وساوس بد خواهان سیاسی در مراکز علیا و از شطری اداره امور معضله
 عکا و از هر جهت مکاتبه و مراسله به سائر جهات و جواب مسائل معضلات و
 وقتی سرگردانی در تمشیت مهمات و ساعتی حیرانی در تأدیه دیون ، در
 بعضی اوقات شب و روز در حسرت و تأسف از هجوم جنود شبهات و نشر
 متشابهات . با وجود این دوستان اکتفا به بلایای این عبد ننمایند آنان نیز به

ص ۲۵۱

کمال تدبیر در سرّ تعلیمات خفیه به اطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آن که هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعبّی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلیّ مسئول نباشند و مکلف نگردند ،

" لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدایا من که را داور کنم "

الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی و تزعزع وجودی و تضییق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحو و شدّة بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای ربّ استأصلت الزّوابع دوحتی النّاشئة و اقلعت الزّلازل ارومتی الثّابتة و اخذتنی اعاصیر البلوی و اهلکتنی شدائد البأساء و الضّرّاء ای ربّ ضاقوا بی ذرعاً و استأثروا بی هواناً و رشقوا علیّ سهاماً و رضیوا لی حرماناً و اتّی بعزّتک فرید و حید فی ملکک و لیس لی ملجأ منیع و لا ملاذ رفیع الا ملکوتک الابهی و لیس لی مناص و لا مجیر الا جوار رحمتک الکبری ای ربّ فارفعنی حتّی تخمد هذه النّار المؤجّجة فی قطب الاضلاع و الاحشاء و یسکن هذا الطّوفان المتواصل و الغبار المثار الی کبد السّماء حیثنذ یستریح روحی و ینتعش قلبی و یفرح ذاتی و ینشرح بفضلک و موهبتک لانّ احبتک استثقلونی و عبادک وقعوا فی حرج من وجودی و اتّی احاطنی القصور و ما تمکنت ممّا کنت ارجوه فی يوم النّشور یا ربّی الغفور

ص ۲۵۲

ادرکنی ادرکنی نجّنی نجّنی من هذا الوهاد و خلّصنی من هذا السّنین الشّداد انّک انت مخلص کلّ عبد اوّاب .

اما قضیه زجر احباب از بعضی اوضاع ، این معلوم آن جناب است که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهایت شین و شورند و به هیچ وسیله ای ساکن نگردند و اگر این عبد با احبّا نیز با گرز و چماق درافتم دیگر کسی در میدان باقی نماند بکلیّ باید انا لله و انا الیه راجعون خواند و از هر چیز چشم پوشید . این عبد به مجرد این که به نفسی نصیحتی نمایم فوراً حزب فتور اطراف او را گیرند و از عهد و میثاق منحرف نمایند چنانچه به کرات در این ارض تجربه شد . حال بکلیّ پا و دست این عبد بسته و به گوشه ای نشسته و سیر و تماشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید و قضا چه امضا کند . شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند ، گفتم لا والله مرؤوس مظلوم به قول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوطه ، وای اگر

ریاست معلومه بود چه میشد با وجود آن که عبارت از بلا و محن است چنین رشک و غبطه هرانجمن است . وای اگر کام دل و راحت جان بود . حال نقلی نشده است این عبد به روضه مطهره قسم گوشه ای گیرد و توشه ای نپذیرد نفسی این ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد و الله سبب روشنی چشم این عبد شود و علت راحت جان و آسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید تجربه کنند چه ضرر دارد و الله الذی لا اله

ص ۲۵۳

آلا هو آن یوم یوم عید این عبد است و اگر به صدق و راستی اقدام شود البته فوائد کلی بخشد و من به جان و دل تأیید نمایم و تعلیمات سرّیه به جائی نفرستم و تخدیش افکار نکنم و تشویش اذهان ننمایم و تفریق کلمه الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل ننمایم به صدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حلّ کنم ادّعای مظلومیّت نکنم و کسی را نسبت زاع ندهم و خویش را بلبل ننمایم و ابداً به وهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپ مذهب سرّی تأسیس ننمایم و خفیه با نفسی مخبره نکنم . حضرت روح میفرماید : آیا کسی سراج را زیر فانوس حدید مینهد ؟ لا و الله . سراج به دست گرفته و واضح به هر دیده مینماید هر امر سرّی ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزیز علام .

باری مختصر این است که در این مدّت به جان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید که این عبد روش و حرکت را تغییر میدهد این روش سجدّه این عبد است اگر آشنایان انکار کنند الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عبد به هر نفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مینماید و ابداً تعرّض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل برّیه الشّام مهر نمایند و به سوگند تأکید کنند ، سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون این عبد نزد بیگانگان مسلّم ولی آشنایان انکار کنند ، و الفضل ما شهدت به الاعداء .

ص ۲۵۴

ای دوستان الهی گمان ننمائید که در ضمن این بیان مقصود اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فتور است و شما را به جمال قدم قسم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری به جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرّ و ضلال و وبال به ما تصریحاً او تلویحاً او ضمناً بدهند

ابداً تعرض ننمائید و کسی را تسفیق نکنید و شخص معلومی را و لو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید به کمال ملاطفت و محبت و دوستی و خیرخواهی و دلسوزی رفتار ننمائید ، روش روحانیان گیرید و مسلک کرویّان جوئید در حقّ کلّ دعا کنید و خیر کلّ را از خدا بخواهید . هر نفسی را به کمال ادب ذکر ننمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان باشید و اگر به سمع خویش کنایه یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً توهین این عبد را شنوید آشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و به نفحات قدس مأنوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش به تملّق بعضی ندهید زود پی به شبهات اهل متشابهاات برید اهل فراست باشید منخدع نگردید مفتون مداهنه اهل فتور نشوید به نور الله ناظر باشید و مظهر اتقوا من فِراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله گردید ،

" ورنه این جغدان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند "

" بانگ هدهد گر بیاموزد قطا راز هدهد کو و پیغام سبا . "

ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حقّ نفسی و هنی راضی نشده

ص ۲۵۵

و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق اشراق نموده لیس هذا من عندی بل من عنده ، الله اعلم حیث يجعل رسالته ، اُهم یقسمون رحمة ربّک ؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم ، " جرم او این است که باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ؟ " ای یاران روحانی ، جمال نورانی مربّی رحمانی آفتاب انور جهان الهی روحی لمرقده الفداء و نفسی لارقائه الفداء تحمّل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر نموده در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند مدّتی در زندان بودند و به کرات در تحت عذاب الیم عوانان ، روزی سرگون به عراق شدند و دمی متهّم به شقاق در السن اهل آفاق ، یومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کوّوس جفا مدّهوش و مست شد ، سالی در بدشت بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلیری اسیر هرستمگری شد و زمانی خانمان به تالان و تاراج داد و بی سرو سامان هراقلیم و کشوری گردید ، وقتی چون شمع در زجاجة غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق ماند ، مدّتی در زوراء سینه هدف سهام اعداء کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت مخصوص فرمود ، گاه آواره شرق شد و گاه رانده غرب ، گاهی به بلغار افتاد و گاهی به

سقلاب تا آن که در سجن اعظم در زندان عمیق در افتاد تا آخر ایام به سرآمد و یوم الله منتهی شد و آفتاب لقا افول نمود و لیلة لیاء هجوم کرد و

ص ۲۵۶

یاران با وفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت بر افروختند . باری آفتاب توحید در مصائب شدید تحمّل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بی نوایان را با نوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید افسردگان را برافروزد و پژمردهگانرا طراوت و لطافت بخشد . مردگان را جان مبذول دارد و آوارگان را سروسامان دهد مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی بخشد . این مدّت مدیده با رأفت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در آغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و به جان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون بپوشیم مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردیم . حال هنوز قمیص تقدیس تروطری و بالین نازنین در نهایت تازگی و رنگین ، ما جمیع آن وصایا را فراموش نمائیم و خاموش نشینیم و همه آن الطاف را نسیان کنیم و راه عصیان بیمائیم و چون عزم و حرکتی نمائیم طوفان اختلاف برانگیزیم و با هر کس در ستیزیم بر بالین پرند و پرنیان بخشیم و فریاد و فغان بر آریم ، در ایوان راحت جان بیاسائیم و شکایت از تطاول مظلومان نمائیم هر چه خواهیم بکنیم و بگوئیم و به آفاق انتشار دهیم و از جهتی الغوث الغوث به عنان آسمان رسانیم ، خدمتی که نکردیم سهل است اهانت به هیکل امرش چرا بنمائیم ؟ نصرت که ننمودیم بس است تیشه به ریشه شجره مبارکه اش چرا زنیم ؟

ص ۲۵۷

ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بی هوشی هوشیار کن دیده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف عطا فرما و به جزئی وفا مؤید نما بلکه تیشه خفیف تر گردد و طوفان قدری سکونت یابد توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و دانا . ع ع

باری مقصود این است که حزب فتور را مقصد چنان است که در هر نفسی قصوری از این عباد در انظار جلوه دهند و به این سبب سیئات تزلزل خویش را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش جمع

نمایند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند . مثلاً ملاحظه فرمائید که از هندوستان چه اراجیف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت به حاجی محمد حسین دادند و به مصر نوشتند تا آن جناب را نیز از او بی نهایت مکدر کردند و به حسب روایت شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودید و چون محض لطف الهی حاجی مذکور مغدور به مصر رسید ملاحظه فرمودید که اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده بودید که : جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند به دقت مطالب ایشان استماع شد ابداً کلمه مغایری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی احباب اغراق نویسی را شعار خود ساخته اند ، این بنده خدا غرضی جز اتفاق احباً بر کلمه واحده و ثبوت و رسوخ کلّ بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی میداند چیزها نوشته بودند که عقل از

ص ۲۵۸

استماع آن متحیر و قلب مضطرب میشد . انتهی

حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عکاست و شما میدانید که مقصود طعن به حاجی نبود مقصود این عبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال مشهود گردد . ای کاش به همین کفایت نمودند . تالله الحقّ انّ صدری مشبک من سهام المفتریات و قلبی متقطع من طعان سنان الروایات و صرت اذا اتنی من سهام تکسرت التّصال علی التّصال . ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای هر یک از بندگان جمال مبارک مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی میگوید و مینگارد با وجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادّعی اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمی شود با وجود آن که اکثری از متزلزلین اظهار تذلل و انکسار و تبّتل و ابتهال و تنزل و افتقار این عبد را بهانه و وسیله تزلزل خویش نموده که فلان روحی لاجبائه الفداء او لتراب اقدام احبائه مرقوم مینماید، پس چگونه برتری بر احدی دارد یا آن که مرکز میثاق است که دائره کتاب اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبت دئراست ؟ پس جمیع امثال و اقران بلکه برتری بر او دارند . با وجود این این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام خویش می شمرد .

باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزئیف و

ص ۲۵۹

تحقیر جایزه ، با کسی مجادله ننمائید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی
 مطالبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرّ نفسی را نخواهید و لسان را به
 طعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی بردارید تا
 نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرّض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات
 را نفسی وسیله نزاع و اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنیان ترزلزل را از بنیاد
 براندازید و به تمسّک و تشبّث اساس دین الله را محکم نمائید حزب فتور را
 به حال خویش گذارید و حواله به صاحب عهد و میثاق نمائید آن حیّ قدیم
 قویّ قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر. نصوص کتاب اقدس لوح
 محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق الهی نلغزد علم مبین سرنگون نشود
 کوکب صبح منیر آفل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهیر
 در پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب رحمت مسدود نشود
 مواهب جمال ابهی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و شراب
 مقطوع نشود. عنقریب کوکب میثاق اشراق بر آفاق نماید و آفتاب عهد بر
 شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پیشیمان گردند و حزب عجول متشتّت و
 پریشان و هذا وعد غیر مکذوب. ع ع

هو الله

۱۸۹- ای ربّ تری هجوم الأمم و جولتها و غرور الملل و صولتها علی عبدک الفرید
 الواحد الغریب فی سجنک الاعظم و تنظر توارد السّهام و تتابع الرّماح و تکاثر

ص ۲۶۰

السّیوف و تکاثف الصّفوف من کلّ الارجاء والانحاء فاصبحت النّصال هائلة
 حول الجسم النّحیل کالهلال و غدت تکاثر توارد السّیوف الحداد تجعله تحت
 الظّلال و مع هذه البلیة الدّهماء و المصیبة العمیاء قام الاحباء علی اشدّ الجفاء و
 دخلوا یا الهی فی میدان الکفاح بسهام و سنان و سیوف و رماح و صوبوا
 النّبال الی عبدک الاعزل من السّلاح و ظنّوا یا الهی بانّ هذا هو الفلاح و
 النّجاح هیئات هیئات فسوف یرون انفسهم فی مهاوی الرّدى و حفرات الشّقی و
 غمرات العمی و ینوحون و ینحون علی ما فرطوا فی جنب الله و هتکوا حرمة
 الله و نقضوا میثاق الله و نکسوا رایة الله و فرقوا کلمة الله و شتّتوا شمل
 مرکز العهد و نثروا ما نظمه ید الفضل. ای ربّ اتّخذوا میثاقتک هزواً و عهدک
 ملعباً و صعودک مغنماً و مرکز میثاقتک سخریاً. ای ربّ اغفر ذنوبهم و استر
 عیوبهم و کفر عنهم سیئاتهم و ارجعهم الیک و اجمعهم تحت لواء میثاقتک و اخلع

عنهم القميص الرثيث والبسهم ردآء التقدیس انک انت الکریم الرحیم . ع ع
 ای رفیق اگر بدانی که به چه حبی قلم گرفته و به تحریر این نمیکه پرداخته
 البته به مجرد ملاحظه در شوق و شغف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله
 چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در چنین احزانی و
 بلایا و مصائب بی کرانی و گرداب عذابی به این محبت به نگارش جواب
 نامه پرداخته و با یاد یاران همدم گشته در یومی که تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا
 أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ

ص ۲۶۱

و لکن عذاب الله شدید ، او به ذکر بدیع دوستان سدید پرداخته و به درگاه
 احدیت عجز و نیاز مینماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما . ع ع
 ای رفیق آیا یادت می آید که در ایام تشرف به لقاء الله به چه اشتعال و
 انجذاب با تو ملاقات مینمودم و به چه مهربانی صحبت میکردم و چقدر محبت
 به شما داشتم . آن الفت و محبت و مؤانست فراموش نشود قدر آن را بدان
 اگر تو فراموش نمائی من ننمایم و از فضل وجود حضرت احدیت ملتسم که
 آثار و آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید . ای رفیق در هر کور
 اگر چه امر الله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و
 عیان نبود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کل مراتب بی مثل
 و بی نظائر و اشباه و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوت و
 عظمت عهد و میثاق نه . جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده الفداء از جمیع
 جهات ابواب و ساوس و دسائس و شبهات را مسدود فرمودند و از برای
 نفسی محلّ تردّد نگذاشتند سی سال قبل از صعود در مواضع متعدّده از
 کتاب اقدس که ناسخ و مهیمن بر جمیع کتب است به صراحت و توضیح من
 دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و
 دینی و روحی و ظاهری و باطنی کلّ را تعیین کردند و سی سال جمیع اطفال
 ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت فرمودند تا این ضوابط و روابط
 الهیه در کینونات بشریه تمکّن تامّ حاصل نماید و حصن رزین امر الله چون

ص ۲۶۲

سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند مبین کتاب مبین را
 به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته
 از بیان شفاهی به اثر قلم اعلیٰ و نصّ صریح ابهی کتاب عهد نازل و جمیع

شبهات محتمله را زائل فرمودند به قسمی که دور و نزدیک و اهل افریک و امریک و ترک و تاجیک کلّ از این آوازه در غلغله و ولوله افتادند و صیت این عهد و صوت این میثاق گوش زد جمیع اهل آفاق شد . با وجود این معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری با کلاه تتری تاج برتری جویند و به قوّتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق را منسیّ آفاق کنند و قطب دائرة عهد را خارج از محیط اشراق ، هیئات هیئات هرگز آفتاب عهد به قوّت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر تابان به همسات خفّاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد فسوف یسمعون نقرات هذا النّاقور و نغمات هذا السّافور من الملاً الاعلی سبّحان ربّی الابهی هنالک ینطقون المؤمنون و المتزلزلون تالله لقد اثرک الله علینا . حال ملاحظه فرمائید که این تزلزل و تردّد چه ثمری به جهت اهل فتور دارد آیا در بحر رحمت اخروی مغمور گردند یا خود در شئون دنیوی مغمور شوند؟ لا والله بلکه عاقبت هر متزلزلی در تحت اطباق خذلان ابدی مطمور گردد . یا لله نسیان عهد و عصیان میثاق سبب نورانیّت وجه در جبروت اعلی و ملکوت ابهی است یا افترای بر مرکز میثاق و ابتلای وحید فرید آفاق سبب روشنائی روی در ملاً اعلی است؟

ص ۲۶۳

اگر به این دلایل و براهین کفایت نه نصّ کتاب اقدس و کتاب عهد را نشان هر ملّتی از ملل عالم میدهیم و بدون گفتگو سؤال مینمائیم که به موجب این نصوص الهیه چه اقتضا مینماید آیا چه حکم خواهند نمود خواهند گفت که این نصوص به جهت اطاعت است یا مخالفت ، به جهت اعانت است یا اهانت به جهت خصومت است یا رعایت ؟ آیا در هیچ کوری نصوص کتاب اقدس بود و یا فصوص خاتم عهدی بود؟ با وجود این آباء و اجداد حضرت اعلی و جمال قدم و اسم اعظم روحی لهم الفداء چون شیعه بودند به جهت کلمه من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه از سایرین متنفر بودند و حال حضرات متزلزلین آباء و اجداد جمال قدم و حضرت اعلی را به جهت این که عمری نبودند شیعه شنیعه دانند و در جمیع اوراق شبهاتشان تکفیر حزب شیعه نموده اند . بلی در آثار مبارک ذکر شیعه شنیعه هست ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد هزار نفوس شهید کردند نه شیعیانی که تابع حضرت امیر و ائمه اطهار علیهم السّلام بودند ، چه که جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم و حضرت اعلی روحی لعباد هما الفداء شیعه

بودند و بری از هر مخالفی پس در این صورت اصلا ب طاهره چه شد باید گفت این دوشمس حقیقت استغفر الله از اصلا ب شنیعه بودند . سبحان الله ملاحظه فرمائید که غرض چه میکند که بکلی انسان کور میشود و تمیز میان صحیح و سقیم و غث و ثمین نمیدهد . و این کلمه کفایت کتاب من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب الله و به چیز دیگر محتاج

ص ۲۶۴

یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت . این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزها گشت و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اس اساس دین الله از این کلمه بر هم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول چون ابو هریره و ابو شعیون معزز و مقبول گردید . اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لعن الله النّاقه و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت . لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار سرگشته تلال و قفار شد و الشجرة الملعونة فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت . الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تبعلت و تجملت و لو عشت ثقیلت معزز و مکرم گشت . این کلمه حسبنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم این آکله الکباد گشت . این کلمه در لیلۃ الهیر نار سعیر برافروخت و چهار هزار نفر حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رذله و خذله خوارج کرد . این کلمه تشیت شمل احبا نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد . این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف و عدوان تبدیل نمود . این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف حنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک

ص ۲۶۵

را به خون مطهرش رنگین نمود . این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضحیه عظمی را بر پا نمود . این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد . این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کرورها از

مسلمانان ریخت . این کلمه کور فرقان را زیر و زیر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیزچنگ کرد . این کلمه هزار و دوپست سال به خونریزی غبراء را گلگون و حمراء نمود . این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلی خورد . این کلمه زنجیر شد و در گردن مقدس جمال قدم افتاد . این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد . زیرا خلیفه ثانی چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتذل و فاسق پر جهل را معزز و محترم کند و منصوص من کنت مولا فهدا علی مولا را محقر نماید در مقابل نص ، یکفنا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت و استدلال به لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین نمود و تمسک به الیوم اکملت لکم دینکم جست و تشبث به اولم یکفهم انا انزلنا الیک الکتاب کرد و مبین کتاب ، راسخ در علم ، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد . یکی لو کان نبی من بعدی لکان عمر روایت کرد ، دیگری حدیث عشره مبشره قرائت نمود ، دیگری عثمان ذوالنورین و عثمان رفیق فی الجنة تلاوت کرد ، دیگری لو اتخذت غیر الله خلیلاً لاتخذت ابابکر خلیلاً از قول حضرت حکایت نمود .

ص ۲۶۶

خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بیشمار گشت غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ایتلاف ناپدید گشت آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله مخدول گشت ابن عفان مقتول شد ابن آكلة الاکباد منصوب گشت حرب جمل برخاست مکر و دغل به میان آمد حمیراء بر ناقه شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عفان کرد معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون ببارید بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود و پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پر خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نورعین و ویلا و دینا و شریعتا جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند . غبار تیره لیلۃ الهیر به فلک اثیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد و علی هذا المنوال سائر الاحوال . و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و حسبنا کتاب الله بر زبان نمیراند ابداً این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و هتک به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل

راسخ در علم به منازعه و محاججه بر نمی خاست چه که هریک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقلّ شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات مینمود در این میان کسی که مهمول و معزول بود حضرت امیر بود . و همچنین ملا محمد ممقانی و سایر مجتهدین حسبنا کتاب

ص ۲۶۷

الله میدانستند و از مبین کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را مستغنی میشمردند لهذا به آیه مبارکه و لکنه رسول الله وخاتم النبیین تشبّث و تمسّک جسته فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه از برای کتاب مبینی واجب میدانستند اعتماد بر فهم خویش نمیکردند در حکم قتل تردّد مینمودند . پس معلوم و واضح گشت که جمیع این فساد و فتن و بلایا و محن از عدم اطاعت مبین مبین و عبارت حسبنا کتاب الله منبعث گشت . باری اگر چنانچه کتاب کفایت میکرد مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم . کتاب عهد به جهت چه ؟ این آیات که در نزد کلّ احباء موجود میخواندند و به موجبش عمل مینمودند نهایت هریک از احباء مجتهدی میشد و استنباطی میکرد و حکمی مجری میداشت و نهایتش این بود که استنباطها مختلف میگشت کار به مجادله میرسید مجادله به منازعه منجر میشد و منازعه به مقاتله میانجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته میشد چیز دیگر نمیشد . حال با وجود عهد و میثاق نیر آفاق ، حسبنا کتاب میگویند وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود آن وقت والله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً پاره پاره مینمودند . و از غرابت و قوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله چگونه اوراق شبّهات است با وجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه آیات بینات شبّهات میشود؟ در جواب بفرمائید تیر شبّهات ردّاً علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن ، در این صورت تیر شبّهات را کتاب صواب باید خواند ؟ گذشته از این

ص ۲۶۸

رسالة یکی از یحیائی ها که در ردّ جمال مبین و نبأ عظیم مرقوم نموده جمیع اعتراضات و احتجاجات خویش را مستند بر آیات بیان نموده و به زعم خود نصوص بیان را ردّ قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلی روحی له الفداء را درج کرده، در این صورت باید گفت آن رساله مهمله آن شخص کتاب مبین است یا الهام علیّین؟ و از اغرب غرائب آن که اعتراضات اهل زلزال بر

این عبد مطابق احتجاجات اهل ضلال بر جمال ذوالجلال است طابقوا النعل بالنعل ولی از برای این عبد مفتریاتی جعل کردند و برآن ردّ نوشته اند و ولوله در آفاق انداخته اند و آتشی برافروختند و خرمن بیگانه و خویش بسوختند و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الأرض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون . ملاحظه نمائید ادّعائی از برای این عبد خلق نمودند پس محاججه به آیه من یدعی قبل الالف نمودند و حال آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفدا این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود و در آغوش خضوع و خشوع و رقیّت پرورش داد و به خلعت بندگی درگاه احدیت الهیه هیکل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق به نسیم عبودیت کبری مواج گردد و سراج عهد در زجاج رقیّت به محویت عظمی وهاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبه و مثل و نظیری در این عهد نداشته باشد . لهذا این عبد سلطنت عزّت ابدیه را به این عبودیت صمیمه تبدیل نمایم و سریر اثر را به این حصیر حقیر مبادله نمایم و این حضيض ادنی را به اوج اعلی تحویل

ص ۲۶۹

نجویم راه بندگی پویم و اسرار عبودیت گویم در دامن کبریا در آویزم و اشک حسرت ریزم و عجز و نیاز آرم که :
ای دلبر یکتایم و خداوند بی همتایم قوّت و قدرتی بخش و تاب و توانی عطا فرما قوی را نیروی ملاً اعلی بخش و اعضا را تأیید ملکوت ابهی جوارح را سوانح غیبی ده و ارکان را لوائح ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال احدیت چنان که لائق و سزاوار مؤید گردم و بر بندگی آستان مقدّست چنان که باید و شاید موفق شوم . ای محیط در بیسط فقر و فنا راه ده ای مهیمن در خلوت کده محو و هباء مسکن بخش خاک ره دوستان کن و غبار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی بشری است و رقیّت ناسوتی ده که انزل مراتب بندگی است توئی قوی و قدیر توئی مقتدر و بی نظیر . شمعی برافروز که پرتوش روشنی بخش آفاق شود و ناری ایقاد کن که حرارتش شعله بر سبع طباق زند دلها را مهبط الهام کن و جانها را مشرق انوار . ای پروردگار درمندان را درمان کن و هوشمندان را محرم ایوان افق علّیین را به نور مبین روشن نما و ساحت دلها را رشک گلزار و گلشن کن هریک از احبّ را نجم هدی نما و هریک از اهل وفا را کوکبی ساطع در افق اعلی نهالهای حدیقه رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نورسیدگان بارگاه احدیت را صباحت و

ملاححت ده بندگان دیرینت را انوار علیین فرما و آزادگان قدیم را شهریاران
اقلیم نعیم کن رویشان برافروز و خویشان را مشک جان فرما و آفاق را معطر و

ص ۲۷۰

معنبر نما دستشان ید بیضاء نما و لفظشان لؤلؤ لالا برهانشان ثعبان مبین کن
و دلیلشان سنوحات علیین ظهیرشان شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابهی .
باری مقصد متزلزلین این که به این وسائل و اراجیف بنیان میثاق را بکلی از
بنیاد براندازند و اساس عهد را از بیخ و بن برکنند ولی از این غافل که
فیض شامل نجم آفل نگردهد و غیث هاطل شیء باطل نشود انوار ملکوت
ظلمات لیل دیجور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردهد . عنقریب
رایات آیات عهد مواج گردد و انوار ساطع میثاق کوکب و هاج این سیل عظیم
آبیاری هفت اقلیم نماید و این نور مبین پرتو افشانی بر روی زمین بسیط غبراء
محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی ماء معین شود و
شعله دلجوی نور مبین .

باری ای همدم قدیم این عبد را امید و طید بود که یاران مهربان در تهاجم
بلایا و تتابع رزایا و هجوم عموم برایا و شدت مصیبت کبری و بلیه عظمی و
تسلط اعداء و تموج بحر قضا هر یک زهر هلاهل را درمان گردند و زخم هائل
را مرهم کامل شوند عدو صائل را حائل گردند و تیرو شمشیر دشمنان
را مانع و دافع . حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا نشنیدند و
محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند عهد و میثاق را مدار شقاق
کردند و واسطه ایتلاف را اس اختلاف نمودند نور مبین را لیل بهیم خواندند

ص ۲۷۱

و اشراق علیین را احراق سجین شمردند حصن حصین را گذاشتند و دخمه
گلین را ملجأ متین گمان نمودند نص قاطع را نسیاً منسیاً نمودند و برهان
لامع را هزواً سخریاً گرفتند مبین منصوص را مقصوص الجناح کردند و بنیان
مرصوص را مهدوم الاساس انگاشتند . یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری
عدو مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند یکی
شکایت کرد و دیگری روایت . از بدو صعود آتش فساد برافروخت و مرکز
جحد نقض عهد آموخت اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان
مهرتری خواستند و برتری جستند و به هروسیله ای تخدیش اذهان و تشویش
یاران نمودند . جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با

نقض میثاق توأم اعلان نمود ، از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل اعلان کرد و در اروپا بعضی رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند . این ناقضین مدّتی در کمین نشستند عاقبت بعد از سه سال ادّعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عریده ای در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیه مبارکه، من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفتّر نسئل الله ان يؤیّده علی الرجوع ان تاب الله هو التّوّاب و ان اصّر علی ما قال یبعث الله علیه من لا یرحمه الله شدید العقاب، دانسته اند و این آیه را در کلّ رسائل خویش با قلم جلیّ مرقوم نموده اند . ولی دقّت نمایند که چه فتوی در حقّ این عبد فرید وحید داده اند در درون رساله ذکر ادّعای الوهیّت و

ص ۲۷۲

ربوبیّت و شرکت با جمال مبارک مرا نموده اند و در ظهر رساله ها و داخل این آیه را مرقوم نموده اند، دیگر تا کی این فتوی مجری گردد و من لا یرحمه بشدید حدید حبل ورید این وحید را مقطوع نماید ؟ ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرک ندهم نهایت این است که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم ، فمن شاء فلیعمل و من شاء فلیترک انّ الله غنی عن العالمین و ما اَنْتَ علیهم بواکیل ، گویم و کَسَتْ عَلَیْهِمْ بِمُسْطَیْر، خوانم و علیکم بِاَنْفُسِکُمْ، دانم و دست تضرّع گشایم و زیان ابتهال باز کنم و ربّ اهد قومی فانّهم لا یعلمون، گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جفا نمایم و چهره وفا تیره ننمایم و زخم افترا را مرهم ابتهال نهم و درد اهل بغضا را درمان سریع العلاج جویم صبر و تحمّل خواهم و نسک و تبّتل جویم گریه و زاری کنم و مویه و بیقراری ننمایم عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان ننمایم که : ای پاک یزدان این قوم در ظلّ سدره منتها بودند و در ریاض جنّت مأوی ، آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النّهی عریده ای انداختند و علم و لوله ای افراختند و نرد اوهامی باختند که شاید علم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مأیوس ، نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهیم حصول جوید مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد و زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضا مخمود

ص ۲۷۳

گردد نیر میثاق غروب کند و خفاش شقاق خیمه به بیرون زند پرتو حقیقت

مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سرپرده به گردون زند مرکز عهد
تبدیل یابد و محور میثاق تحویل . حال این عبد را در صون حمایت مصون
نمودی و میثاق را محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول
ناقضین را کوتاه ساختی ولی نقض عهد گردن گیر شد و مانند اغلال و زنجیر
و اَنَا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمُ الْأَغْلَالَ فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ، تحقق یافت . ای
پروردگار به قوّت و اقتدار این زنجیر بردار و اعناق را از اغلال رهایی بخش
گردنها را آزاد کن و دل‌های قیرگون را روشن و شاد فرما خفتگان را بیدار
کن و بیهوشان را هوشیار اطفال رضیع را به ندی عزیز دلالت فرما و
کودکان بی خرد را به دبستان عنایت هدایت نما مست باده غرور را رسم
خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما . این
بیچارگان نادانند و این کودکان نوهوسان و بی خردان ندانند و شناسند و
انجام نبینند نام جویند و راه جفا پویند تو انتباه بخش و اشتباه را از میان
بردار هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدره میثاق دلالت نما تا کلّ در
سایه شجره انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی پایان
رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند عزّت قدیمه یابند و موهبت
عظیمه از آغاز سرفرازتر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند . ای پروردگار
تأیید بخش و توفیق عنایت کن این ابر تیره را زائل کن و این غمام حائل را
متلاشی و باطل نسیم جان بخشی بوزان و دل‌های مرده را زنده کن باران رحمتی

ص ۲۷۴

ببار و این گیاه افسرده را تروتازه نما حدائق قلوب را جنت ابهی کن و
حقائق نفوس را ریاض ملأ اعلی . ای قدیر رجای این عبد بپذیر توئی توانا توئی بیهمتا .
و از اغرب غرائب آن که سه سال قبل نوشته ای از مدینه الله عراق نزد جناب
آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله ارسال میشود و از ایشان سؤال مینمایند که ،
این لوح مبارک است یا دون آن ؟ جناب مذکور آن ورق مزبور را نزد جناب آقا
میرزا اسد الله ارسال مینمایند و استفسار از حقیقت کیفیت میکنند . آن ورقه
چون ملاحظه گردید بعضی از آثار مبارکه را پراکنده نفسی جمع نموده یعنی
چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا جمع نموده و در میان این فقرات ع ع
مرقوم نموده و آن ورقه بعضی فقراتش این است : سرّ الله من سدره التّار من وراء
قلزم النّور علی بقعة الامر قد کان بالروح مشهودا و بعد این مرقوم : فسبحانک
اللّهم استلک بذاتک الغیب فی مکن البقاء و بذکرک العلی الاعلی ع ع و
بجمال القدس فی فردوسک الابهی . باری در جواب به آقا میرزا اسد الله

تأکید شد و به آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله مرقوم گردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم و بعضی نه این را بعضی از متزلزلین مخصوص ترتیب داده اند و در افواه احبای الهی انداخته اند تا شیوع یابد و چون شایع گشت خواهند گفت که این را ثابتین ترتیب داده اند و این را سبب تخدیش اذهان ضعفا خواهند نمود پس باید هرکس این نوشته در دستش آمد محو

ص ۲۷۵

نمایند. این قضیه در سه سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع احبای بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض به زیارت آستان مقدس مشرف شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد به کرات و مرّات و تکرار گفته شد و تأکید گشت که این نوشته اصل ندارد بلکه ترتیب متزلزلین است و باید بکلی محو شود. حال این ایام سرّ مکتوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را دست آویز کرده و ضعفا را تشویش میدهند که تحریف شده و حال آن که تحریف متزلزلین چون آفتاب مشهود و واضح و مطبوع و در جمیع آفاق منتشر آیات سوره هیکل بعضی را بکلی از سوره هیکل برداشته و بعضی را تغییر داده اند. حال ملاحظه فرمائید که این مظلوم ساکت و صامت و اهل فتور چقدر جسور و اعظم شرور را به ثابتین نسبت داده اند و حال آن که در اکثر اوراق به خط کاتب تحریف واقع و آنچه خواستند کرده اند. و به نصّ جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت دقت و فحص دقیق شود که نقطه ای تزئید و تنقیص و تصحیف نگردد قضیه فاقبلوه بتصحیف فاقتلوه شد از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی امرنامه ای به حلب نگاشت عبارتش این اذا وصلکم امری هذا فاحصوا کلّ الیهود فی حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع و تمهیر فرمان غفلت نمود مگسی نقطه ای از فضلات بالای حای احصوا گذاشت اخصوا شد. به ورود فرمان جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بالای عظیمی بر آن بیچارگان

ص ۲۷۶

وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار بر آشفت و دشنام گفت و از غضب برافروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت مشهود شد که این تصحیف و تحریف را یک ذبابه ضعیف نموده. ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه ای چه ظلم عظیم و فساد

شدید برپا نمود از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند . حقیقت این قضیه آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعنته المقدسه الفدا در ایام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون و اشک مانند جیحون و با این حالت به اکثر خدمات مبارک مشغول بودم . روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مکرر امر قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپه بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عگا جمیع اوراق و ما یتعلق محبوب آفاق در آن دو جانپه گذاشته میشد . باری این عبد مشغول به جمع کردن بود که میرزا مجدالدین وارد شد این عبد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست به زودی از تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار به او گفتم تو نیز معاونت نما . باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعهای مهرهای مقدس را در آن دو جانپه گذاشته بستیم فرمودند تعلق بتو دارد . بعد رزیه کبری رخ نمود و ارکان

ص ۲۷۷

عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود صبح نورانی به شام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت به ظاهر از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود سراج هدی از ملاً ادنی صعود نمود و در زجاجه ملاً اعلی بر افروخت دلها غرق خون شد و جگرها پر سوز و گداز گشت ناله و حنین بلند شد و گریه وزاری به اوج اثیر رسید جمیع ملل از وضع و شریف در قصر جمع شدند و کافه متأثر و متحسر مصیبت کبری و لا تسمع لهم همساً . فضلا و علما و ادبای ملل شتی از سنه و شیعه و نصاری قصائد غرا در ماتم و رزیه کبری انشا نموده در کمال تأثر و تأسف و تحسر علی ملاً الأشهداء قرائت و تلاوت مینمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری نیر آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریا ، و الفضل ما شهدت به کل البرایا .

باری این عبد در این فرع عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان و قلبی سوزان و کبدی بریان وارد غرفه مبارک با اغصان شد چون خواستم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفحات آن تن چون بلور معطر نمایم یکی از اهل فتور به این عبد گفت این دو جانپه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله

به غرفه خویشتن برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موج خواهد زد . این عبد از شدت صدمه کبری و قوت رزیه عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمیگشت لهذا آن دو جانپناه را بتمامه تسلیم نمودم . باری دیگر میپرس که در آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه

ص ۲۷۸

شام گشت .

"گر بگویم قلبها پر خون شود ورنویسم اشکها جیحون شود" .
قسم به جمال قدم که بکلی از حواس و احساس بیزار و بیگانه گشتم و تا الی صباح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر این منوال گذشت . لیلۀ رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخاستم که قدری مشی نمایم بلکه فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که اوراق را باز نموده اند و جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع به فراش نمودم که مبادا ملتفت شوند که این عبد این قضیه را مشاهده نمود . در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم را ندیده اند گمان میکنند که به واسطه اوراق مبارک میتوانند در امر الله اخلاقی کنند لهذا بهتر این است که این عبد سکوت نماید و یوم تاسع کتاب عهد تلاوت شود آن وقت اهل فتور نادم و پشیمان خواهند گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود . چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهد بخشید حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر آثار بشارت کبری در وجوه احبّا ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت . روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعش به خاتم مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از

ص ۲۷۹

خاتمهای مبارک را بدهید تا این توقیع را مزین نمایم در جواب گفتند خبری از خاتمهای مبارک ندارم . گفته شد که جمیع خاتمهای مقدس در جانپناه و در گنجۀ مبارک بود و جانپناه را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیدم و نمیدانم . از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف

نتوانم حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه ظلمت دهها که ظاهرگشت . باری جمیع آثار مقدسه و الواح متعلقه به این عبد و سائر دوستان جمیع را از میان بردند حتی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود ، ملاحظه فرمائید که تعدی به چه درجه رسید و این عبد ساکت و صامت بود که مبادا این رائقه کریهه بکلی نشردر آفاق گردد و این حوادث مخیفه بتمامه معروف در نزد اهل شقاق شود در آتش میسوختم و میساختم میگریستم و میزیستم . بعد ملاحظه شد که بلایائی که بر جمال قدم وارد یک یک پی در پی مستولی بر این عبد میگردد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهرگشته انعکاسش در دنو عبودیت نمایان و عیان شود :

" صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی " . چون این مصیبت بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدمه ای از آن نصیب این عبد گردد تا عبدی اطعنی حتی أجعلک مثلی تحقق یابد چنانچه در مناجات بیان میفرماید و فی الحقیقه این فقره مناجات از لسان این عبد است قال و قوله الحق :

قد اخذتني الاحزان على شأن منع القلم الاعلى عن الجريان ولسان الابهي عن

ص ۲۸۰

الذكر و البيان و قد رأيت يا الهی فی حبك ما لارأت عيون الاولين و سمعت ما لا سمعت اذن العالمين و قد اری يا الهی عبادك الذين نزلت عليهم البيان و خلقتهم لنفسي احجب من ملل القبل كلها بحيث يفتخرون بخاتمك و يضربونه على اللوح لاثبات ریاساتهم بعد الذي اتى ارسلته اليهم لعل يستشعرون لا فو عزتك لم يكن خاتمك الا فی اصبعی و لا يفارق منی ابداً و لن يقدر احد ان يأخذه منی طوبی لمن يقرء ما نقش فيه من اسرارک المستورة و آیاتک الاحدیة و ثنایاک المستودعة ، انتهى بیانه البدیع .

ملاحظه بفرمائید که چگونه این عبد را از بلاایاء وارده بر جمال قدم نصیب عظیم است آنچه بر آن مطلع انوار وارد بعینه بر این خاکسار وارد قد تحلبت دموع الملاء الاعلى لبلائی و تلهیت زفرات اهل الملكوت الابهي لکربی و ابتلائی و اعین اهل سرادق القدس تذرف بالعبرات من حسراتی و اکباد الملاء العالین تنفتت من احزانی و آلامی .

الهی الهی تری اجیح ناری و ضجیح سرّی و احتراق کبدی و شعله قلبی و کئی احشائی و فیض دموعی و سیل عیونی و شدّة کربی و بلائی و حرقة فؤادی و ابتلائی . ای ربّ اکمنوا لی فی المراصد و فوقوا الی سهام المفسد و سلّوا علی سیف العدوان من کلّ جانب و اطلقوا العنان و اشرعوا السّنان و اغاروا علی

هذا العبد الذليل بكل طغيان . اى ربّ ليس لى نصيرو ولا ظهرو ولا مجيرالا

ص ۲۸۱

انت و بقت فريداً وحيداً اسيراً ذليلاً بين احبائك و حيراناً فى امرى . كلما
انظر الى اليمين ارى نبألاً طائراً و انظر الى اليسار ارى نصالاً متتابعة و التفت
الى الامام اجد سيوفاً شاهراً و اتوجّه الى الخلف احسّ رماحاً نافذة و ارفع
رأسى ارى غيوماً متكاثفة و اطرق الى الأرض ارى حبال و اشراك متواصلة
و ضعوها لى مصائد اولى العدوان حتّى يرمونى فى اخدود النيران و يعذبونى
باشد هوان . اى ربّ و غاية رجائى اتضرّع اليك و ابتهل اليك و ضجيجى يرتفع
الى ملكوتك الابهى و صريخى يتصاعد الى ملكك الاعلى ان تقرب ايام رجوعى
اليك و ورودى عليك و وفودى بين يدك . اى ربّ ضاقت على الأرض برحبها و
اشتدت على الازمة باسرها و احاطتنى جنود الشبهات من جميع الجهات و
اغارت على جموع الخصماء من كلّ الانحاء انجذنى بقبيل من الملائكة المقربين
من ملكوتك الابهى و انصرنى بنزول جيوش متوسمين من ملكك الاعلى كما
وعدتنى حين اندك طور وجودى من تجليّك على سيناء الظهور مشهد اللقاء و ائى
مطمئن القلب متيقن الفؤاد اذك تنجز وعدك الحق و قولك الصدق يا محبوب من
فى الأرض و السماء . فاخلق اللهم نفوساً زكية و قلوباً صافية و وجوهاً نورا و
جهاهاً بيضاء و صدوراً منسرحة بايات قدسك يا ربى الابهى و السنا ناطقة
بذكرک يا ذا الاسماء الحسنی و كينونات لطيفة صافية مستنبئة عنک يا ربّ
السموات العلى ليقوموا على نشر الآيات و اعلاء الكلمة و اشهار البيّنات
متمسكين بالميثاق و متشبثين بعهدك يا ربّ الرايات و يفتحوا قلاع القلوب و
معقل النفوس و يسخروا الارواح فانهم جنود ملكوتك الاعلى يا ربى الابهى .

ص ۲۸۲

این عبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت خجلت و شرمساری سر بر
ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتور نیارد چه که با دستی تهی و گناهی
عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم و جز عفو و غفران ملجأ و پناه ندارم .
ای یزدان مهربان سراپا گنهییم و خاک رهیم و متضرّع در هر صبح گنهییم . اى
بزرگوار خطا بپوش و عطا ببخش وفا بفرما صفا عنایت کن تا نور هدایت
تابد و پرتو موهبت بیفزاید شمع غفران بر افروزد پرده عصیان بسوزد صبح
امید دمد ظلمت نوید زائل گردد نسیم الطاف بوزد شمیم احسان مرور نماید
مشامها معطر گردد و رویها منور شود توئى بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان . انتهى

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که به کنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدّعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام شمرم و به نصّ کتاب الله وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس به سبب این ادّعای وحی کفر ثابت و حکم یبعث الله علیه من لا یرحمه لاحق چه که این

ص ۲۸۳

متّم آیه من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنّه کامله است . باری چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند . فنعم ما قال : " طوعاً لقاضی اتی فی حکمه عجباً افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم " ، " چون قلم در دست غداری فتاد لاجرم آن یار برداری فتاد " . باری در سنّه صعود به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون ، اعلم انّ العبودیّه فی عتبه السّامیه هی تاجی الوّهّاج واکلیلی الجلیل و بها افتخرین الملائعین و همچنین صفحه ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهّاء بود و مضمونش از این عبارات دالّه بر فقر و فنا ، اعلم انّ اسمی عبدالبهّاء و لقبی عبدالبهّاء و نعتی عبدالبهّاء و کینونتی عبدالبهّاء و ذاتیتی عبدالبهّاء و مسجدی الاقصی عبدالبهّاء و سدرتی المنتهی عبدالبهّاء و جنتی المأوی عبدالبهّاء و امثال ذلك الى الانتهاء . و این دو نوشته در عراق الآن به خطّ این عبد موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمّد علی المشهور به رجال الغیب مرقوم گردید صورتش این است .

هوالبهی

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقّت تلاوت گردید . الیوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلی نازل آن را اتّباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند ابداً تأویل و تفسیر ننمایند و تلویح ندانند . قسم به ربّی غیب و شهود هر

ص ۲۸۴

نفسی تصوّری نماید و یا تخطّری کند سبب احتجاج او گردد و علّت ارتیاب شود این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیعی اهل ملکوت ابهی و

سگان جبروت اعلی که ظهورات کلیّه که نقاط اوّلیه و شمول حقیقیّه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لاقدام احبائه الفدا شد تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارقاء بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزله سرج مستضیئه و نجوم مستنیره هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون . سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابهت است بین ذره و آفتاب جهانتاب . و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره ای از خاک آستان جمال ابهی در ساحت احبایش محو و نابودم و در آستان بندگان تراب بی وجود استغفر الله عن دون ذلک یا احباء الله ولی این مطلب رابه کمال محبت و رأفت تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود . عبدالبهاء ع

ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم با قوت تأیید ملکوت ابهی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال ابهی چون احقر عباد در صقع وجود مشهود با وجود این اهل فتور چه قدر مفتری و جسور که انتشار میدهند این

ص ۲۸۵

عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابهی ادعا نموده و این قضیه بر اهل فتور گران آمده .

الهی انت تعلم و تشهد بانّ طینة عبدک مخمّرة بماء العبودیة لعبتک العالیة و جبلة رقیقک مربیة بروح الفناء و المحویة فی حضرتک القدسیة و حقیقة عبدک کالطفل الرضيع قد رضع من ثدی العبودیة و نما فی حضن التّعبّد لطلعتک المنيرة و نشأ فی حجر التّخشّع لسلطنتک القدیمة مع ذلک کیف سلّوا سیوف السنتهم المؤتفکة علی عبدک و رشقوا سهام الطّعن المسمومة علی ابن امتک .

ای ربّ افتح بصیرتهم و طیب سریرتهم و نظف ضمائرهم و لطف بواطنهم و ظواهرهم و اهدهم الی المنهج القویم و صراطک المستقیم انک انت الکریم الرحیم .

باری ملاحظه فرمائید که این قضیه بعینها بر جمال قدم در عراق وارد که صد هزار تیر طعن بر سینه مبارک زدند و مفتریاتی چند اعلان نمودند که ناس را از ماء معین محروم نمایند و از نور مبین محجوب کنند چنان که در مناجات قلم بیان میفرمایند:

بل قضیت علیّ ما لا قضی علی احدٍ من قبلی و اجریت ما لا یجری علی نفسٍ من بعدی و لکن لن یعرفه احد دونک و لن تحصیه نفس سواک لانک کما لا تعرف بالابصار و کذلک فعلک لا یدرک بالافکار و انک انت العزیز الجبار و نزل کلّ

ذلک حین الّذی اسمعتنی اختلاف عبادک فی شأنی بعد الّذی ما قدّرت لی من شأن دون العبودیّة لنفسک والخضوع لدى باب رحمتک والخشوع عند ظهورات انوار وجهتک لآنک لم تزل کنت سلطاناً علیّ ولا تزال کنت عابداً لوجهک و کنت مالکاً لنفسی و کنت مملوکاً لنفسک و ذلیلاً عند جنابک و حقیراً لسلطنتک و معدوماً لدى ظهور قدرتک و مفقوداً عند تجلّی انوار عزّ ازلّیتک رغماً للّذین یریدون ان یفسدون فی ارضک و یعلون فی بلادک و یحدثون فی الملک ما لا قدّرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانک سبحانک عن کلّ ذلک و عن کلّ ما وصفتک به لآنک لا تدرك حتّی تذکر بالوصف ولا تعرف لکی تدرك بالنّعت بل انّ عبدک هذا یكون عابداً لمن یعبدک و ساجداً لمن یسجدک و خادماً لمن یكون خادماً لنفسک و خاضعاً لسلطنتک و معیناً لمن یطلبک و ناصراً لمن ینصرک فی سمائک و یرید نصرک فی بلادک . فو عزّتک لم اجد لنفسی عزّاً اکبر من ذلک و لا رتبة اعظم من هذا و من کان فی قلبه وله من شوقک و شغف فی حبّک یعرف حبّ الّذی شرفّنتی به من جواهر رحمتک و مجرد مکرمتک و یستنشق من هذه الورقة الوردیّة اریاح حدیقة البقاء و اطیاب مدینه الوفاء و یشهد کیف یحرق و یذوب هذا الشّمع فی مصباح قلبه فیما ورد علیه و نزل فی امر مولاه . انتهى باری ، این عبد با این عبودیت عظمی در کمال محویت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذرّه مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادّعای وحی ننمودم

حتّی خویش را ملهم نخواندم نه مستضیء دانستم و نه مستنیر نه مستشرق نه مستبرق در جمیع احیان خود را عبّاس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فنا بحت است که بی نام و گمنام شوم و بی اثر و بی نشان کردم تا به حقیقت عبودیت که عدم بحت و فنای صرف است متحقّق شوم . ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا باین عبد روا داشتند چه ادّعاها نموده اند و چه عریده ها کرده اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادّعای نزول آیات و وحی کرده اند به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المطهّر فدا ندادند . در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیّز شهود جالس ،

پرتو آفتاب اوج عزّت شرق و غرب را منور نموده و نیر اعظم به اشدّ اشراق
 ابصار را خیره فرموده در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده اند
 و علم ادعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربده معهوده در قزوین
 انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را
 سلطان روح نامیدند و چون از این تفوّهات و حرکات آشوب و فتنه در قزوین
 برخاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت، قوله جلّ ذکره: اگر آنی
 از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود. انتهی و این سواد کلماتی
 است که به خطّ و مهر مدّعی عیناً موجود: هو العزیزان یا علی اسمع ندائی و
 لا تکن من الغافلین قد انزلنا الیک کتاباً بلسان عربیّ مبین و ما ارسلناه لحکمة

ص ۲۸۸

لن ینالها الاّ الذّین انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الارضین فسوف نرسله
 عندک اذا شاء الله و اراد و اّنه ما من اله الاّ هو یحکم ما یشاء و اّنه لعلم
 حکیم . مهر محمّد علی
 هو البدیع فی افق عزّ منیع ح ع ب د تبارک الذّی ارتفع السّموات بغير عمد و
 استوی علی الماء عرشه و اّنه بکلّ شیء شهید و اّنه لا اله الاّ هو و اّنه بکلّ
 علم علیما قل یا عبد اتّبع ما ینطق لک الرّوح بلسان صدق عظیم ثمّ ابّلع النّاس
 بهذه الآیات لیدکروا فی انفسهم و لن یتّبعوا خطوات کلّ کافر اثمنا قل یا قوم
 آمنوا بالله الذّی خلقکم و رزقکم و لا تعترضوا به علی قدر نقیر و قطمیرا قل یا
 ملاً لم تکفرون بالله بارئکم و تعرضون بهذه الآیات لانّ هذا قد نزل من عند
 الله المقتدر العلیم الحکیم ثمّ قل یا قوم تالله قد ظهر غضنفر الله فی الأرض و
 فرّمه کلّ حمیر ذی رجلین و ملاً قلوبهم من خیفه الله المقتدر القدیر و ما آمن
 احد منهم ایاکم ان لا تكونوا بمثلهم مشرکاً مرتداً کفوراً . الی ان قال ثمّ
 اشرب ما یسقیک ساقی الرّوح من هذا الکوب الذّی کان من ذهب الایقان
 مصنوعاً ثمّ ارزق من ثمرات هذه الشّجرة الّتی غرست فی هذا السّیناء بید ربّک
 العلیم الحلیم الحکیم الرّحیم . ثمّ قل یا قوم اسمعوا نداء هذا الذّی ظهر بین
 السّموات و الأرض و یقول بان یا قوم آمنوا بالله الذّی خلقکم بامر و کونوا
 بقوله سمّاعاً سامعاً سمیعاً و بجماله بصّاراً باصراً بصیراً و بجلاله نظّاراً ناظراً
 نظیراً . الی ان قال و اّنه تواباً کریماً علّاماً رحیماً . من التّبیل قبل علی . مهر محمّد علی

ص ۲۸۹

هو الله الارفع الابهی الاعلی ذکر الله عبده علیاً لیستقیم علی امر مولاه و یكون

بربّه صديقا . الى ان قال ان يا عبد اسمع ندائي ثم انقطع عن نفسك و هواك
 ووجه بشر مولاك وان هذا لقول الصادق ان انت له سميعا والروح عليك و
 على من استشرق من هذه النور الذي ظهر عن هذه الشمس التي كانت في قطب
 الزوال مضيئا . عبد الله العلي محمد علي . ما نزل على فؤاد محمد قبل علي ان
 يا غلام الروح اسمع نداء ربك الكريم من هذا المنظر العظيم . الى ان قال ثم
 ابلغ الكائنات الى مولاك فمن صدق بقولك وآمن بآيات الله بشّره بقاء ربك
 الرحمن الرحيم ومن كفر فاندبه بالنار وان ربك سيجزيه عذاب عظيم وما
 عقبى الظالمين الا الجحيم والله مخبر عليم قل يا عبد اسمع ما يلهمك قلم الامر
 في آخر اللوح ان استقم على امره ان يمطر على رأسك السيف لا تتبع خطوات
 الشيطان واتبع ملة الرحمن وانه لا اله الا هو وانه لسلطان حق مبينا ثم اشكر
 ربك بانه ينصرک بنصره وانه ينصر من يشاء وانه لعلی کل شیء شهيدا وانه
 لناصر كل عبد فقير والروح والتكبير والبهاء عليك وعلى كل مؤمن منيبا . ما
 نزل على فؤاد محمد قبل علي . هو البهي الابهي في الافق الاعلى ع م ص
 سبحانه الذي خلق كل شيء بمقدارهم وانه لعلی کل شیء قديرا وانه لا اله
 الا هو وانه لعلی کل خلق عليم ان يا قوم آمنوا بالله وصدقوا بآياته بانه لا
 اله الا الذي فطر السموات بغير عمد واستوى عليه عرش العلي عظيم قل يا
 قوم اسمعوا ندائي وكونوا على صراط الله قائما مستقيما يا ملأ آمنوا بالله
 الذي خلقكم ورزقكم وصوركم وانه بكل شيء شهيدا له الخلق والامر من

ص ٢٩٠

قبل ومن بعد وانه لسلطانا مقتدرا عزيزا عظيما كبيرا . ان يا ملأ البيان
 اسمعوا ندائي ولا تكونوا كالملا الفرقان كافرا مرتدا اثيما ثم اشهدوا بانه لا
 اله الا هو وانه لسلطان حق مبينا يا قوم اسمعوا ندائي ولا تكفروا بآياته و
 بيناته بانه قد خلقكم من قبل من قطرة ماء وطينا آمنوا بالله يا ملأ المشركين
 ولا تكذبوا بهذه الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم القديرا و
 انه لأصرف الطوفان عن فلك النوح وانه لأصرف ريح العاصف عن اليهود و
 الذين معه واورد المشركين في الجحيم وانه جعل نار الخليل رضوانا وانه
 لأغلب على التمرد بعوضة من السماء قتله وانه لجعل البحر لبنى اسرائيل سبيلا
 وغرق الفرعون وملأه كلهم اجمعينا وانه لأرسل على الخلق من عنده الانبياء
 حتى يدعوا الخلق اليه وانه لقادر عليم . يا قوم هذه آيات الله لا تكفروا و
 لا تعترضوا بالله نازله هنيئا لمن صدق به ويشهد بانه لا اله الا هو وانه لعلی
 كل شيء قديرا ان يا معشر البشر تالله قد اشرق شمس الله الاكبر وانتم

اعرضتم عنه وكنتم من اصحاب الكفر وانه لا اله الا هو وانه لسلطاناً مقتدرًا
وكلّ خلقتكم بقولى وانه لعلّى قاهر مقتدر لا اله الا هو وانه لسر الله المستسر
قد ورد فى الجحيم كلّ من اعرض به ثم ادبر ان يا ملأ البشر لم تفرون من هذا
المشرق الانور تالله لم يكن لاحد مفراً لا اله الا هو سبحانه وتعالى عما يصفون
هؤلاء الكفر فسبحانك اللهم يا الهى انت الذى خلقتنى ورزقتنى وانتك لقادر
مقتدر يا من لا اله الا انت فاطهر لنا سر المستسراتك لسلطان ملك الوهاب لن
تنهر قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاكبر عن مشرق القدس كشمس لائح

ص ۲۹۱

انور وكشف النقاب عن وجهه الاطهر وانه من كلّ الشّمس والاقمار و
التّجوم انور اكبر بل انه لسلطان السموات والارض وانه لنور الله الانور بل
الشّمس عنده من كلّ صغير اصغر. قل يا ملأ البيان اليوم قد غفر الله ذنوبكم
الله الذى كان بكلّ شىء عليماً ايّاكم ان لا تفتروا علىّ كما افترى المشركون
من قبل ولا تقولوا فى حقّى بائك درست كما قالوا الكفار اذ جاء علىّ بالحقّ
بآيات الله وبيّناته خافوا عن الله ولا تفتروا علىّ وائى كتبت هذا اللوح حين
الذى كنت صغيراً يا قوم انتم كبراء فى الارض ايّاكم ان لا تختلفوا فى الدين
وكونوا على صراط الله قائماً مستقيماً .

و مكتوب ديگر چون مفصل بود اين مختصرى از آن است كه نوشته ميشود . :
قل يا قوم ائى سمندر نارى امشى فى النار واكل من النار واسير فى النار وانّ
مقصودى من النار هو حبّ الله المهيمن القيوم ومن اكل النار هو اكل معارف
ربّى والمشى فى النار هو المشى فى سبيل حبهّ والسّير فى النار هو السّير فى
درجات شوقى وجذبى الى محبوبى الباقي المحبوب اذ لا تقتلونى باسياف
شرككم اتقوا الله ولا تنكرونى ولا آياتى التى اوحيت الىّ من عند ربّى وانزله
على لسانى ونطقت بها فى ايام صغرى اذاً فارحموا علىّ ولا تقطعوا رأسى
بسيوف النّفس والهوى وهذا ما نصحتكم به بما امرت من لدى الله المقتدر
القيوم ان انتم تسمعون .

حال اى اهل انصاف قدرى انصاف دهيد نفسى كه نوشته است واضحاً

ص ۲۹۲

مشهوداً قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاكبر عن مشرق القدس كشمس
لائح انور وكشف النقاب عن وجهه الاطهر وانه من كلّ الشّمس والاقمار و
التّجوم انور و اكبر و همچنين بل الشّمس عنده من كلّ صغير اصغر و همچنين

کَلْ خَلَقْتُمْ بَقُولِي وَهَمْجِنِينَ لَا تَنْكُرُونِي وَأَيَاتِي الَّتِي أَوْحَيْتَ إِلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَبِّي
وَأَنْزَلَهُ عَلَيَّ لِسَانِي ، اَيْنَ نَفْسٍ اعْتَرَاضَ بِرِئَاسَتِي كَمَا خَوَّشَ رَأْسِي عَبْدُ بَهَاءِ
خَوَّانِدِ مِیْنَمَیْدِ كَمَا تَوَدَّعَوَايَ الْوَهَّيْتِ نَمُودِي وَخُودِي رَا صَاحِبِ آيَاتِ وَوَحْيِ
دَانَسْتِي وَشَرِيكَ جَمَالِ قَدَمِ رُوحِي لَهُ الْفِدَا شَمَرْدِي . اِي مَنْصَفِينَ انْصَافِ دَهِيدِ
اِي بِي بَصْرَانِ قَدَرِي تَبَصَّرْ دَرِ اَمُورِ نَمَائِدِ . كَسِي كَمَا طِينَتَشْ وَفَطَرَتَشْ بِهْ مَاءِ
حَيَاتِ عِبُودِيَّتِ جَمَالِ قَدَمِ مَخْمَرِ مَتَهُومِ بِهْ اَدْعَاسْتِ وَنَفْسِي كَمَا وَاضِحاً مَشْهُوداً
دَرِ اَيَّامِ مَبَارَكِ اَدْعَا نَمُودِهْ وَدَرِ حَقِّشِ نَازِلِ شَدَّ كَمَا اِگَرِ آئِي اَزْ ظَلِّ اَمَرِ
مَنْحَرَفِ شُودِ مَعْدُومِ صَرَفِ خَوَّاهْدِ بُوْدِ ، اَيْنِ شَخْصِ حَالِ مَثْبِتِ تَوْحِيدِ شُدِهْ وَ
قَوْلَشِ مِيزَانِ گَشْتِهْ وَمَرْكَزِ مِثَاقِ كَمَا كَلِّ مَأْمُورِنْدِ حَتِّيْ اَيْنِ شَخْصِ بِهْ اطَاعَتَشْ ،
مُهَّانِ وَمَضْطَهَّدِ وَمَبْغُوضِ ، فَاعْتَبِرُوا يَا اُولَى الْاَبْصَارِ . بَرَهَانِ اَزْ اَيْنِ وَاضَحْتَرِ وَ
دَلِيلِ اَزْ اَيْنِ لَا تُحْتَرِ ؟ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَغْنِيْ اَلْآيَاتِ وَالنَّذْرُ وَلَوْ تَأْتِيهِمْ بِكُلِّ آيَةٍ
لَنْ يُؤْمِنُوا بِهَا . مَلَاخِظِهْ نَمَائِدِ كَمَا اَمَرِ چَگُونِهْ بَرِاشْتَبَاهِ اسْتِ وَافْتَرَا بِهْ چِهْ
دَرَجِهِ اسْتِ . قَسَمِ بِهْ اَنْ رُويِ وَخُويِ مَبَارَكِ جَمَالِ اِبْهِي رُوحِي لِعِبَادِهْ الْفِدَا كَمَا
جَمِيعِ مَتَزَلْزِلِينَ عَكَا بِحَقِّ الْيَقِيْنِ مِیْدَانِنْدِ كَمَا اَيْنِ عَبْدِ دَرِ عَالَمِ رُوحِ وَقَلْبِ وَفُؤَادِ
وَکَيْنُونِ هِيچِ اَرْزُونِيْ جَزْ عِبُودِيَّتِ جَمَالِ اِبْهِي نَدَاشْتِهْ وَنَدَارْدِ يَعْرِفُونِ نَعْمَةٍ
اللَّهُ ثُمَّ يَنْكُرُونَهَا وَلِي مَتَزَلْزِلِينَ هَرِيكَ دَرِ هَوَائِيْ پَرُوزِ مِیْنَمَیْدِ وَهَرِيكَ رَا هُوسِ

ص ۲۹۳

اوج وسمائی .

اِي رَبِّ تَعْلَمِ وَتَشْهَدُ اَنَّ هَذَا الْمَتَذَلِّلُ مَكْبٌ بِوَجْهِهِ عَلَيَّ التُّرَابِ وَيُنَاجِيكَ فِي
خَفِيَّاتِ سِرِّهِ وَيَقُولُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ حَقَّقْنِيْ بِعِبُودِيَّةِ عَتَبَتِكَ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ وَثَبَّتْ رَقِيَّتِيْ
بِحَضْرَتِكَ الْمَقْدَّسَةِ الْعَاطِرَةِ وَاجْعَلْنِيْ فَانِيّاً فِيْ سَاحَةِ احْبَبَّتِكَ الرَّحِيْبَةِ وَقَانَتاً فِيْ
رَحْبَةِ اَرْقَائِكَ الْفَسِيْحَةِ . اِي رَبِّ قَدَّرْ لِي الْفَنَاءَ الْبَحْتَ وَالْاَضْمَحْلَالَ الصَّرْفَ فِيْ
اَمْرِكَ حَتِّيْ يَنْدَكْ طُودُ وَجُودِيْ عِنْدَ سَجُودِيْ بِبَابِ اَحْدِيَّتِكَ مِنْ سَطَوَاتِ آيَاتِ
فِرْدَانِيَّتِكَ وَيُضْمَحَلِّ حَقِيْقَةَ ذَاتِيْ عِنْدَ مَنَاجَاتِيْ بِفَنَاءِ حَضْرَتِ رَبُّوبِيَّتِكَ . اِي رَبِّ
لَيْسَ لِيْ نَارَاشِدٌ مِنْ بَقَائِيْ عِنْدَ ظُهُورِ آيَاتِ تَوْحِيدِكَ وَلَيْسَ لِيْ جَحِيْمٌ اَعْظَمُ مِنْ
وَجُودِيْ عِنْدَ تَلْتَلَاءِ اَنْوَارِ تَفَرِيْدِكَ . اِي رَبِّ خَلِّصْنِيْ مِنْ هَذِهِ الْوَرُطَةِ الْمَوْحِشَةِ وَ
نَجِّنِيْ مِنْ هَذِهِ اللَّجَّةِ الْمَدْهَشَةِ . اَنْتَ الْكَرِيْمُ اَنْتَ الْرَّحِيْمُ يَا ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ .
بَارِيْ ، مَلَاخِظِهْ فَرَمَائِدِ كَمَا اَيْنِ عَبْدِ دَرِ چِهْ عَالَمِيْ وَمَتَزَلْزِلِينَ دَرِ چِهْ وَادِيْ ، شَتَّانِ
بَيْنِ مَشْرِقِ وَمَغْرَبِ . هَرْگَزْ اَنْوَارِ چَنِيْنِ عِبُودِيَّتِيْ مَسْتُورِ نَمَانْدِ وَشَمْعِ چَنِيْنِ
مَحْوِيَّتِيْ خَامُوشِ نَگَرْدَدِ اَمْوَاجِ چَنِيْنِ بَحْرِيْ سَاكِنِ نَشُودِ وَهَبُوبِ چَنِيْنِ نَسِيْمِيْ
مَقْطُوعِ نَشُودِ فَبَاطِلِ مَا هُمْ يَعْمَلُوْنَ . مَلَاخِظِهْ فَرَمَائِدِ كَمَا مَتَزَلْزِلِينَ هَرِيكَ اَزْ

دوستان ارض مقدّسه را میکوشند که به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف مینویسند که این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الهی دالت

ص ۲۹۴

مینماید . شما را به حقّ قسم میدهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرف شدید در نزد این عبد آثار زخرف مشاهده نمودید و این عبد را به این هوسها مبتلا دیدید و یا متزلزلین را ؟ این دائم روش متزلزلین بود و الآن نیز واضح و مشهود جمیع داخل و خارج میدانند خلاصه شخص مکرمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خطّ آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده این کیفیت اگر چنانچه بر کلّ مشتبّه باشد بر شما که مشتبّه نمیشود که کذب است . ملاحظه نمائید که به چه افتراها میخواهند که بنیان میثاق را براندازند هیئات بنیان میثاق از زبر حدید است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید اگر جمیع من علی الأرض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند در این اساس متین رخنه نتوانند . قدری ملاحظه نمائید که ملوک بنی امیه به چه دسائس و وسائسی برخاستند و چه روات کذبهای از بعضی از اصحاب حضرت ترتیب دادند و چه ولوله در عالم انداختند و چه فتنه ها برپا نمودند به قسمی که نائره فساد و عناد به عنان آسمان رسید و به قوّت حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق را بر بغض من کنت مولا فهدا علیّ مولا دالت نمودند تا آنکه آن مظلوم را مقهور نمایند . حضرت امیر طعمه شمشیر شد و حضرت سید الشهداء هدف صد هزار تیر بغضاء گشت آل و حریمش دستگیر و اسیر شدند و هفتاد سال در کلّ منابر اسلام سبّ و لعن آن جمال منیر نمودند با وجود این عاقبت چه شد ؟ حضرت

ص ۲۹۵

امیر چون بدر منیر تابان شد و سرّ شهادت حضرت سید الشهداء آفاق را عنبر بار کرد چشمها در مصیبتش گریان شد و دلها سوزان گشت . خاندان اُموی بر افتاد و دودمان سفیانی محو و نابود شد حتّی ابناء نفس اعداء به نکوهش آباء و اجداد برخاستند نور تقدیس بتابید و ظلمت تلبیس محو و نابود شد و جاء الحقّ و زهق الباطل تحقّق یافت منکری باقی نماند و معرضی استقرار نیافت با وجود آن که نه عهد و میثاقی بود و نه پیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده بودند که هر کس مرا دوست دارد باید علی را دوست بدارد .

حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهی است و عهد و میثاق حضرت ربّانی جام الست است که به ید جمال ابهی در بزم الهی به دور آمد و نوشانوش در گرفت هر کس سر مست آن صهباء شد به آهنگ ملکوت ابهی لک الحمد یا ربّی الابهی گفت و هر کس محروم شد هر روز بهانه ای جست و هر دم به دام و دانه ای افتاد نه نصیحت تأثیر داشت و نه ملاطفت تغییر داد عاقبت در غمرات نقض مستغرق شد و در بادیة رفض سرگردان گشت . ای احبّای الهی ملاحظه فرمائید که نصّ عهد الهی متروک و مهمول و قول عمر و عمرو بن عاص یکفینا کتاب الله مقبول ، فاعتبروا یا اولی الابصار . و همچنین عند اختلاف مرجع منصوص مخصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و مبین آیات نیر آفاق و حال مرجع و مبین سائر جهات و حال آن که به نصّ صریح کلّ مأمور به توجّه علی الخصوص اغصان و افنان و آل ، حال به عوض توجّه ردّ بر مرکز میثاق مرقوم میشود و نشر در آفاق میگردد، فانتبهوا یا اصحاب القلوب . آیا

ص ۲۹۶

به گمان میرفت که بعد از نصّ صریح کتاب اقدس که مهیمن بر کلّ کتب است و سلطان مبین کتاب عهد که مبین آیات کتاب اقدس است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی رخنه نماید؟ لا والله . حال آیات صریحه کتاب اقدس نسیاً منسیاً شد و نصّ قاطع کتاب عهد اضغاث احلام گشت و قول عمر شریعت الله شد و دسیسه عمرو بن عاص روش و سلوک عامّ و خاصّ گردید . میگویند آیات الله میزان است ، که میگوید نیست ، لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده نه آن که هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید ، لایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم . حال راسخ در علم به موجب نصّ صریح کتاب عهد و کتاب اقدس واضح و مشهود با وجود این، چگونه جائز که مبغوض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و مالک ، مبین کتاب و مجتهد العصر و الزّمان گردند ؟ ای احباب شما را به خدا قسم تبسم نمائید، اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القدیم، منسوخ گشت و حسبنا کتاب الله عمر مثبت شد و آیه منصوصه، یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم، مهمول و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول شد و وصیت الله

آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما

ص ۲۹۷

انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل
توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم مقصود از این آیه
مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال
الکریم، از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الاحبار مشهور اقطار شد . و
البهائم علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و
یؤذیک، هباءً منبثاً شد و اقوال هر بی تمکین منتشر در روی زمین گردید .
طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک منسی هر خس و خاشاک شد و مبعوض
حق به منزله خواجه لولاک گشت . و هو التاطق علی ما یشاء یا غصنی الاعظم
قد حضر لدی المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله رب العالمین انا
جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الأرضین و حصناً لمن آمن
بالله الفرد الخیر نسئل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یلهمک ما یکون
مطلع الغنی لاهل الانشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الأمم
انه لهو المقتدر العلیم الحکیم و نسئله ان یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبت منها
کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من والاه و معین من
ناجاه لا اله الا هو العزیز الحمید ، از افکار زائل شد و حکایات و قصص
مؤتفکه ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار . حال نص کتاب
اقدس و صریح کتاب عهد که اس اساس شریعت الله و دین الله و حکم الله
و امر الله است مهجور و مهمول و غیر مذکور و اموری مشهور و منشور که حتی
اهل قبور از آن منفور تا چه رسد به اصحاب رب غفور .

ص ۲۹۸

ای خدا تو بینائی که در چه عذاب و بلائی گرفتارم و از چه درد و محنتی
مضطرب و بی قرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان کشیده و آشنا و بیگانه هر
دو بهانه جسته بلکه یار سهمش مسمومتر از اغیار و آشنا زخمش شدیدتر از
بیگانه . ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم هر یک
را مرهم دل و جان هر بیماری را طبیب و پرستار بودم و هر بیقاری را حبیب
اشکبار هر دلشکسته ای را سبب تسلی بودم و هر ماتم دیده ای را وسیله تعزی
هر مسمومی را دریاق بودم و هر مغمومی را علت سرور در آفاق خادم کل
بودم و صادق کل غمخوار کل بودم و دوست غمگسار کل . و چون مبتلا به

هجران جمالت گشتم و دروادی حرمان افتادم و به نیران فراق بسوختم و چون شعله آتش بر افروختم مرهمی ندیدم جز صد هزار تیر پرتاب ، داروئی ندیدم جز صد هزار خروار زهر سریع الاهلاك . ای پروردگار تو بیامرز و عفو فرما چه که نادانند و صبیان کودکان و بی خردان شب و روز این عبد به خدمت امرت مشغول و آنان در صدد اذیت عبت که به تدبیر و تعمیق چه فتنه ای برپا نمایند .

مختصر این که از اوّل ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد . بلی عهود واقع ولی در ظلّ شجره انیسانه و در سایه سدره منتهی نه و مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابداً تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته که در اواخر ایام

ص ۲۹۹

شخصی ظاهر گردد با علامات عظیمه آسمانی و شروط شدید قهر و سطوت نامتناهی و او مرجع این عهد است لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمیرفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید این است که میفرماید روحی و روح الوجود لاحبائه الفدا قوله تعالی : هل یمكن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزلّ قدم احد عن صراطک المستقیم؟ قلنا یا قلمی الاعلیٰ ینبغی لک ان تشتغل بما امرت من لدی الله العلیّ العظیم و لا تسئل عما یدوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع لاینبغی لک ان تطلع علی ما سترناه ان ربک لهو السّتر العلیم . ملاحظه بفرمائید که چه میفرماید آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواح دیگر قدم کسی بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس میفرماید ای قلم اعلیٰ به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن میسوزد و میگدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون میگردد سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستر علیم است .

ملاحظه فرمائید که جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا چگونه اخبار از وقوعات نقض و نکث فرموده و قلب مبارک چگونه محزون بوده . حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع جهات پُران است و آتش فتنه چگونه سوزان . هنوز از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه ها

نقض و اختلاف را اعلان نمودند از جمله روزنامهٔ اختر به مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود ملاحظه فرمائید چقدر اهل نقض سریع النکث بودند ، فسوف ترى التّافضين فى خسران مبين و الحمد لله ربّ العالمين . ع ع

هو الله

۱۹۰_ ای جان پاک پاکی و آزادگی در انقطاع از ما سوی الله است و تشبّث به عهد و میثاق الله چه که عهد الهی بمتابۀ چشمۀ آب صافی هذا بارد و شراب معتسل ایوبی است که چون در آن نفسی غوطه خورد از جمیع امراض و اعراض پاک و مطهر گردد و به صحت کامله بهره ور شود رخ چون گل بشکفت و دل گوهرکان بدخشان گردد و جان همدم جبریل شود و سینه سینا گردد و ساحت وجدان گلشن باغ عنایت شود طوبی للفائزین بشری للمخلصین من هذا العهد المحکم العظیم . ع ع